نامهٔ احمد شاه بابا
بنام سلطان مصطفی ثالث
عثمانی



بمناسبت سیمینار کتب خطی در کابل
اسد ١٣٤٦

نمبر ٨٥

نامهٔ اعلیحضرت احمد شاه بابا

بنام

اعلیحضرت سلطان مصطفی ثالث عثمانی

که از روی نسخهٔ واحد خطی آرشیف سلطنتی استانبول
ترتیب شده است

تعلیق و تحشیهٔ

غلام جیلانی جلالی

نشر کردهٔ

دتاریخ ټولنه (انجمن تاریخ) افغانستان ـ کابل

١٣٤٦ش

دولتی مطبعه

فهرست



اعلیحضرت محمد ظاهرشاه حامی آزادی ورهبر پیشرفت افغانستان
ووارث‌تخت وتاج اعلیحضرت احمدشاه کبیر



سلطان مصطفی ثالث عثمانی

دافغانستان دتاریخ یوه ورکه پاڼه

اعلیحضرت لوی احمد شاه بابا د اوسني افغانستان جوړوونکی دی، او ددې مملکت د تاریخي عظمت مجدد دی.

د اعلیحضرت احمد شاه بابا نیکونه او د ابدالي لویې کورنۍ رجال تر ده دمخه هم په دې مملکت کې له هراته تر ملتانه په کلو کلو د قوم مشران او حکمرانان وو، دوی د خپلو هموطنانو په دفاعي جګړو کې تل د غیورو افغانانو رهنمایان او د آزادۍ د جنګو غښتلي سپه سالاران وو، څو چې اعلیحضرت احمد شاه بابا په آخر کې موفق سو، چې د یوه متحد او آزاد افغانستان بنسټ بیا کښېږدي، او د افغانستان د اولس هغه تاریخي عظمت تجدید کي، کوم چې دوی په پخوانو تاریخي دورو کې د غزنویانو - غوریانو - لودینانو - سوریانو - خلجیانو - هوتکیانو او نورو افغاني شاهانو په زمانو کې درلود.

داوړه رساله د احمد شاهي دوري یوه ورکه پاڼه ده، چې دده پخپله په یوه شاهي لیك کې ډیر ورك او تاریك وقایع روښانیږي.

د تاریخ ټولنه خوښه ده، چې دغه ورکه پاڼه خپلو ګرانو هموطنانو ته وړاندې کوي.

دا د لوی افغاني شهنشاه یو لیك دی، خپل یوه معاصر وروړ د ترکو سلطان ته. چې افغاني عظمت - همت او ټینګه اراده معنی ښکاري.

دتاریخ ټولني رئیس : پوهاند عبدالحی حبیبی

کابل ۴۶/۴/۲۵

نامهٔ احمد شاه ابدالی به سلطان عثمانی

دو سال قبل استاد بنکسن مدیر شعبهٔ حوزه‌های کلتوری مدرسهٔ مطالعات عالی پاریس قسمت تحقیقات راجع به روسیه، برای دیدن کتابخانه‌های افغانستان به کابل وارد شد و در ضمن صحبت گفت که در آرشیف باش وکالت استانبول در قسمت نامهٔ همایون یعنی آنجا که نامه‌های شاهان وسیاستمداران به عنوان سلاطین عثمانی وجواب آنها به ترتیب تاریخ صدور ووصول ضبط است نامه ای از احمدشاه ابدالی بنام یکی از سلاطین عثمانی بملاحظه‌اش رسیده است از مشارالیه خواهش کردیم که عکسی از آن تهیه کرده بفرستد و همان بود که پس از مدتی روتوگراف نامهٔ مطلوب که مفصل و بسیار مغتنم است رسید و بدینوسیله از همکاری دانشمند موصوف تشکر میکنیم.

این نامه که مشتمل بر نکات خیلی جالب است به یکی از همکاران انجمن (بناغلی غلام جیلانی جلالی) سپرده شد تا چنانکه طبع انتقادی ایجاب میکند کلمات مهجور ومتروك آنرا توضیح کند وجملاتی راکه نامأنوس وغیرمألوف بنظر رسد روشن سازند واشاراتی که به وقایع شده است بقدر لزوم بیان فرمایند ونام‌های اشخاص وجاهایی راکه مجهول باشد، معلوم نمایند. خلاصه آنکه برحسب مقتضای شیوهٔ تحقیق نامهٔ نامی را برای چاپ آماده سازند.

اینك این کار به پایان رسیده است مسروریم که به طبع آن اقدام میشود چون این سند فرخنده وگرانبها باحواشي وتعالیق دقیق آن بر گوشه های تاریک بسیاری در تاریخ سلطنت شاهنشاه بزرگ افغان اعلیحضرت احمدشاه کبیر، موسس سلسلهٔ جلیلهٔ ابدالی ،روشنی خواهد افگند ازینرو تجویز شد که هم در مجلهٔ آریانا وهم بصورت رسالهٔ مستقل وعلیحده نشر گردد.

(تاریخ ټولنه)

بسم الله الرحمن الرحيم

نامهٔ فرخندهٔ اعلیحضرت، شاهنشاه احمدشاه درانی، که بسلطان ابن السلطان اعلیحضرت سلطان، مصطفی ثالث عثمانی نوشته اند:

این نامهٔ عنبرشمامه که درذیل این مقدمه عبارة[1] نگاشته آمده است، قرار تحریر صفحهٔ اول نامه و تصریح رامبهادر صفحه ۲۴۰ بعد از جنگ «پانی پت» درسالهای ۱۱۷۳–۱۱۷٤ هجری بقید تحریر درآمده است. گرچه در اصل نامه که از استامبول وارد آمده، اسم سلطان عثمانی مصرح نگاشته نه آمده است، مگر از روی زمان برمی آید که درآنوقت سلطان دولت عثمانی، اعلیحضرت سلطان مصطفی ثالث بن احمد بوده ومخاطب نامهٔ احمدشاهی نیز، همو است که بتاریخ ۲۸ ربیع الاول سال ۱۱۷۱ هجری براریکه شاهنشاهی دولت عثمانی جلوس کردو درسال ۱۱۸۷ه یك سال بعداز مرگ احمدشاه وفات کرده است.

چون رحلت احمدشاه باتفاق مورخین بسال ۱۱۸٦ هجری قمری اتفاق افتاد، لذا یکسال بعد ازان همان سال ۱۱۸۷ هـ می آید که سال وفات أعلیحضرت سلطان عثمانی تعیین شده میتواند.

تذکر لازم:

تاریخ نامه، ظاهراً در آغاز و انجام آن ملفوظاً نوشته نشده صرف دراخیر نامه (اوائل ذی الحجه سال ۱۱۳۵ که سنه تولد احمد شاه است، واواخر ربیع الاول سال ۱۱۸۳ که سه سال قبل از وفات اعلیحضرت ابدالی میباشد) ذکر رفته است و بس، و معلوم نمی شود نوشتن این دوسنه بچه تقریب بوده است؟؟

چون جنگ پانی پت، نظر بتصریح بخش اخیر نامه، بتاریخ روز چهارشنبه هفتم ماه جمادی الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع پیوسته است، و بعد از

حصول فتح وفیروزی قرار تصریح کتاب « لکچر شعبهٔ تاریخ مسلم یونیورستی علی گد »
و تاریخ سلطانی ص ۱۳۲ وغیره ، احمد شاه از پانی پت ، بدهلی مراجعت کرد و در آنجا
حکومت دهلی را بشهزاده عالی گهر ، بن عزیز الدین الملقب به « شاه عالم » داد .
لیکن چون مذکور در بنگاله بود ، پسر او « میرزا جوان بخت » را به نیابتش در دهلی
گذاشت و وزارتش را بشجاع الدوله و امارت لشکرش به نجیب الدوله دادند ،
وخود در سال ۱۱۷٤ هجری علم مراجعت بسمت قندهار بر افراشت ، چنانکه خود
اعلیحضرت احمدشاه در نامهٔ فرخندهٔ خود چنین تذکر داده اند :

« از بالی حرکت نموده به . . شاهجهان آباد رسیدو . . . پای بر تخت . . . گذاشته ،
و قواعد آن دولت . . . مستحکم ساخته و به « شاه عالم » ولد . . . « عالمگیر شاه » جواری
وغلمان خدم تاج بخشی کرده وسلطنت . . . مملکت هندوستان را بدان . . . واگذاشته
وامرا و اعیان دولت کورکانیه را بحال ود ستور سابق برقرار داشته ، . . . عطف
عنان عزیمت بصوب دار السلطنه کابل و دار القرار قندهار ، نموده . »

از شرح اخیر نامه بخصوص از ین فقرهٔ متن آن که نوشته اند :

« دریندوقت که مراجعت بمقر سلطنت اتفاق افتاده است ، معلوم شد که حکمی از
جانب آن برادر (سلطان) درباب تادیب سرکشان ایران بظهور نه پیوسته » بصورت
واضح آشکار میگردد که نامهٔ مذکور از جانب اعلیحضرت احمدشاه ، به اعلیحضرت
سلطان عثمانی ، بعد از جنگ « پانی پت » از قندها رفرستاده شده است .

چون تاریخ مراجعت احمدشاه از دهلی بقندهار را تمام مورخین سال ۱۱۷٤ هجری
نوشته اند ، لذا نامهٔ مذکور نیز در یکی از شهور سال یکهزار و یکصد و هفتاد چهار نگاشته

آمده است و بس .

(غلام جیلانی جلالی)

ایران و هندوستان طرفین زیر دست حکومت ... [illegible] ... افغان [illegible]
بغداد و حرف اوج نفوذ ... ارسال او ... بغداد و ... [illegible]
... نامه ... [illegible]

یا حفیظ یا ودود

هو الله تعالی شأنه العزیز الکریم

بسم الله الرحمن الرحیم

و لله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم

نام ... هستی نام از و یافت • فلک جنبش زمین آرام از و یافت • بروز آرد ز شبهای تاریک ... [illegible]
فاتحه کتاب مستطاب و دیباچه کلام اولوا الالباب حمد و ثنای پادشاهی است که منشور جلیل التوقیع عظمت و جلال ... [illegible]
... الکبیر المتعال و فرمان حکمت توامان قدرتش مصون از شائبه تغییر و انتقال است و گروه ... [illegible]
... سلطنت جا داده و زمام تمشیت مهام کافه انام را بدست اختیار آن برگزیدگان بارگاه کبریا سپرده ... [illegible]
... آن مخصوصان انظار عنایات خود نهاده و طوایف خلایق را مأمور باطاعت و اتباع ایشان فرموده ... [illegible]
... آن منزه چون متصف بصفت ... است باقتضای ارادت ... [illegible]
... از منصب جلیل سلطنت معزول و دیگری را بمصداق قل اللهم مالک الملک ... [illegible]
... تشریف عز و قبول ... احکام قدم انتظامش ... فرمان جلالت ... [illegible]
... [illegible] ... پادشاهی ... وظیفه ... [illegible]
... [illegible] ... بفرمان ... [illegible]
... [illegible] ... کاینات ... [illegible]
... اصطفا ... [illegible] ... آدم ... نبوت ... [illegible]
... آن صدر نشین مقام قاب قوسین او ادنی ... [illegible]
... [illegible] ... درود ... [illegible]
... مصابیح مشکوة دین و مفاتیح کنوز معارف ... [illegible]
... سنت سنیه و سلوک طریقه مرضیه ... حضرت خیر الانام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... آسمان رفعت سپهر عظمت ... [illegible] ... خاقان ... [illegible]
... خواقین ... [illegible] ... جمشید ... [illegible]

... [illegible] ... خاقان البرین و خاقان البحرین ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... دولت ... [illegible] ... خلافت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... اعلای ... [illegible]
... [illegible] ... سلاطین صفویه ... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... [illegible]
... [illegible] ...

یاحفیظ الو دود [1]

هو الله تعالی شا نه العز یز ا لکر یم [2]

بسم الله الرحمن الرحیم [3]

وله الکبریاء فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم [4]

بنام آنکه هستی نام ازو یافت فلک جنبش زمین آرام ازو یافت

بروز آرنده شبهای تاریك جواهر بخش حکمتهای باریك

سر فاتحهٔ کتاب مستطاب [5] و دیباجهٔ کلام اولوالالباب حمد و ثنای بادشاهی است ،

۱-یا که در آغاز جملهٔ اسمیهٔ فوق آمده ، حرف ندا است-حفیظ-دارای معنی صفت (مشبه) یعنی : در (یا حفیظ) معنی حفظ و نگهداری بصورت دایم و همیشه موجود است ، نه طور موقت . «ودود»- بفتح اول و ضم ثانی بمعنی (دوست) ود- بالضم و تشدید ، دوستی- ودانی ، از غیاث و منتخب ، نیز حفیظ ، اسمی است از جملهٔ (۹۹) نام باری تعالی که درقرآن کریم ذکر شده ، و معنی تحت اللفظ جمله چنین باشد : ای نگهدار ، و دوست دایمی بنده .

۲-هو ، ضمیر-الله ، اسم ذات ، تعالی ، صفت ذات ، عزیز-و کریم ، دو نام از جملهٔ ۹۹ نام الله تعالی اند ، و هر دو هم از صفات مشبه ، یعنی : عزت و کرامت ، بصورت دائم مخصوص او تعالی است-معنی تحت اللفظ آن چنین باشد : «او الله ، بزرگ و شان او تعالی عزیز و کریم ، میباشد » .

۳- با ، جاره ، اسم مجرور و جار ، الله ، اسم محضه ذاة باری «که واجب الوجود و مستجمع جمیع صفات و کمال و منزه از نقصان و زوال است»-رحمن ، صفت مشبه اول -و رحیم صفت مشبه ثانی میباشد ، که چنین ترکیب باید کرد : الله با دو صفت خود ، موصوف و مجرور و جار ، تعلق میگیرد ، به لفظ مقدر و موخر (شروع کردم به این کار خیر) پس تمام جمله اسمیه و ابتدائیه است و معنی تحت اللفظ آن چنین باشد : «بنام الله بزرگ که در دنیا مهربان است برجمیع روزی خواران و در آخرت رحیم است یعنی بخشنده بر اهل ایمان نه بر اهل شرك و کفر و طغیان . »

٤-ترجمه تحت اللفظ ، و ثمرهٔ توصیفی فوق چنین باشد : «او راسزا ست عظمت و منمی (کبریاء) در آسمانها و زمین ها ، و به تحقیق او باری تعالی عزیز و حکیم ، میباشد . »

۵-سر آغاز کتاب مستطاب ، درینجا اشاره با متثال حکم حدیث منیف حضرت رسالت پناهی (صلعم) میباشد که فرموده اند : «هر امر نیك و خیر نخست به ذکر نام نامی و اسم سامی پروردگار عالمیان آغاز باید شد»- ازین است که مولفین کرام ، سر آغاز جمیع کتب اسلامی را به تسمیه کریمه و حمد و ثنای خدای عزوجل مصدر ساخته اند ، حتی در فرامین و مناشیر سلاطین معظم اسلامی نیز از تعمیل این سنت سنیه پیروی میشود ، و هر کدام به تسمیه کریمه ، آغاز میگردد .

که منشور جلی النور عظمت وجلالش، بطغرای غرای[1] (لا اله الا الله[2] الکبیر المتعال[2]) و فرمان حکمت توامان قدرتش، مصون از شائبهٔ تغیر وانتقال است ـ وگروه والاشکوه سلاطین عالیمقدار را بر تخت سلطنت جاداده، وزمام تنسیق مهام کافهٔ آنام را، بدست اختیار آن برگزیدگان بارگاه کبریا سپرده، وتاج شرف وعزت را بر مفارق آنمختصان انظار عنایت خود نهاده ـ طوایف خلایق راامامور باطاعت واتباع شان فرموده ـ وچون افعال حکمت اشتمال، آن منزه بیچون متصف بصفت: «لا یسأل عما یفعل وهم یسالون» است[3]، با قتضای ارادهٔ ازلی هرکه را خواهد: بحکم: «تنزع الملك ممن تشاء[4]» از منصب جلیل سلطنت معزول، ودیگری را بمصداق (قل اللهم مالك الملك تو تی الملك من تشاء) پیرایه پوش عز و قبول گرداند. احکام قدم انتظامش، بری از مداخلت چون و چرا، وفرمان جلالت عنوانش،

---

۱ - طغراء، شکل قشنگ و پیچیدهٔ حروفی باشد که بوسیلهٔ آن بر فرمان پادشاهان القاب نویسند، وظاهراً این لفظ ترکی است، از بهار عجم، و برهان قاطع ـ ودر مناظرة الانشا نگاشته آمده که: طغرا خط سطبری باشد بخط پیچیده که القاب واسم سلطان را به آن تزئین دهند، از غیاث و منتخب.

۲ - این کلمهٔ طیبه توحید است در آئین مقدس اسلام که معنی تحت اللفظی آن چنین باشد: «نیست هیچ خدائی جز الله که واجب الوجود، ودارندهٔ صفات کبریائی و بزرگی است».

۳ - خدای عز وجلیکه متصف بصفات کمال علم وشایستگی بوده واز خلق وایجاد عالم و سائر افعال مقدس خویش، مسئول نمیباشد، واین بندگان مکلف اوست که از اعمال خودشان مسئول واز آنان پرسیده میشود.

۴ - در این آیهٔ کریمه بمقتضای مقام از حیث احکام تقدیم و تاخیر در ارکان آن از جانب منشی نامه مناسبةً وارد آمده اصل کریمه چنین است:

«قل اللهم مالك الملك توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء ...» معنی تحت اللفظ آن طوریکه در تفسیر الواضح تالیف احمد محمود حجازی وارد آمده چنین باشد:

«بگو ای پیغامبر، بمردم که خدای عز وجل مالك الملك است، او ملك و مملکت را بهر که خواسته باشد عنایت میفرماید، وازهر که خواسته باشد، باز میگیرد، او تعالی، بهر که خواسته باشد، عزت میدهد، بهر که اراده کند ذلت میدهد، خیر در ید قدرت او تعالی است، واو سبحانه بر هر چیز توانائی دارد».

موشح بتوشیح : یفعل الله ما یشاء[1] است.

نظم : خدایا جهان پادشاهی تراست | همه بندگانیم شاهی تراست
وظیفه ده مرغ و ماهی توئی | عطا بخش هر پادشاهی توئی
ترا میرسد پادشاهی کنی | بفرمان خود آنچه خواهی کنی

وصلوات[2] ودرود نا محدود ، وتحیات زاکیات[3] غیر معدود بر روضهٔ منور و مرقد معطر سرور کائنات وخلاصهٔ موجودات که منطوقهٔ : «لولاك لما خلقت الافلاك[3]» تاج تارك عزت آن سلطان مما لك اصطفاء و کریمهٔ (انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذیراً وداعیاً الی الله باذنه سراجاً منیراً[4]) خلعت زیبای قامت اعجاز استقامت آن صدر نشین مقام قاب وقوسین او ادنی[5] است .

نظم : محمد که فخر بنی آدم است | نبوت در انگشت او خاتم است
حبیب خدا وخداوند ماست | گرامی تر از جملهٔ انبیاست

و بر آل اطهار ، وچهاریار کبار آن سید مختار که بروفق مضمون : «اصحابی

۱ـ خدای عزو جل بکاریکه خواسته باشد ، آنرا ، انجام میدهد .

۲ـ صلوات بهرسه حرف اول مفتوح جمع صلوة ، بمعنی نزول رحمت است از بارگاه حضرت باری عزاسمه ، و درود مفرس آن است .

فارسیان بسکون حرف دوم از ظلمات به آن تعبیر کنند ، غیاث از چراغ هدایت و تحیات زاکیات بمعنی پیش کش ، وتحفه باشد ما پاك و بی شبهه .

۳ـ این فقره در مورد نعت آنحضرت (صلعم) بسیار مشهور است ، اما بنده در صحاح احادیث منیفه تتبع نمودم ولی ظاهراً سندی برای آن به نظر نرسید .

٤ـ (سوره احزاب) خلص معنی تحت اللفظ کریمه چنین باشد :

«ای پیغامبر ، ما ترا بحیث گواه و مژده دهنده وترس و بیم نشان دهنده ، و بحکم خدای عزوجل براه راست دعوت کننده ، وچراغ افروخته فرستاده ایم . »

٥ـ « قاب و قوسین او ادنی » در شب معراج مقام قرب آنحضرت (صلعم) را به بارگاه حضرت باری جل شانه ، به نزدیکی دو قاب از دو کمان یا کمتراز آن تمثیل میدهد که مراد از ان نزدیکی مقام دوست ببارگاه حضرت باری تعالی میباشد . باز هم برای مزید معلومات و تفصیل به تفاسیر رجوع شود .

کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم [۱] » مصابیح مشکوة دین و مفاتیح کنوز معارف و یقین اند .

نظم : درودخدا بادبرجان او — بـر آل وبـرا صحاب یـاران او

واما بعد : [۲]

ازاحرازایــن سنت سنیه ، وسلوك طریقهٔ مرضیه سلام مسنون حضرت‌خیرالانام که‌شعاراهل الاسلام و بهمین تحفهٔ بوستان خلت والتسام است ، باصنوف ادعیهٔ زاکیه ، والوف اثنیه وافیه که مسبحـان صوامع قـدس ازروایح آن استنشاق فواتح صدق وصفا نمایند ، ومقدسان مجامع انس ازنسایم آن استشمام شمایم گلزارمهرووفا کنند :

بهمایون محفل فردوس مشاکل اعلیحضرت‌آسمان رفعت ، سپهر عظمت ثریا منزلت پادشاه کیهان پناه انجم سپاه والاجاه فلك بارگاه سلـطان السلاطین نامدار ، وشهریارخواقین [۳] کـامـگار ، خسرو قـمرطـلعت عـطارد [٤] فطنت ،

۱ــ درصحاح احادیث منیفه نبوی صلعم ، مراجعه‌شدولی ظاهراً درمورداین مقوله سندی بنظرنرسید . هذا با بعض فضلای ریاست تمیزعدلیه نیزمصاحبه بعمل آمد ، امازآنجا نیزدلیل مقنع بدست نیامد .

۲ــ امالفظ متضمن معنی شرط ولفظ بعدازظروف زمانی است بمعنی پس چون درینجا مضاف الیه محذوف منوبست مبنی علی الضم باید خواند ، یعنی دال بعد رادرزاما بعد مضموم بایدخواند ، ومضاف الـیه محذوف آن اکثرلفظ حمدونعت باشد ، واین کلمه‌ای است درانشاءزبان عرب که بعدازتشبیب به‌آوردن این لفظ بمطلب گریز کنند ، وگویند که لفظ (اما بعد) راقبل‌ازظهوراسلام ، قس بن ساعده خطیب مشهور عرب دریك خطبه که درسوق عکاظ ایراد کرد ، برای نخستین مرتبه بکاربرد سپس ازان بسبب بلاغتیکه دران موجود است درخطبه ونوشته انشای‌عرب معمول ومروج گردید ، ومولفین ومضمون نویسان آنرابمورد استعمال کنند .

۳ــ خواقین ، بتصرف ، صیغهٔ منتها الجموع وعربی ساخته شده ، ولقب امپراتوران چینی بـوده است که بعدها این لقب رادرمورد دیگر پادشاهان غیر چینی نیز استعمال کرده اند ، ازقبیل (خاقان مغفور) ومانند آن برای یکی ازسلاطین قاجاریهٔ ایران .

٤ــ عطارد : بضم اول وکسره را ، به اصطلاح منجمین ستارهٔ معروفی است درفلك دوم وآنرا دبیر فلك نامند ، علم وعقل رابه اونسبت کنند ، غیاث ازصراح وقاموس ومزیل وتقاویم .

جمشید [1] مکنت ، خورشید بهجت ، خاقان دارادرایت [2] ، کسری [3] عدالت ، زحل [4] تمکین ، ستارهٔ جیش برجیس [5] نگین ـ شهاب [6] رمح ، سها [7] ناوك ، هلال کمان ، مریخ [8] پلارك ، خدیووالا نهمت بلند افسر همایون بخت ، فیروزاختر ، زیبندهٔ چترظل الهی ، فروزندهٔ بزم پادشاهی :

۱ـ جمشید ـ یکی از پادشاهان قبل التاریخ بلخ میباشد ، تخت جمشید باو منسوب است .

۲ـ دارا ـ داریوش ، مراد ازداریوش دوم فاتح بزرگ ایرانی باشد .

۳ـ خسرو به معنی پادشاه ودرینجا بسبب وجودقرینه(عدالت)مطلب ازخسروانوشیروان ساسانی باشد ، که ازعدالت وانصاف او افسانه های فراوان باقیمانده است .

٤ـ زحل ، بضم اول وفتح ثانی ستارهٔ سیارهٔ است ، که بعقیدهٔ منجمین برفلك هفتم تابد ، وآن نحس اکبراست ـ غیاثٌ ازمنتخب وصراح .

٥ـ برجیس نگین ، بکسره وجیم عربی مکسور ، ویای معروف وسین مهمله ستارهٔ مشتری که برفلك ششم باشد ، وسعداست آنرا قاضی فلك گویند ، خانهٔ اوقوس وحوت است ، واین معرب برجیس است که بالفتح باشد ، چراکه وزن فعلیل ، بالفتح درکلام عرب نیامده ـ ازبرهان ورسالهٔ معربات .

٦ـ شهاب رمح : بفتح نام ستارهٔ رنگ سرخ معروف که دراصل شاه آب بود ازبرهان وجهانگیری وبکسراول ستاره روشن وبمعنی شعلهٔ آتش که بلند شود ـ چیزیکه بشکل روشنی آتشبازی باسمان برشود ، وآن رجم الشیاطین باشد ـ وبعقیدهٔ حکمای قدیم شهاب عبارة ازهمان دخان زمین است که بکرهٔ ناری رسیده مشتعل میشود ، ودرینجا همان شعله بلند بالا است که ازفلك بزیر آید ، خطیکه درفضارسم کند ، آنرارمح شهاب خوانده است ، که مطلب ازان روشنی سلاح ممدوح باشد .

۷ـ سها ، بضم اول ستارهٔ است باریك ازبنات النعش وآن متصل است باستارهٔ دوم ازسه ستارهٔ بنات ـ ومحررنامه بسبب تندی وباریکی برای آن ناوك لازم پنداشته که برقوهٔ ممدوح دلالت کند .

۸ـ مریخ پلارك : بکسره وتشدید (را) ستارهٔ است معروف برفلك پنجم که بفارسی آنرابهرام گویند ـ وتیرچهارپرونشانه(ازمنتخب اللغات) وپلارك بفتح اول وچهارم شمشیروجوهرتیغ ونوعی ازفولاد .

نظیرش درآئینه ماه و مهر ندیده بصددیده گردان سپهر

ناشرالانوارالعدل والانصاف ، ماحی آثارالجودوالاعتساف سلطان الغزاة والمجاهدین ، قاتل الکفار والمشرکین ، خاقان البرین وقآن البحرین ثانی اسکندر ذوالقرنین ، خادم الحرمین الشریفین السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان الموئدمن عندالله الملك المنان پادشاه اسلام پناه ، برادر[1] دارادرگاه ،لازال[2] زمان دولته مصونة عن التساهی ، وآوان خلافته محفوظة من الدواهی ، متحف مهدی داشته مرفوع رای مهرانجلای انور ، ومکشوف ضمیرخورشیدضیاء محبت گستر میگرداند که : این مستظل ظلال الطاف ملك الودود ، [3] ازروزیکه پا به اقلیم وجود نهاده وچشم شعوروآگاهی برشناخت خودکشاده بمقتضای مایهٔ سعادتی که آفریننده جسم وجان درطینت این پروردهٔ کنف لطف واحسان ، ودیعت گذاشته جاه و حشمت دنیارادرنظراصابت اثروقعی نداده اعلای اعلام دین وحمایت شرع متین وتصفیهٔ طریق انیق[4] سیدالمرسلین ، ازخس وخاشاك مشرکین مبتدعین[5]

۱-احمدشاه درنامهٔ خویش به‌سلطان عثمانی به‌کلمه(برادر)خطاب کرده واین خطابی است که مساوی به‌مساوی مینماید-برادری دراسلام یك امردینی است که اساس آن بسال اول هجرت نبوی ازمکه بمدینه ، بدست مبارك آنحضرت(صلعم) گذاشته شده است ، سلطان عثمانی که خود را خلیفهٔ اسلام میدانسته ، دراینجا به‌آن نکته اشاره نشده است که برالوالعزمی احمدشاه دلالت میکند.

۲-کلمهٔ(لازال)ازدوجزء ، لا ، وزال ، فافیه‌ترکیب شده ، واین با صطلاح گرامرزبان عرب بمعنی همیشه وبردوام ، است ، زیراهرگاه یك نفی که (لا) است بانفی دیگرکه (زال) است یکجا میشود اثبات از ان برمی‌آیدپس (لازال) بمعنی دایم وهمیشه باشدلذازمان دولت سلطان رابرای همیشه مصون میخواهد .

۳ - ملك الودود : ترکیب توصیفی است که ملك موصوف به معنی دوستی ودانائی باشد ، قبلاً درآغازیا ودود ، به آن ، اشاره ومعنی نوشته شد.

٤ - انیق - بفتح اول وکسر(نون) وسکون یای تحتانی ، چیزعجیب وغریب .طریق انیق ، بمعنی راه عجیب ، وشیوهٔ مستحسن ونیکو ، وفیما نحن راه روشن ، خوب ، نورانی.

٥ - مبتد عین - بمعنی آنگروهی باشدکه دردین کارهای نووجدید ، که خلاف شرع باشد ، ایجاد واختراع نماید ، مبدع ، بضم میم وکسردال ، ازخودچیزی پیداکننده ، ومبتدع : بضم (م) وتای فوقانی مفتوح وکسردال مهمله : بدعت پیداکننده ، ازکشف ولطایف.

همیشه منظور، وهمت براقامت این حسنه لازم المثوبه مقصود داشته.

چون استحصال این مطلب سعادت منوال منوط باعطای اسباب مقدرت ازبارگاه ایزد متعال بود، وآن هنوز بروفق «الامور مرهونة باوقاتها[1]» درآئینه وقوع جلوه گری نمی نمود، حصول این مرام برکت التزام[2] بفرمان ملک علام بوده درحیز توقف وتاخیرمقام داشت ، ودراثنای این تاخیرسانحاتی چند از مکامن تقدیر بعرصهٔ ظهورشتافت وانقلاب تنوع باوضاع زمانه راه یافت که منطوق آیهٔ کریمهٔ (وجعلناعالیها سافلها) از فطرت احوال جهانیان بظهور پیوست وگردبی رونقی برچهرهٔ دولت های قدیم عظیم نشست .

خاندان سلاطین صفویه[3] که قریب سه صد سال مصون[4] از صدمهٔ زوال واختلال بود، بحسب مشیت آفریدگارجهان وشومی اطواراهل ایران[4] که

۱- الامور... جملهٔ عربی است ومعنی آن چنین باشد، کهاجرای امور بوقتهای آن تعلق دارد بلکه هیچ کاری قبل ازوقتش بعمل آمده نمیتواند، جملهٔ حکائی، متضمن امر.

راجع به امر- امرا - امور:

امر- بفتح اول وسکون ثانی، هم بمعنی حکم است وهم بمعنی کار، پس اگر بمعنی حکم باشد جمع آن اوامر، می آید، واگر بمعنی کار باشد، جمع آن امور، آید «غیاث، منتخب»

امراء: بضم اول وفتح ثانی وثالث، ودرآخرهمزه، جمع امیر، وبه سکون میم، خطاست .

امور: جمع امراست که بمعنی کارباشد .

آمر: بکسرمیم، بمعنی امرکننده، یعنی حاکم وقائد، وآن رجالی که دارای صلاحیت امرباشند ودربارهٔ امور مربوطه بحوزهٔ اختیارا تش اوامرصادرنماید، دریجا امر بمعنی حکم است. ودرفیمانحن فیه مطلب ازکارها است وکارها نیزهرکدام به اوقات مربوط ومرهون باشد .

۲ - مرام برکت التزام، این کلام ازسه جزء ترکیب شده، صیغهٔ اسم موصول است ومعنی آن چنان باشد، همان مرام که خیروبرکت لازم آن است .

۳- راجع به (سلاطین صفویه) به تعلیقات دراخیرنامه رجوع شود .

٤ - دربارهٔ ایران به تعلیقات آخرنامه مراجعه شود.

سالها در مهد امن و امان غنوده، ودست باستیفای لذائذ وحظوظ نفسانی کشوده، تن باطاعت وانقیاد اوامر، ونواهی الهی وا قتضای آثار وسنن حضرت رسالت پناهی نداده سر از جادهٔ فرمان در می پیچیدند، ودر تقدیم لوازم خدمت ورسوخ عقیدت آندودمان عالیه کوتاهی نموده تقاعد وتساهل می ورزیدند.
نوعی برهم خورد که شجرهٔ ثابت الاصل [1] سلطنت بالکلیه منقطع گردید.

وهر سین سبزهٔ نورسته را، ازهردر، ودههوای خودسری برچید، وازهر گوشه وکنار متعندی تمرد شعار، مثل خار از پیراهن گلزار سر کشید.

چون پروردگار عالمیان [2] ودادار کون ومکان، بعد از مرور ازمنه ودهور که در بنیان خاندان قدیم اندراس [3] وفتور راه یابد، واشرار نابکار، از هرطرف سر برآورده، مصدر آثار فتنه وشرارت میشوند.

بمقتضای قدرت بالغهٔ خود، فرماندهی ذی سطوت وحاکم شدیدالصولت از بارگاه جلال وعظمت بر خلق دمساز میسازد، تادمار از روزگار متمردان وسرکشان برآرد، وسزای بدی وبدکرداری درکنار آنها نهاده عبرتنامهٔ برای دیگران گذارد.

بنا به تقدیر قیوم قدیر نادرشاه [4] از ابیورد، ودرهٔ جز، خروج کرد، وبمرور

۱ـ سلسله رجال یک خاندان که از اعلی تا ادنی یعنی از جد بزرگ تا نوه واحفاد مسلسل ذکر میشود، این ترتیب را (شجره) گویند، گویا جد اعلی را درخت تصور نموده اولادهای او بمنزله شاخهای آن درخت اعتبار میدهند ـ این ترتیب در مورد خاندانهای بزرگ ومؤثر در اجتماع، معمول است.

۲ـ دادار ـ بهردو دال مهمله بمعنی عادل، مرکبست از داد وکلمه ار، که مفید معنی نسبت است، از سراج.

۳ـ اندراس: بالکسر ودال مهمله نیز مکسور، بمعنی کهنه شدن وکهنه گی، غیاث از منتخب ـ فتور، بضمتین بمعنی سستی، ومجاز آخرابی ـ از مدار ـ وبحر الجواهر، ولطائف وقاموس.

۴ـ راجع بشرح مختصر زندگی وکارنامه های نادرشاه افشار به تعلیقات اخرنامه رجوع شود.

خراسان ۱ وعراق ۲ وفارس ۳ وآذربایجان بل جمیع مملکت فسیح الفسحت ایران وهند وستان وترکستان را مسخر ساخته وشجرهٔ استقلال تمامی سران و سرکردگان ایلات واحشامات مملکت ایران را از پادرانداخته دست تعدی وجور بر ایل جلیل افغان نیز دراز نمود، آثار تسلط بظهور آورد.

این نیازمند درگاه ایزد منان، در آن آوان معتکف زاویه سکینت۴ ومترصد ظهور لطیفه ازعالم غیب می بود.

چون بخار استکبار در دماغ آن مظهر صفت جبار، آناً فاناً صعود مینمود، اکتفا بممالک متصرفه مزبور نکرده چشم طمع بممالک محروسهٔ آن برادر عالیشان دوخت وجمعی کثیری ازمتجندهٔ هر قوم وهر ملک فراهم آورده آنقدر مواد قوت وزور اندوخت که امرای هندوستان ودکن وروسای ترکستان الی خطا وختن وسکنه بلاد روم۵ (حرسها الله تعالی من الفتن) ازواهمهٔ ورود، اوخائف

۱ـ خراسان: نام مملکتی است، چون خراسان در اصل مشرق را گویند، باین منظور چون کشور مذکور راز فارس وعراق بجانب مشرق واقع شده، بنا بران باین نام موسوم گردید، ازجهانگیری وبرهان وسراج ونام پردهٔ از موسیقی را نیز خراسان گویند ــ مورخین عرب آریانای کهن را خراسان خوانند، وگویند خراسان کشوری است که چهار شهر معروف در آن واقع آمده است ازقبیل هرات، نیشاپور مرو وبلخ ــ بعضی سه بخش خراسان را واقع درمادون النهردانند و بخش چهارمی آن ماوراء النهر رانشان میدهند، افغانستان مرکزی ازسیستان گرفته تا نیمروز، زابل وکابل تا حدود تخارستان، درخراسان شامل ندانند، اسم خراسان از اصطلاحات عرب است.

۲ـ عراق: بکسره اول، باید دانست که عراق دواست یکی عراق عجم که اصفهان ازمرکزمهم آنست دوم عراق عرب که بغداد ازشهرهای بزرگ آن باشد.

۳ـ فارس: بکسر (را) مهمله بمعنی سوار اسپ اما در اینجا مطلب ازولایتی است درایران که چهار شهردارد، اول شیراز ــ دوم صفاهان، سوم کرمان، چهارم یزد درغیاث بحوالهٔ رسالهٔ معربات نگاشته آمده که پارس، بسکون راء مهمله نام ولایت معروف باشد.

۴ـ سکینت: بفتح بروزن غنیمت بمعنی آرامی و آسایش، وآهستگی غیاث ازکشف وصراح.

۵ـ بلاد جمع بلده و بلده بالفتح شهرو بالضم نیز آمده ازمنتخب وکشف، روم در ینجا کنایه از استامبول وروم شرقی است نه روم روما. و بلاد روم ــ درا ینجا بمعنی روم شرقی باشد که مرکز آن استامبول پای تخت سلطان عثمانی است.

وهراسان وهمیشه متردد وخاطر پریشان بوده نفسی خوش برنمی آوردند، ودم آبی بکام دل نمی‌خوردند.

وهرقدر دست اودر حکمرانی وممالک‌ستانی قوی تر می شد، آیاغ دماغ[1] او ازعروج نشئت غرور بیشتر لبریز بادهٔ ستمگاری وخلایق آزاری میگشت. واذیت‌های گوناگون وعقوبات ازطاقت بشری بیرون برسر مخلوقات الهی میگذشت. آخرالامر که‌صورت طبیعی اوازحد اعتدال[2] در رفته، وازتنبیه وتأدیب سرکشان ومتمردان درگذشته بحال فقراء وعجزه وبی گناه سرایت کرده، به آتش تعدی وظلم آن ستمگار بی سبب، تروخشک روزگار سوختن گرفت وبمضمون: «الملک یبقی بالکفرو لا یبقی بالظلم[3]» شعله جانسوزی هم ازپیراهن تن اوسر کشید وخویشان ونزدیکان همه از اوضاع سبعیه اش بجان آمده متنفرشده هریکی طریق مجانبت ومخاصمت گزید:

بشارت ده بمظلومان که ظالم کی رهد دایم
قوی چون گردد، افتد آتشی ازخویش برجانش

الحاصل کاراوازدست نوکران ستمدیده اش بانصرام رسید.

۱-ایاغ دماغ او: ایاق، ایاغ، بالفتح پیالهٔ شرابخوری و بمعنی (پای) واین لفظ ترکی است از برهان ورشیدی، درفیما نحن فیه دماغ خصم به‌ایاغ پیالهٔ شرابخوری باین منظور تشبیه شده که مانند پیالهٔ شراب که‌مستی آرد، غروردماغ محکی عنه نیز، مستی آورشده واورا مغرور، وفریفته جاه عارضی گردانیده دماغ او خاصیت پیاله‌می نوشی رادرمستی بخود گرفته است.

۲-صورت طبیعی شخص ازحد اعتدال دررفتن: کنایه ازاوضاع خارج العاده طبیعت مغرور است که بسبب غرور حکمرانی، صورت طبیعی او ازاعتدال بیرون رفته و بحدی ستمگاری راشعار خویش ساخته است که ازتادیب سرکشان درگذشته ظلم او به فقراو بی گناهان سرایت کرده است، وبه آتش جور آن ظالم خشک وترزمانه توام درگرفته و می سوزند.

۳-ترجمهٔ تحت اللفظ «سلطنت با وجود کفر باقی ماند، مگردرصورت جوروستم باقی نمیماند» مقوله است که اهل قدرت را بعدالت و ترک ستم دعوت میکند. اوضاع سبعیه: خوی درندگی وافتراس باشد.

اساس سرای جور بفرمان قهرمان تقدیر[1] خراب ومنهدم گردید .

بعد ازوقوع این واقعهٔ عبرت آثار ، این نیازمند الطاف کردگار روانهٔ دارالقرار قندهارشد وعلی قلیخان[2] برادر نادرشاه ، خودراموسوم بعادل شاه ساخته بر تخت سلطنت ایران جلوس نمودوروزی چندشجرهٔ رعونت پیرا بشاخ وبرگ عاریتی ، مال واموالیکه از نادرشاه مانده به اورسیده بود ، برمراتب خودنمائی واستکبار می افزود .

ودرین بین بریاست ایلات افغان ، که قریب دو هزارهزار[3] وچهارصد هزار سره بندی وهمچنین دوهزار ، هزار ، ودوویست هزار ازطائفه ها وقوم ها ، که هزار ، هزار ازان دراصل قندهار ومابقی درحدود کابل ، غزنی وپشاور وغیره ولایات سکنی دارند .

۱- قهرمان تقدیر : قهرمان بمعنی قائم بکارهای کسی وخزانه دار ، ووکیل ونگهدارنده درآنچه تحت تصرف اوست ، واین لفظ در اصل فارسی است وصاحب قاموس ذکرنکرده ودرآخرآ ورده است ؛ قهرمان تقدیرمراد ازقائم به اموربندگان عبارت ازذات قادرتوانا وصاحب تقدیر (اندازه کردن امور خلق) است جل سلطانه .

۲- علی قلیخان ، برادرزاده نادرشاه افشاراست که بعدازکشته شدن عم او نادرشاه ، بنام عادلشاه بجای نادرشاه برتخت ایران جلوس کرد ، وخزاین نادرشاه را بدست آورده اولاد نادرشاه را از همه چیزمحروم گردانید . ولی چنانکه اعلیحضرت احمد شاه درنامهٔ فرخندهٔ خویش نگاشته است ، نامبرده نتوانست تاج وتخت نادررا حفظ کندو بزودی ازمیان رفت .

۳- رقم ، دوهزارهزار ، معادل باشد با دوملیون (۲۰۰۰۰۰۰) وچهارصدهزار (۴۰۰۰۰۰) مساوی از چهار لک نفوس میباشد ، این اصطلاح مورخین عرب است که ارقام را به (الف الف) نشان میدهند ، لذا نویسندهٔ نامهٔ فرخنده نیزهمین اصطلاح را نسبت بتعداد نفوس افغان بکاربرده است . . . هکذا درسطرما بعدباز درمورد نفوس افغانها ، رقم دوهزار ، هزار ، ودوویست هزار را ذکرکرده است ، که این هم معادل (دوملیون) ودولک میباشد - شاید درانشای همان عهدوزمان راجع به اعداد همان اصطلاح مورخین عرب رواج داشته است .

«هزارهزار ازآن دراصل قندهار» نیزازتعداد نفوس پښتونهای ولایت قندهار که یکملیون نفر بوده است - معلومات میدهد .

خوانین عظام وروسای آن ایلات ۱ نصرت اعلام ، که هریک از ایشان سردار رفیع المکان سرکردهٔ نامور در آن ایلات جلیل الشان بوده ، بزم مصادقت ۲ با هم آراسته و بنای مصلحت باتفاق همدیگر گذاشته ، وارد حضور گردیده ، استدعای جلوس براورنگ ۳ سلطنت ازین نیازمند درگاه صمدیت نمودند .

باوصف اینکه اجداد عظام وآبای کرام این تائید یافته ملک علام نسلاً بعد نسل وبطناً بعد بطن درایل جلیل افغان ومحالات سکنای ایشان همواره وساده آرای حکومت وپای افزای ریاست شده آمده اند .

این نیازمند ٤ درگاه بی نیاز بمقتضای آزادگی که مخمر بطینت تنزه پسند است ، ازحشم وخدم دنیای دون وشوکت وجاه روزگار بوقلمون ٥ اعراض نموده ، وچشم دل بمشاهدهٔ جمال باکمال ایزد متعال که سلطنت بیزوال ودولت لایزال عبارت ازانست ، نکشوده ، بگوشهٔ استغنا معتکف گشته میل و محبت

۱ـ ایلات جمع ایل است ، دربرهان وکنز درترکی بکسراول ویای مجهول ، بمعنی قوم (قبیله) وجماعت مردم می آید ، چنانکه در فیما نحن فیه ، از ایل و ایلات همین معنی مراد است .

۲ـ بزم مصادقت ـ بمعنی جرگه آراستن ، و برای امری درجستجوی خیرمصلحت وقراری بتصویب رسانیدن مراد است .

۳ ـ اورنگ ، اریکه: بفتح تخت پادشاهان باشد ، «منتخب ـ غیاث»

٤ ـ «این نیازمند» این جمله درنامهٔ فرخنده اعلیحضرت احمد شاه بتقریب های متعدد ، ذکرشده و مطلب ازان شخص شخیص احمدشاه میباشد ، که صاحب نامهٔ فرخنده است وسخنگوی .

٥ ـ بوقلمون ، ابوقلمون باشد ، فارسیان الف او حذف نمایند ، بوقلمون شود ، وبوقلمون بفتح قاف ولام ، نوعی ازدیبای رومی است که هرلحظه برنگ دیگر جلوه کند ، ازمنتخب وبهارعجم وبرهان وسروری ، مگرصاحب برهان نوشته که سوای معنی مذکور ، بوقلمون بمعنی مرغی است که هرلحظه رنگ خود را تغییردهد ، و برنگ دیگرجلوه نماید ، وظاهراین هردومعنی اخیرمجازی باشد از معنی اول .

ما سوارا، درگلشن جاوید بهار خاطر راه نمیداد، و دررغبت واختلاط جز بر روی صلحاء و فقراء واهل‌الله نمی کشاد. نظم :

یکزمانی صحبتی با اولیا بهتر از صد ساله طاعت در تقاء

همای اوج پیمای همت این نیازمند، وشهباز بلند طبع تجرد پیوند، سر بسجاده گستری این سرای بی‌بقا، وصید شکار تیهو، وصعوهٔ این مرغزار، تنگ فضا، فرو نمی آورد، وخوشنشینی فضای دلکشای بی تعلقی رابه از فرمانروائی هفت اقلیم[1] تعلق می شمرد.

آنجماعه دست ازدامن عجز والحاح برنداشته بنای استدلال برلزوم انجاح

---

۱ - هفت اقلیم : اصطلاح جغرافیای قدیم وربع مسکون را ازروی مطالعه و تخمین به هفت حصه ازهم جدا کرده اند. دراینباره مفرح القلوب، وشرح چغمنی، وشرح تذکره محقق طوسی ومرآت الخیال و تقدیم البلدان وغیره شروح طویلی میدهند، و بعقیدهٔ قدما زمین کروی است مانند گوی ودوربع جنوبی ویک ربع شمالی آن درآب فرو شده، تنها یک ربع شمالی مکشوف است که آنرا ربع مسکون خوانند.

حکمای قدیم ربع مسکون را، ازخط استوا (نود) درجه تخمین کرده اند، ازآنجمله سی درجه ازسمت قطب شمال را خارج کرده، عرض اقالیم سبعه را درشصت درجه یافته اند، وعدم قابلیت آبادی سی درجه مذکوره رابنا برشدت برودت گویند که ازآفتاب دور افتاده، وهفت اقلیم مانند هفت بساط مطوله ازمشرق تابه مغرب درربع مسکون واقع آمده برابر برهمدیگر - وخط استوا ازجنوب عرض چین آغاز شده برجنوب سراندیب وجزائر زنگ میرسد وتا به بحر اقیانوس منتهی می گردد، بهمین دستور ادامه داده ذریعه یکسلسله لا طائلات هفت اقلیم، آبادیها، جبال ودریاهای هر اقلیم رانشان میدهند، برای خلاصه نمودن مضمون بایدگفت که هفت اقلیم با صطلاح حکما مراد از هفت کشور است ازقبیل چین، هندوستان، ترکستان، توران، ایران، روم، وبلاد فرنگ - گرچه حکمای قدیم درتتبع خویش فاصله عرض وطول، آبادی، کوها، دریاها، معادن، ممالک، عرقها، وحتی دهات رانیز شمرده اند، ولی تقسیمات جغرافیائی آنان ظاهراً بنا برحدس وتخمین است وربع مسکون قرارجغرافیای جدیدکه شکل علمی دارد، آنطورشکل ندارد که آنها ذریعهٔ خطوط متوازی و مستقیم بخشش کرده اند، چون درنامه باین ارتیکل جغرافی تماس گرفته شده بنابران راجع بهفت اقلیم شرح مختصر فوق نگاشته آمد تا فهمیده شده بتواند که غرض از (هفت اقلیم) چیست ؟

این مستند عیات خود برین امر گذاشتند، که هر گاه باطن مشغول بیاد خدا ست، درظاهر اشتغال بر اشغال دنیا به آندرجهٔ علیا که منافات ندارد، چنانچه خلفای راشدین و کبرای تابعین [1] (رضوان الله علیهم اجمعین) باوجود کمال توجه، واستغراق درعالم معنی دست ازانتظام مهمات این جهان برنمیداشتند، وتفقد احوال خلائق راازمتمنیات مرضیات الهی می انگاشتند.

درعمل کوش هرچه خواهی پوش　　　تاج برسرنه وعلم بردوش

مدتیست که کارخانهٔ سلطنت درجهان برهم واحوال خلایق بسبب نبودن پادشاه ذی سطوت نهایت ابترونامنظم است درچنین وقت رئیس صاحب اقتدار راکه نواختهٔ لطف پروردگار، وشایستهٔ انصرام این کارباشد، لازم ومتحتم است که خودراازین شغل نبیل [2] معطل، واورنگ سلطنت موروث رامهمل نگذارد، وبندهای خدارا بیاوری بازوی توفیق . . . ازورطهٔ ضلالت وضیق برآرد.

وموید تقریر این طائفه صداقت دستگاه بعض اهل الله نیزازمحول شدن این امر خطیر از بارگاه رب قدیر باین مورد عنایات کثیرمژده رسان شدند.

بنابرین دواعی وموجبات:

بساعتی که تولد کند بدان تقویم　　درآن زمان که برونازد افسرو دیهیم

جلوس بر تخت میمنت مانوس نموده، شکراین موهبت عظمی، عطیهٔ کبری حق تبارك وتعالی بجا آورد، وارادهٔ سیروشکار ممالك ایران، وتادیب اشرارآن مملکت فسحت نشان بخاطرمصمم کرده، سران و

۱ــ تابعین مطلب ازکسانی باشدکه باصحابهٔ آنحضرت همکاری کرده اند وباایشان محشور بوده اند.

۲ ــ نبالت : بفتح، بزرگواری وآگاهی ومشهورشدن ازمنتخب، نبیل، ونبیله، بفتح و بای موحده و یای معروف بمعنی بزرگ ودانا، ونیکو، وفربه، ازمنتخب ولطایف.

سرکردگان ایل جلیل أفغان ۱ ، اطلاع باین معنی یافته ، بحضور آمده ظاهر نمودند که ازروی تحقیق و تدقیق دقیقه پیمایان عرصهٔ جهان مملکت هندوستان ، وسیعتر ازجمیع ممالك روی زمین است ، وسلطنت آنممالك بیقرین و بیکر ان الی خروج امیر تیمور صاحب قران ، تعلق بروسای جلیل الشان افغا نداشته وبیست و نه نفر ازان ایل جلیل مثل بهلول ـ واسکندر ـ وفیروزشاه ـ وشیرشاه ـ وابراهیم شاه وغیره فرمانروای آن مملکت بکمال عظمت واقتدار نموده ، نقش نیکنامی و اشتهار برصفحهٔ روزگار گذاشته اند .

اول باصلاح مملکت موروث باید پرداخت ، ومن بعد بهر جانب که رای صواب نما اقتضا فرماید ، رایات عزیمت به‌آنطرف باید افراخت .

چون ازطرف هند هم اخبار متواتر میرسید که وهن کلی بحال سلاطین آنجا راه یافته وکفار رفجار ازهرگوشه وکنار ، سرتمرد ، واستکبار ، برافراخته محیط ومتسلط برجمیع محالات گشته پادشاه وقت راکالمحصور ، وامراء وارکان دولت رامعذور ساخته اند .

ومنطوق لازم الوثوق : «جاهدوا الکفار والمنافقین واغلظ علیهم » ۲ ، قلع وقمح ،

---

۱ ـ به تعلیقات آخر نامه رجوع شود.

۲ ـ آیهٔ کریمهٔ : یا ایها النبی جاهدوا الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم .

تذکرلازم : درتفسیرآیه : چون آنحضرت (صلعم) بتاسی از اخلاق حمیده اش باهمهٔ مردم بشمولیت منافقین رویه نهایت نیکو داشتند . بلکه باوجود شناختن آنحضرت منافقان را ـ به‌آنها نمی گفتند که‌شما نفاق می ورزید ، پس در اثر اغماض آنحضرت جسارت منافقان بحدی رسید که در ، رد سلام کلمهٔ (سام علیکم) که به معنی درد و ناخوشی است برزبان منافقانه میراندند ، خدای عزوجل باین اندازه گذشت پیغامبر خودرا نه پسندیده وبوی چنین ارشاد فرمودند :

ترجمهٔ تحت اللفظ : «ای پیغامبر ! باکفار ومنافقین غلظت یعنی بدرشتی پیش آمد کنید » .

درین آیهٔ کریمه تهدید برای منافقان و (انذار) برای کافران است . چون کفار انواع دارند ، ازقبیل مجاهرین ـ مقاتلین که برملا برخلاف حق و ادامه برکفر ، ←

(دراصل (قمع) نوشته شده است) .

این شجرات خبیثه از ان ارض محروسه الزم و تنبیه کفار شقاوت نشان بر تادیب اشرار ایران ومتمردان ترکستان ، درنظر اصابت اثر ، الزم واهم نمود.

داعیهٔ مکنون خاطر را موقوف بوقت دیگر داشته ، عنان سمندعزیمت فلک پیوند را بصوب هندانعطاف داد.

بعد ازورود به مملکت پنجاب معلوم شد که محالات آن ممالك درآبادی ووفور محصولات زیادتر از ملک بنگاله ومالوه وگجرات است [1] ، واز اینکه در احوال سلاطین هندوستان وهن وضعف راه یافته راجه های آنمملکت که هر یك صاحب ثروت هستند ، چیزی را ، ازقبیل باج وخراج به امنای آن دولت نمیدادند . فــرمانروای علیحده درآنجامی بود ، واطاعت کسی نمی نمود .

میر منوی [2] تورانی ولدوزیرسابق هندوستان محالات مزبور را بزور متصرف شده ، وقریب یکصدهزار سوارجرار ، وپیاده های تجلد شعار ، توپخانهٔ متکاثــر آتشبار ، صاعقه کردار ، وافیال کوه تمثال با سرپرشور ، ودماغ مملو ازبخار غرور ، دردارالسلطنهٔ لاهور نشسته فرمانروائی آن مملکت میکند ، وربقهٔ تسخیر در رقبهٔ صوبداران ملتان وکشمیر انداخته کوس ، لمن الملک ازبام استکبار میزند.

← بمقاتله حاضرند ـ در مورد اینگونه کفار و مشرکان ، پیغامبر بمجاهدهٔ شمشیر ، مامور گردیدند .

ثانی کفار معاهد ، ومنافقان که غیر محار بانند ، در بارهٔ این دو گروه پیغامبر خدا با ظهار حق وضمناً درشتی لازمه نیز مامور شد .

در تفسیر آیهٔ ذکر شده که درین آیهٔ کریمه پیغامبر خدا با کفار حاضر بمقاتله ، به شمشیر ، و با منافقان به لسان مجاهده نماید ....

۱ـ بنگاله ـ مالوه ، وگجرات ازولایات زرخیز وپرنفوس هندوستان است .

۲ ـ میرمنو ، ازامراء بزرگ دولت مغولیه هند ، وپسروزیرآندولت ، ونائب الحکومهٔ بالاستقلال ولایت پنجاب بود ـ درآغاز اعلیحضرت احمدشاه برخاش کرد ، اما درما بعد اطاعت نمود و ازحضوراحمدشاه نیزدرلاهوربه نائب الحکومگی پنجاب ابقاگردید و ازمخاص کیشان ثابت شد.

این نیازمند درگاه بی‌نیاز بعزم تنسیق مهمات آنمحالات، وتنبیه متمردان شقاوت سمات وارد آنحدود گردید، چون خبر میمنت اثر بمیر منو رسید، از قلعهٔ لاهور بر آمده بر کنار دریا طرح سنگر وآن منطقه نکبت ابتنا را بیك هزار عراده توب وخمپارهٔ [1] آسمان کوب و دیگر آلات وادوات قیامت آشوب استحکام داده رایات [2] خود سری بمیدان مستکبری افراخت. این نیاز مند درگاه خداوند، ازمکان مورود حرکت کرده یکنفر سخی اعلام آن فتنه‌پروراعلام [3] فیروزی منصوب ومرتفع ساخته، بعنوان محاصره پرداخته جمعی ازقراولان شیر شکار وبهادران تهور شعار بتاخت و تاز جوانب و اطراف معسکر او گماشت. ودائرهٔ [4] محاصره براهل سنگراونوعی تنگ ساخت که پرندهٔ رامجال پریدن درین

---

۱ - خمپاره: درکتب لغا تیکه نزد اینجانب موجود است به‌تعریف این لفظ اشاره نرفته، اما ازسقام چنان برمی آید که (بمی) بوده که برمواضع دشمن‌پرتاب می‌شد فضلای ایران نام (اژدر) به‌آن‌داده‌اند که بی مناسبت نیست گرچه اژدرها-در برهان و رشیدی بمعنی: مار قوی جثه باشد، واین‌جمع اژدر نیست بلکه اژدرها، لفظ مفرد است.

۲-رایت ازمنتخب: علم لشکر که جمع آن رایات باشد، ورایات هم، علمها ونشانهای لشکر بوده است، عقاب وپرچم، نیزازجملهٔ اعلام اردو، ویك ملت اتخاذ میگردد، چنانکه پرچم ملی ما ملت افغان، سه‌رنگ «سرخ، سیاه، سبز» دارد، وکنایه‌از روزگار گذشته وسرگذشت سیاسی و اجتماعی این ملت نجیب شناخته میشود، وپرچم شاهی ماکه مخصوص پادشاه مملکت شمرده شده، دارای رنگ گلنار، سرخ میباشد، واین ازجملهٔ اعلام ونشانهای ملی افغان‌اند.

۳- اعلام: رایات ونشانهای یك اردو که ازجانب افراد لشکر به آن احترام شود، وهمان اردو به آن امتیاز داشته مجرد یکه رایت آن‌دیده‌شود، هویت اصلی آن شناخته میشود، اعلام، درمنتخب، بالکسرخبر دادن و آگاه کردن. وبالفتح، علمهای فوج ونشانهای لشکریان، وبمعنی اسمهای مردم و نامهای شهر وبمعنی کوهها، غیاث ازمنتخب.

٤-دائره-سطحی که‌ذریعهٔ خط منحنی گرداحاطه شود، درمنتخب بمعنی خط‌گرد، وهزیمت وگردش زمانه باشد، وآن دائره که علمای هیئت قدیم، بنام عظمی وصغری بخش کرده و تفصیل مفصلی در مورد هرکدام نوشته‌اند، عظمی آن باشد که ذریعه آن کرهٔ زمین را تنصیف کنند، به دو حصهٔ شمالی وجنوبی ازخط استوا، ودائرهٔ هندسی، نمونهٔ فرضی آن است، واگر دائره تنصیف نه‌نماید آنرا صغیره نامند، وبنام دوائرهٔ عظیمه برای فلك وافلاك نه‌دائره را فرض کرده هرکدام را بنامی نامزد کرده تفصیل دهند. اما درفیما نحن فیه‌ازدائره مراد، احاطهٔ شهر یا معسکر دشمن باشد که ذریعهٔ قوهٔ عسکری محاصره شود، ونظامیان باادوات محاصره مانند خطی دور معسکر مخالف، حلقه‌تشکیل دهند.

حیطه [1] فتنه مسکن نماند .

بعدازچهل روزمیر منوی کینه اندوز ، ازضیق احوال مفطر [2] و بیقرارگشته و سعی محیلانه که درباب افتتاح ابواب صلح می نمود ، وچارهٔ کار جز برآمدن از سنگر و مقابل شدن باعسکر نصرت اثر ندیده ، صباحی که سواریکه تاز ، عرصهٔ افلاك خفتان لعلگون ازشفق پوشیده و مغفر اززرناب برسر گذاشته وترکش زرین ازاشعه بر کمر بسته با کوکبه لمعات وانوار ، ازسنگر نیلی حصار برآمده لوای جهان افروزی درعرصهٔ آفاق افراخت .

وازبارقهٔ تیغ جهانتاب پرتو ، عزم ظلمت سوزی با قطار عالم انداخت.

میر منوی فتنه‌جو باراده‌ٔ جنگ صف درصدد معرکه آرائی مع بنه و بار حرکت نموده تفنگچیان آتشخو و پیادگان نبردجو ، بکثرتیکه شمار آن بقیاس در نیاید ، و هجومیکه بعرصهٔ بی منتهای خیال گنجایش نه نماید ، پیش انداخته و توپخانهٔ قیامت نشان ازقید زنجیر بندی درآورده مطابق ضابطه پیشرو ساخته ، خود با حشری انبوه [3] و فوج در یاشکوه که گاوزمین [4] از صدمهٔ سم تگاوران بفغان وشیرفلك ازبوارق تیغ

۱ــ حیطه : بالکسر ، بمعنی دیوار گرد چیزی برآوردن ، غیاث از منتخب ـ و بمعنی جای احاطه کرده شده بدیواری .

۲ــ مفطر : المنجد این کلمه را به « انشق » که بمعنی سختی میاید ترجمه کرده است ـ از مقام نیز چنان برمی آید . مفطر : به ضم میم وسکون فاء و فتح طاء حطی ، بمعنی مفعولی ، نگاشته آمده است .

۳ــ حشری انبوه : حشرانبوه بمعنی جمع آوری موقت یك گروه انبوه باشد ، گردآوردن مردمان ازهرطرف ، درحالیکه مسلکی نباشند ، ازقبیل ایله‌جاری ، وطلبی مراد است ، اما فوج عبارت ازنظام وعسکر باشد که برای مسالك عسکری تربیه شده ودرزیر دسپلین نظامی مکلف بکار ــ و وظیفه باشند .

٤ــ گاو زمین و گاو سری : درافسانه های زمین آمده است که زمین بر پشت گاو ایستاده و گاو یکه زمین برپشت او ست آن گاو بر پشت ماهی ایستاده افسانه مثلیکه د خیل باشد . در فوق گاو زمین درنامهٔ فرخنده اشاره بهمان گاو افسانوی است که گوی زمین را برپشت خود گرفته است اما همان گاو ازسم تگاوران (اسپان لشکر) کهزمین عرصگاه را می کوبند ، برای گاو زمین مشکل وسنگین شده چنانچه ازتحمل زمین بالگد کوبی تگاوران بفغان آمده است ، زمینه : مبالغه است . شیر فلك یا شیر گردون کنایه ازبرج اسد ــ از برهان قاطع ، آفتاب باشد .

وسنان ، لرزان وطپان بود ، ازسنگر برآمده با جمعی از سرداران ذی اقتدار ، وچهل-پنجاه هزار سوار نیزه گزار پیش رو ، وجنود ظلمت نمود مقرر کرده ، وچهل- پنجاه هزار سوار بحر است یمین و یسار[1] گماشته ، خود بر فیل عفریت منظر سوار شده ، به جبروت وعظمت مالاکلام ، بفروعون فرعونی[2] وشان وشوکت شدادی مانند رستم زال بایال[3] وگوپال در کمال جاه وجلال رو بمیدان نهاد.

نیاز مند درگاه الله ، بعداز اصغای اینخبر ، جمعی از قراولان جنگ آور ، وپشت سر آنجماعت گروه دیگر از بهادران دلاور تعیین نموده ، متعاقب آن خود نیز ، با جنود ملائک وفود ، وقشونهای ظفر نمود که آیهٔ : (نصر من اللّٰه[4]) بررایت ظفر آیت هر گروهی ازان مرقوم قلم قضاء واعلام هردسته ، صورت نمای الف های (انا فتحنا[5]) است ، سوارسمندبرق ، آهنگ گردیده به تیررس توپخانهٔ دشمن

۱- یمین ویسار : مطلب از سمت (راست وچپ) میدان جنگ است که ذریعهٔ پنجاه هزار سوار تحت حراست گرفته شده است.

۲- بفروعون فرعونی : بمعنی باشکوه ونیروی فرعونی ، قائد خصم وارد میدان جنگ شد .

۳ یال بمعنی گردن که ترجمهٔ عنق باشد وموی گردن اسپ این معنی مجاز است ، از بهارعجم وکشف وجهانگیری ، برهان ورشیدی و از لغات ترکی در یافت شد که این ترکی باشد .

یال وگوپال بمعنی شان وشوکت ، بضم کاف عربی ، وواومعروف ویای فارسی مرکب ، آنهم بمعنی شان وشوکت وتن وتوش از چراغ هدایت اقتباس شد.

٤- نصر من الله و فتح قریب : ترجمهٔ تحت اللفظ : بدان وآگاه باش ای پیغامبر! که معاونت ونصرت از جانب الله است ، وزمان بوقوع پیوستن همان فتح و نصرت موعود الهی به اهل حق ، خیلی نزدیک است ..

٥- انا فتحنا : شروع سورةالفتح ، ترجمهٔ تحت اللفظ کریمه چنین است :

ای پیغامبر! ما با شما و مسلمانان در روز (بدر) وغیره فتح و فیروزی نمایان عنایت کردیم . این آیهٔ کریمه وقتی نازل شد که پیغامبر با یاران خود ، از انعقاد صلح حدیبیه ، معاودت کردند الحق وعدهٔ خداوندی که درین آیه ، به پیغامبر داده شده بزودی آشکار شد چنانکه بعداز دو سال مکه مکرمه بدست پیغامبر و اصحاب او فتح شد ، این فاتحین همان گروه بودند که مشرکان قریش دو سال قبلتر ، آنها را به زیارت (کعبه) نگذاشتند. برای مزید معلومات به تفاسیر قرآن پاک رجوع شود .

رسیده ، بان[1] ، اندازان برق سرعت دسته‌دسته به آنها شعله افشان علی‌الاتصال سر میدادند. و توپچیان فرنگی طینت باندا ختن ثعابین توپهای آتش‌دهان ، وافاعی[2] تفنگ زهرافشان دست تجلد میکشادند.

بهادران فیروزشعار ، بارش این ابرآتشبار را ، از قبیل باران موسم بهار دانسته بی محابا در صفوف قتال درآمدند ، وبه هیهات اجتماعی اعادی را بصدمات کوه‌شکن برهم میزدند. اخر فیئتین از نهایت کارطلبی وجنگجوئی باهم درافتادند ، وکارزار نیزه وتیر درگذرانیده باستعمال سیف وخنجر ، وکارد ، دادشجاعت‌ومردانگی دادند.

جمعی غفیری از مقاهیر[3] مشاهیر مقتول خنجر وشمشیرگشته برخاك هلاك افتاده ، وجمعی که ازمقهوران قهرمان تقدیر درآن موج‌خیزلجهٔ تشویر[4] جان بقابض‌الارواح داد.

ازعام لشکریان و متجنده بی نام و نشان چه‌حرف ، قریب بیست فیل سوار نامدار که‌ارکان دولت میرمنو ، ومدارالمهام سرکاراوبودند ، درآن پیکار محشرآثار ازدم تیغ آبدار به قتل رسیدند.

ازانجمله کورامل[5] صوبدار ملتان که مقدمة‌الجیش تمام عساکر- و یاقوت‌خان

۱ـ بان : لفظ‌هندیست و تیررا گویند ، و این دراصل «اگن بان» باشد ، اگن‌ـ بمعنی آتش و بان بمعنی تیرباشد یعنی (تیرآتش) ، این چیزی است که آنرا باروت ، پرکنند ، و بمد آتش مشتعل ساخته و بالای مخالف اندازند‌ـ بشکل هوائی یک آتشبازی معروف است (ازغیاث) در برهان آمده است که (بان) بمعنی درخت باریک و خوشنما باشد ، درملک عرب میروید ، واز تخم آن روغن گیرند که بسیارنافع وخوشبوست‌ـ مگر درینجا مراد از بان همان معنی هندیست که مانندبم دستی بالای دشمن انداخته میشود نه معنی ثانی.

۲ـ افعی مارکفچه ، را گویند ، درینمورد نویسنده ، تفنگ را بمار تشبیه نموده ، وجه شبه‌درهردو همان زهرکشنده باشد که درنیش مارمذکور ، و گلولهٔ تفنگ موجود میباشد.

۳ـ مقاهیر ، صیغه منتها الجموع مقهور باشد‌ـ ومقهور بمعنی مغلوب و درجنگ شکست خورده را گویند.

۴ـ تشویر : اشارت کردن و خجلت‌وشرمساری ‐ از کشف و بهارعجم ‐ و درکنز بمعنی شرمساری واشاره کردن ، ودرمحلی نوشته که عرق کردن ازخجالت واشاره کردن.

۵ ـ دربارهٔ سوانح کورامل به تعلیقات آخرنامه مراجعه شود.

که مصاحب دمساز وهمراز میرمنو بود، بها دران بهرام خو بالای افیال آنها رفته وسرهردو ازتن جدا کرده جسد آنها را بزمین انداخته وفیل ها را باروءس منحوس آنها گرفته بحضور آوردند.

وعلی هذا القیاس غازیان تهمتن توان، بر افیال دیگران نیز صعود نموده ودست بگریبان زده بعض را بزورخنجر بهرامی مقتول، وبعض را ماسور ومغلول ساخته اجساد بی ارواح واحیای مایوس الارتیاح[1] را ببارگاه عظمت وشان آوردند، وهریکی ازمرده وزنده موافق حکم بمقام ومقر خود رفت.

میرمنو که درافراط نشأت غرور، موقظ نیران وشور بود، سرداران سپاه خود را تاکید وتحریک بمقاتلهٔ بهادران منصور می نمود، بمشاهده صورت حال مضطر الحال وبی استقلال شده از فیل فرود آمده وبراسپ سوار شده راه فرار اختیار نمود، وباقی سپاه ولشکر او مثل بنات النعش[2] از تاب شمشیر غازیان متفرق وپریشان گشته راه گریز پیش گرفتند.

وبرق سواران صرصر شتاب بتعاقب گریختگان خذلان آثار تا پانزده فرسخ راه

۱ـ ارتیاح ـ بکسر اول وکسر تای فوقانی وبعده تحتانی ودر اخر های مهمله بمعنی شاد شدن، از کشف وکنز ومنتخب وغیاث. در فیما نحن فیه جمله «مایوس الارتیاح» از خوشی بی بهره ونا امید.

۲ـ بنات النعش: سه ستاره اندقریب پایهٔ شرقی شمالی نعش و نعش چهار ستاره دارد بصورت چهار پائی وبنات و نعش مجموع هفت ستاره اندقریب قطب شمالی وآن هرهمه بگرد قطب میگردند ـ این بعقیدهٔ منجمین عهدقدیم است اما قرار معلومات علمای جدید هیأت که ذریعهٔ دوربین های قوی عکس نیز از بنات النعش گرفته اند وآن فوتو در (المنجد) لغت مدرسی عربی نشر شده، گرچه نویسندهٔ المنجد نیز آنرا هفت ستاره گفته وچنین نوشته است:

«بنات نعش الکبری سبع کواکب ـ نشاهدها جهة القطب الشمالی ـ و مثلها الصغری ـ ونجم التی سمت کبیرة هی النجمة القطبیة التی یستدل بها علی نقطة القطب الشمالی» ولی از تصویر بنات نعش چنان معلوم میشود که از صدها ستارهٔ خرد و کلان ترکیب و منجمین قدیم جز همان هفت و سه ستاره سبب نداشتن آلات مشاهده ضرورة ستاره های کوچک کوچک آنرا دیده نتوانسته اند، ولی حالا از مشاهدهٔ فوتو که ذریعهٔ آلات عصری گرفته شده تمام مجموعهٔ ستارگان مذکور دیده میشوند که از صدها ستاره ترکیب یافته است.

طی طریق استعجال نموده، هرکه رادریافتند، طعمهٔ تیغ آبدار ساختند. و توپخانه و فیلخانه با اشتران زنبورك[1]، وجزائروبان که زیاده از حد شمار داشت وطوائل اسپان نرومادهودیگر کارخانجات پر ازساز وسامان، بضبط امنای سرکار در آمد. نیازمند بعد ازظهور چنین فتح ارجمند، شکرانه مواهب تائیدبدرگاه رب مجید که فتاح حقیقی وحیز بخش تحقیقی است، بجا آورده وهمت به نظم ونسق آن ولایت گماشته بر محالات متعلقهٔ پنجاب وملتان و کشمیر حکام ضابط و باکمال مقرر داشته وخاطر از بند و بست آن ناحیه پرداخته عنان یکران عزیمت رابدارالقرار قندهار منعطف ساخت. واز آنجا باقتضای رای صواب نما تسخیر مملکت خراسان، وتنبیه اشرار مفسدان الکای فسحت نشان الی اقصای ممالك ایران پیشنهاد عزیمت گردید.

درخلال اینحال که آفتاب دولت خدادادرا وقت عروج باوج کمال، وستارهٔ بخت دشمنان راهنگام هبوط وزوال بود، علی قلیخان برادرزادهٔ نادرشاه که بعد ازانتقال او خزاین موفوروجواهر غیر محصورودیگر اسباب نخوت وغرور بدست آورده جالس سریرسلطنت شده بود، تمامی اولاد واحفاد نادرشاه را سوای یکتن شاهرخ میرزا[2]، که از جانب پدرنبیرهٔ نادرشاه واز طرف مادر نوهٔ شاه سلطانحسین[3] صفوی بود، برای مصلحت کارخود نگهداشته و دیگرهمه

۱ـ زنبورك ـوجزائروبان: زنبورك: به ترکی تفنگ کلان باشد کوچکتر از توپ که آنرا بالای اشتر حمل کنندـو میتوانند آنرا از پشت اشتر بردشمن فیر کنند. گویا توپچه ای است که حمل آن از توان یکنفر بالاتر است و باین منظور زنبورك را در اردوها بالای اشتریا ستور بار نمایند ـ در قدیم بمحاربات استعمال می شد ـو خیلی موثر هم بوده است.

جزائر: جمع جزیره ـ مراد از سلاح جنگی باشد با زنبورك مشابه، و به تصریح غیاث و منتخب سلاح حربی است مانند بندوق کلان آنرا میتوان توپچه خواند.

بان: راجع به معرفت (بان) در حاشیهٔ صفحه (۲۰) این اثر شرح داده شده بانجا رجوع شود.

۲ـ دربارهٔ شاهرخ میرزا به تعلیقات اخیر این نامه رجوع شود.

۳ـ سلطان حسین آخرین پادشاه خاندان صفوی است که تخت و تاج ایران را، درحوالی اصفهان به شاه محمود هوتکی افغان مبارکباد گفته و باین شخص سلسله صفویه بعد ازتقریباً سه صد سال سقوط نمود (سال ۱۱۳۵ هجری)

را به تیغ بیدریغ ازهم گذرانیده دم درریاست از پادشاهی کل میزد ، مثل شیر برفی از تاب آفتاب عرصهٔ افتاد و اضمحلال[1] گردید .

واجزا واعضای شخص استقلال او ، وابراهیم خان[2] برادرش باندک زمانی ازهم پاشید ، واسباب دولت واقتدار یا بکلیه نابود ومنعدم گشته ، دودمان نادری منقطع النسل وشجرة النسب اوفاقد الفرع والاصل گردید .

بعدازسنوح این سانحه اهالی ایران باهم اتفاق نموده شاهرخ میرزارا ازارگ مشهد مقدس برآورده وبرای کامروائی خود بر تخت سلطنت نشانده روزی چند سالک مسلک اطاعت وفرمان بری بودند ، آخر بمقتضای خبث طینت وفساد نیت باولی نعمت[3] خود؛ در مقام شورش وطغیان برآمده مرتکب گناه نمک بحرامی[4] گشته آن نوردیدهٔ دولت را مکحول[5] وازشغل جلیل سلطنت

۱- اضمحلال : درغیاث و منتخب بمعنی (سست شدن) آمده است .

۲- ابراهیم خان برادرزادهٔ نادرشاه وبرادرعلی قلیخان که مدتی درخراسان بحکمرانی پرداخت وبزودی از میان رفت .

(تاریخ ایران تالیف فاضل عبدالله رازی همدانی ص ۵۸۵-۵۸۷ طبع تهران.)

۳ - ولی نعمت ، صاحب نعمت ، کسی که بکسی نعمت دهدو به تربیه اوپردازد ، آن مالک نعمت را: (ولی نعمت) گویند ، اصطلاحاً پادشاه وحکومت راولی نعمت خوانندو حقوق آنراپاسداری نمایند .

٤ - نمک بحرامی : در قرون قبل ازعهد جدید ، گناهی بودکه خادم اگر به نسبت مخدوم کدام خطائی را مرتکب می شد ، آن گناه را (نمک بحرامی) میگفتند ، پاس نعمت ونمک یک شخص بخاندان او انتقال میکرده ونمک خوار ، پاس خاطرنمک دهند ه واولاد او را میکرد ، واگرنه نمک بحرام شمرده می شد ، وبعنعنه قدیم نمک بحرام ، بانامرادی برمی خورد ، وکاراو بجایی نمی رسید ، این شیوه در بین نمک خوار ، ونمک دهنده ، یک رابطه اعتماد واطمنان را بوجود آورده بود ، دراخلاق مرد مان نوکر پیشه ، تاثیراستواری تولید میکرد ، امااوصف آن نوکران نمک بحرام ، ازابن علقمی گرفته تاقرون ما بعد درتاریخ گذشته اند که تفصیل آن درتاریخ مطالعه شود.

٥- مکحول : مکحل ، بضم وتشدید ، حای مهمله ، بروزن (منور) سرمه سا ، وبالضم وحای مهملهٔ مفتوح بمعنی سرمه دان -ازمنتخب .ومکحول ، بحای مهمله سرمه ساء باشد -نیزمکحول کسی را گویند که درچشم او بنا برغرضی میل کشیده شده واورا کور کنند ، درفیما نحن فیه معنی اخیرمراداست .

معزول ساختند .

نیازمند درگاه بی نیاز باستماع این اخبار تاب توقف و استطبار نیاورده بعزم تنبیه اهل بغی وعدوان [1] روانهٔ خراسان شد.

درآن اوقات سردارذی اقتدار از اهل خراسان با سپاه جرار و کومکانه بسیار قلعهٔ دارالنصرت هرات راکه محکمترین قلاع روی زمین ودر رفعت و متانت همسر با چرخ برین است ، مضبوط ساخته و بسدابواب و ثغور [2] پرداخته ، بغرور استحکام بروج وجدران ، ووفور اسباب جنگ وطغیان ، که درآن حصن [3] متانت بنیان موجود ومهیا بود ، درمقام تحصن [4] نشست.

نیازمند درگاه رب المعبود ، بعد ازورود به آن حدود مطلع شده بمکانیکه توپ رس جانبین بود ، نصب خیام [5] نصرت ارتسام نمود .

وسردارذی شان رابا قشونها دراطراف قلعه تعیین کرده بتأسیس مبانی محاصره پرداخت. واطراف قلعه وشهررا بضبط و نسق تمام محصور ساخت .

عمله توپخانه قیامت نشانه — توپهای کوه‌شکن و اقبارهای [6] بروج افگن ، بموجب حکم پیش برده شد ، وبدورآن حصن حصین وحصار کوه تمکین نصب

---

۱ — عدوان : بضم اول و حرف سوم واو ، بمعنی دشمنی کردن وستم وطغیان از لطایف . وبمعنی دشمنان ، درینصورت جمع عادیست که بمعنی دشمن و بیدادگر باشد (غیاث)

۲ — ثغور : به فتحتین وغین معجمه بمعنی سرحد ها ، جمع ثغر ، از شکرستان و خیابان بمعنی دندانها ، باشد .

۳ ـ حصن ـ بالکسرجای پناه وقلعه ، نیزبالضم بمعنی عفت هم باشد ، ازلطائف .

٤ — تحصن — بفتح تا وتشدید (صاد) مهمله بمعنی حصاری شدن وخودرا درحصن یعنی قلعه حفظ کردن .

٥ — خیام جمع خیمه و خیمه بفارسی چادررا گویند که خانه سفری نظامیان باشد.

٦ — اقبار : درکتب لغاتیکه نزدمن موجوداست ، بنظرنرسید اما ازمقام وقرینه بروج افگن ، مثلیکه وزن سنگین داشته ، ازسنگ یا فلز بوده وذریعه منجنیق جانب برج وباره پرتاب می شد و بذریعهٔ آن استحکامات دشمن رامی غلطاندند — بااینچون سندی در شناخت آن بدست نیامد ، درخورتأمل وتحقیق مزید شناخته میشود .

گرده مانند نگین انگشتری حلقه وار، درمیان گرفتند — وبه انداختن گلوله های متواتر، وپیهم، زلزله دربنیان [1] استحکام آن محوطهٔ متین وبنای استقلال [2] قلعه گیان تمردگزین افداختند.

ازشدت محاصره [3]، وقلت اذوقه، کار برمحصوران، تاحدی تنگ شدکه پارچه نانی بعوض جانی تمنا میکردند.

راه نیز نبود، واز التهاب [4] آتش جوع بیقرار شده دست بجانب خوشهٔ پروین [5] دراز میکردند، لیکن حصول دانهٔ آران عقدهٔ ازدل نکشود.

زمان، این محاصره بامتداد مدت سه‌ماه کشید—واحوال محصوران به نهایت عجزواضطرار انجامید.

---

۱ — بنیان: بن بمعنی بیخ وبنیان از منتخب مراد از اساس وبنیاد خانه باشد.

۲ — استقلال — بخود، خودبکاری استادن بدون اشتراك دیگری، و بمعنی اندك شمردن چیزی غیاث از کنز اللغات ودر فیما نحن فیه عبارت از استقامت قلعه‌گیان محصور باشدکه دران بسبب انداختن گلوله های متواتر و پی هم نظامیان رخنه وزلزله افتاد، وپای استقامت آنان لغزید.

۳ — محاصره — حصار — حصر — ازیك ریشه باشندو محاصره، کسی یاقومی را درحصار کردن و محصور ساختن از منتخب - حصار بکسر اول بمعنی قلعه واحاطه، ونام شعبه از موسیقی، از برهان وسراج، حصر- گرد گرفتن چیزی راو احاطه کردن بالفتح (حاء) وحصن، بالکسرجای پناه وقلعه و بالضم بمعنی عفت زن، حصون — جمع حصن بالضمتین حصارها وقلعه ها، وبفتح اول وضم ثانی مرد پرهیزگار ازلطائف وحصین- بفتح اول بروزن متین بمعنی، محکم واستوار، از کشف وکنزو در شرح نصاب بمعنی زندان، لهذا درفیما نحن فیه محاصره - بمعنی کسی یاقومی را در قلعه یا حصنی گرد کردن واحاطه نمودن باشد.

٤ — التهاب: بالکسر افروخته شدن آتش وشعله زن شدن آن، از منتخب وکنز.

٥ — پروین: پرن: ثریا: هرسه یك چیزاند، پروین بالفتح- شش ستارهٔ کوچك که باهم مجتمع اند- وآن درایام زمستان از اول شب نمایان باشد- وپرن، بفتحتین بمعنی پروین که بعربی ثریا گویند، از برهان قاطع وسروری.

وثریا: بمعنی پروین وآن شش ستاره اند- متصل همدیگر وآن منزل سوم است ازمنازل قمر، دراصل لغت تصغیر (ثروی) که صیغهٔ مونث افعل التفضیل است، مشتق از ثرا که بمعنی کثرت است، میاید. چون درستارگان مذکور نسبةً کثرت است لذا بدین اسم مسمی گشت، از صراح. *

روساء وریش سفید ان آنمکان، تیغ وکفن بگردن انـداخته وجمعی از علما وصلحا راهمراه برداشتـه واردار دوی ظفر نیروشدند. وبهـزاران تضرع والحاح، مستدعی عفوتقصیر وامان جان بخشش گشتند.

ازآنجا که رحم وبخشایش جبلی این نیازمند درگاه بی نیاز است ـ ملتمس ملتجیان[1] راغیر قبول بخشیده وخط محوو صفح بر جـریـدهٔ جـرایـم[2] وماثم آنها کشیده، رقم ملاطفت عنوان متضمن مژدهٔامن وامان قلمی نمـوده عطا کرده شد.

جماعت مزبورین آنرا وثیقه حفظوامان وثمه گلوی جان ساخته مراجعت بشهر نمودند. وبه تفتیح ابـواب قلعه وخالی ساختن آنمکـان، ازوجـودند آسود، ار باب طغیان، درخیرو صلاح برروی خود وتمامی قلعه گیان کشودند. وسردارذی شوکت مامور درون رفتن نسودشد.

وتوپخانه بسیار، ودیگر اسباب حـرب وپیکـار، بیرون ازحصـرو شمار، بضبط امنای سرکار درآمد، وآنمملکت موروث، که پایتخت ریاست وحکومت

---

* ودر برجندی شرح بیست بابی، نوشته که تصغیر در ثریا ـ بلحاظ خردی کواکب آن است، یا اینگونه تصغیر بجهة تعظیم استعمال میشود.

در المنجد قاموس مدرسی عربی ـ مقابل لغت (ثریا) نگاشته آمده است :

«مجموع کواکب فی عنق الثور ـ و یشبهون به المجمـوع الخلیقة فی حسن النظام، وتناسب الافراد وتلازم المجتمعین حق ـ کانهم لایتفارقون».

وثریا ـ قندیل مناره ماننده را گویند که دران بچندین رنگک وانـوار چراغها روشن شود ودر خانه های بسیار ثروتمند، همین گونه قندیل ها استعمال میشوند، (المنجد)

۱ ـ ملتجیان جمع ملتجی وآن بضم ـ پناه جوینده باشد، ازلطایف «غیاث»

۲ ـ جرایم جمع جرم بمعنی گناه وجرایم باصطلاح عدلیه برسه نوع باشند. قباحت، جنحه وجنایت ، قباحت ـ جنگیکه دران دوو دشنام تبادله شود ـ جنحه ـ جنگی که دران جرح بوقوع رسد. جنایت ـ ازقبیل قتل، سرقت وزنا ... (اصولنامه جزا) ماثم ـ مرام از مطلق گناه باشد، وآثم ـ بکسر ثای مثلثه گناهکار، از کشف وکنز، اثام جمع اثم ـ که بکسر اول بمعنی گناه، میاید.

والد ماجد، واعمام گرام، وبرادران عالیمقام (انارالله برهانهم) بود، بفضل وتائید پروردگار، از تصرف اضداد، واغیار برآمد حق بمرکز قرار، ودولت بجای خود استقرار گرفت.[1]

برای اندمال جراحات قلوب رعایا، وتسکین وتسلیهٔ جمهور برایا حکام وعمال معدلت خصال مامور، ومعین ساخته، تنظیم وتنسیق مضافات آن محروسهٔ موروثه، ازقرار واقع پرداخته سردار عالیمقدار باجمعی ازملازمان پای رکاب وافواج آنولایت که بعداز فتح قلعه ملحق به اردوی ظفر نیروگشته بودند، بجهة تنبیه سرکشان ترکستان تعیین کرده وخود بسیر وشکار خطهٔ زیبای دلکشای خراسان الی ارض فیض نشان عطف عنان نمود.

سردار مزبور به ترکستان رسیده، مفسدان ومتمردان آنجا، از قرار واقع بسزا رسانیده ممالك وسیعهٔ ترکستان راتاکنار جیحون بتصرف آورده، رایات اقتدار افراخته، بنای ضبط وتسلط دران دیار انداخت، سکنه واهالی مالك خراسان باستماع خبر نهضت این نیازمنددرگاه سبحان فاقد الحواس ومغلوب خوف وهراس گشتة درمقام تدبیر ومقابله باقهرمان تقدیر شدند، وفتنه بجمع آوری سپاه وتدارك اسباب بگماشته، وشهرخ میرزا، که بسبب عطلت چشم از بینائی، ومعزولی ازشغل پادشاهی درگوشهٔ انزوا نشسته بود- بغرض استظهار خود برداشته، متمسك جمعیت ساخته وقریب یکصدهزار سوار، جرار، نیزه گزار، از فرقه بیات وقاجار - و قلیجی وتغاری، وکرانکی وزمردی، وجلائر، وجوله، وکرد، وافشار، وغیره ایلات خراسان فراهم آورده وپیاده های فیل تن جلادت آثار، ازقبیل لخی - وخزیمه- ولاکوی- ودفانی- وتونی- وترشیزی- و تربتی ومشهدی جمع آوری نموده وخزانه بی‌شمار، وتوپخانه آتشبار،

۱- راجع بهدارالنصرت بتعلیقات دراخیر نامه رجوع شود.

صاعقه کردار، وافیال دیو هیکل کوه مثال، که از نادرشاه ما نده، و بتصرف آن درآمده بود. وهمان مادۂ نخوت وغرور، وتحریك آنها با یقاظ نائرۂ شروشور مینمود، عازم قتال وجدال عساکر موئد بتائیدات قادر ذوالجلال گشتند، نظم:

کسی راکه تقدیر باشد کشان بپای خود آید بمقتل دوان

نیازمند درگاه خداوند جهان داور، فوجی ازغازیان جنگجوی ودلاور را بسرکردگی یکی ازسرداران اردوی کیهان پوی تعیین نمود، وخودنیز متعاقب آن مقدمة الجیش ظفر، باجنود تائیدات ربانی، وعساکر عنایات یزدانی روانه گردید افواج مرخصه منصورۂ مزبوره چون به نزدیکی تربت حیدریه رسید، تلاقی فیئتین اتفاق افتاد، واشتعال نائرۂ کارزار، ابواب فتنه برروی روزگار کشاد، توپهای صاعقه ریز رعدآواء از جانب اعدا دمبدم بخروش آمده گنبد گردون راپرصدا ساخته وابرهای متراکم بهوا، ازصعود، دود باروت، سربه اوج سما افراخته بود.

بهادران تهمتن توان، اینهمه دود، دم لشکر دشمنان را، ازقبیل شعبده بازیگران انگاشته وپروای ازان نداشته، بیمحابا، شناوری به دریای آتش، وزد وخورد بااعادی فتنه وش می نمودند.

معرکۂ محشرآشوبی، درآن ساعت صورت پذیر گشت که فلك بفلك اوراد، دیگر فراموش کرده، وردسامی «یا حفیظ» ورد زبان حال ساخت. و بهرام کینه خصال (بروا یه هما ؟)چل قد، ستاره دوزنجوم دربرگرفته بخواندن دعای جوشن پرداخت.

بوارق بیدرنگ ازلمعات سیوف شعله رنگ، برمرکب تازان میدان جنگ می افتاد، بارش باران ترچشم حلقه زره وآغوش زه گیر رافرصت مژگان بهمزدن، ومهلت دست بردن نمیداد، پشته ها ازکشته بلند گشته سرهمسری باقلال

جبال جسته، وعرصهٔ مصاف از تموج دریای خون هولناکتر از دریای قلزم وجیحون گشته بود، نظم:

دران رزمگاه بعد از توپ و تفنگ	به تیر و به نیزه شد آغاز جنگ
پس آنگاه سوی تیغ بردند دست	به پهلو یش از تیغ و خنجر نشست
دو دریای آتش زبانه کشید	قضا بر اجل تازیانه کشید
دو لشکر نگویم دو خیل پلنگ	بخون نبازی هم برآورده چنگ
کشیدند برروی هم تیغ تیز	گرفتند بر مرگ راه گریز
چنان قبضه پیچید بر مشتها	که چون تسمه پیچید انگشتها
بر اندام گردان لشکر پناه	زره بود خونبار ابر سیاه
خروش دلیران رستم شکوه	فگندی تپش رعد آسا بکوه
همی خاست طوفان ز بحر کمان	زره موجها بود دروی روان
شدی هر نفس زان نهنگ بیرون	نمودی یکی کشتی تن نگون

زبس آرد شد استخوان از عمود
زره بر تن مرد غربال بود

بسیاری ازسران وسرکردگان آنگروه شقاوت نشان طعمهٔ تیغ آبدار غازیان فیروزی شعار، و هدف ناوک جگردوز خاراگذار، گردیدند، و جمعی کثیری بزخم نیزه وخنجر وکارد، از پا در آمده زیر خاك عدم رفتند.

نیاز مند درگاه رب العالمین که متعاقب این فوج نصرت قرین می آمد، درحین گرمی آن قیامت علامه که آتش قتال بحد کمال دراشتعال وکشش وکوشش طرفین بمرتبهٔ اتم درآویزش وجوال (جدال) بود، دررسیده؛ پرتو انوار سطوت، درساحت آنمعرکه محشرآیت، انداخت.

غازیان بخت فیروز را غبار موکب نصرت آثار، کحل الجواهر عیون ابصار، ومخالفان تیره روز را باعث کوری چشم چون خاك ادبار گشت، معاین بزخم

وکین را ، بمجرد معاینه شدن رایات منصور از دور ، دهشت واضطراب روداد ، و شکست بر کمر استقلال و استقرار افتاد. زمانی بقوت سخت جانی ، پا بعرصهٔ جانفشانی گذاشته ، کوشش های متهورانه بظهور رسانیدند ، آخر پیش غازیان صف شکن ، تاب استقامت نیاورده پا بگریز نهادند ، بها دران جلادت نشان ، اسپان برق جولان را بدنبال آن آوارگان وادی خذلان ، آتشعنان ساخته بضرب تیغ وطعن[1] سنان ، از پا در آورده خاك را ه عدم گردانیدند.

شاهرخشاه که طاغیان عافیت سیاه ، اورا به تکلیف از زاویهٔ راحت بر آورده همراه آورده بودند .

بعد از وقوع این هزیمت و فرار آن فئه[2] بی عاقبت با معدودی از خاصان و غلامان حیرت زده و پریشان ، وارد مشهد مقدس گردیده جمعیت آن گروه باطل پژوه که از صحرا و کوه فراهم آورده ، صورت نمای ازدحام وانبوه گشته بود ، بالکلیه از هم پاشید ، وچند نفر از روسا و اکابر اکراد ، دو نفر برادرزادهٔ نادر شاه را بمشقت بسیار بیرون برده و با خود برداشته ، اموال و مایصرف خود را تمام و کمال گذاشته رو بمساکن ادبار مواطن خود نهادند ، توپخانه وقوراخانه و افیال وجمیع احمال و آلات سرکشان خراسان بموهبت واهب متعال بتصرف اولیای دولت در آمد. و بسیاری از مال و منال عرضه ده تلف و تاراج بهادران لشکر شد .

و این نیازمند درگاه خداوند ، بعد از ظهور این فتح ارجمند ، روی توجه بمشهد

---

۱ - طعن - بالفتح نیزه زدن و عیب گیری کردن در کار کسی - در قاموس بمعنی سیر و رفتار نیز آمده است . وطعان - بکسراول نیزه زدن و نیزه زنان و برین معنی جمع طاعن است . وطعنه بالفتح یکبار نیزه زدن و عیب جوئی کردن غیاث از منتخب . لذا ضرب شمشیر بمعنی زدن به شمشیر وطعن بمعنی ضرب و ضرب به نیزه میآید « از المنجد لغت عربی »

۲ - فئه :- بکسر فا و فتح همزه که حرف دوم است وسکون ها که در اصل تاء بوده در حالت وقف ها شده است ، فارسیان اینطور (ها) را اکثر مختفی خوانند ، پس لفظ فئه برای گروه مردمان است از غیاث و منتخب .

مقدس نهاد ، و بعد از ورود بسودی آنمقام مسعود ، در یك سمت حصار بنای توقف واستقرار گذاشته ، غازیان تهور شعار را ، بمحاصرهٔ آن حصن رصانت آثار که مشهدیان جلادت آثار ، ابواب آنرا مسدود ساخته بودند ، تعیین نمود .

و مامورین در گرد و پیش آن حصن حصین ، محیط گشته کار محاصره بجائی رسانیدند که راه تردد ، و نظاره بر پیکر بروج و باره مسدود ، و طائر افکار و عقول از تصور طیران و عبور بالای آنحصار ، و سوز معجز و قصور معترف بود .

توپ و تفنگ و غیره ادوات توپخانه بر اطراف و اکناف آن قلعه متین رصین کشیده ، و هردم و هرساعت ، پیك گلوله های آتشین زنگ بشارت نائرهٔ هنگامه و جنگ بمحصوران قلعه گردون پر نیرنگ میداد ، و انواع ابواب بلاو محن در اساس بدنه و بروج آن حصار سپهر اعتلا میکشادند ، و ساکنان بروج آن قلعه فلك عروج نیز همواره بمعسکر ظفر اثر نوید این خبر میفرستادند .

بعد از انقضای مدت متمادی که امتداد ایام محاصرهٔ آنگروه نافرجام بود ، جماعت کرد قریب شصت هفتاد هزار خانه وار که در هر خانه دو ، سه نفر جوان کینه کوش موجود بود با جماعت اتراك و باقی ایلات و احشامات و طائفه اشرار بی باك کرة بعد اخری ، اتفاق نموده برادرزاده های نادرشاه را که نزد آن فئه گمراه بودند بر داشته باردهٔ امداد و اعانت محصورین قصد مجادله با غازیان ظفر قرین می نمودند ، از اهتزاز نسیم این آن خبر بهجت اثر ، گلهای شادمانی در حدیقهٔ خاطر صافی مظاهر شگفتن آغاز نموده فوجی از افواج بحر امواج را بسر کردگی عالیجاه بلندجایگاه مقرب الخاقان اعتماد الدولة العالیة الخانیه ، اعتضاد السلطنة البهیة القاآنیه شاه ولی خان درانی ، با میزائی وزیر اعظم و دستور معظم روانه نمود ، در منزل چمن زاغان تلاقی این دو بحر بیکران اتفاق افتاد ، اتراك و اکراد فتنه ایجاد ، بمجرد مقابل شدن با عساکر فیروزی مواد نائرهٔ جنگ و فساد مشتعل ساختند ، دلیران صف شکن و بهادران عدو افگن ، بپارش باران خدنگ و ریزش گلوله های تفنگ عرصه جدل و جنگ بر آن

گروه ستیزه آهنگ نوعی تنگ ساخته که طیور ارواح شان از اقفاس اشباح ، تمنای بیرون رفتن میکرد ، وهجوم سهام جانشکار که روی هوا را تماماً زیر بال عقاب گرفته بود ، راه پرواز نمیداد ، زمین از ازحام افواج بلا بر مترددین میدان دغا تنگ شده راه بدر رفتن غیر از آغوش دوزخ دهن نمیکشاد سماك رامح [1] ازمعاینه سرعت نیزه گذاری مجاهدین برق آهنگ ، انگشت تحیر بدندان گرفته وسعد ذابح [2] از بوارج شمشیر مبارزان غضنفر جنگ ، رخسار خجلت بخون کف الخضیب [3] رنگین نموده ، اخر نسائم بهجت شمایم نصرت واقبال ازمهبت الطاف ایزد متعال برپرچم اعلام این مخصوص عنایت ذوالجلال وزیدوجنود جهل نمود اعادی فتنه آمود ، از صدمهٔ حملات غازیان ، نیست و نابود گشته ، منطوق آیهٔ کریمهٔ : « کالعهن المنفوش » [4] بظهور پیوست ، واکثر از قبائل باطل ستیز درآن روزچون رستخیز عرضهٔ تیغ تیز شدند از آنجمله دو نفر

---

۱ - سماك رامح - باصطلاح نجوم قدیم : بکسر میم وحای مهمله بمعنی (نیزه دار) وسماك رامح ، ستارهٔ است که نزدیک او ستارهٔ دیگریست که آنرا نیزهٔ سماك گویند، وسماك اعزل ، ستارهٔ دیگریست که نزد یک خود ستاره ندارد ، ازین جهة آنرا اعزل خوانند ، واعزل بفتح اول ، وسکون عین مهمله وفتح زای معجمه ، بمعنی (مرد بی سلاح باشد) ودرکفایة المنجمین آمده آن سماکسی که منزل قمراست سماك اعزل باشد که برکتف سنبله واقع آمده ، درمنتخب آمده که هردو سماك بمنزله دوپای برج اسد است از کشف ومدار ، غیاث ومنتخب ، سماك نام ستارهٔ است وآن منزل چهاردهم ازمنازل قمر ، باشد .

۲ - سعد ذابح : منزل بیست ودوم ازمنازل قمرباشد ، وآن دوستاره است که میان آنها فاصله بقدریک زراع باشد ، وبطرف یکی ازان دوستاره ، ستارهٔ کوچکی است که آنرا گویا میخواهد (ذبح کند)ازغیاث ومنتخب (ص ۳٤٤-۳٤٥)

۳ - کف الخضیب ، کف دستیکه بحنا رنگ شود ، ودرینجا مطلب از رنگ زردی خصم باشد ازخجلت ، شکست خوردن ازمقابل اردوی شجاع همایونی ، رنگ رخسار ایشان از خجلت گریختن زردشده است .

٤ - کالعهن المنفوش : بمعنی «مانند پشم سبک وزن پراگنده شدن » جمعیت خصم استعاره گرفته شده است .

برادرزادگان نادرشاه، گردن تسلیم بز یر تیغ تقدیر قیوم قدیر نهاده همراه جادپیمایان وادی عدم رفتند.

وجمعی دیگرازسران وسرکردگان آنطایفهٔ مخذول، مقتول وبقیة السیف بصدخرابی وزحمت راه گریز پیموده وخود را بهانشعاب کوه و کمر کشیده به جرو مغاك ناکامی موصول شدند، نظم:

زنعل ستوران سراسر زمین	چو صحرای محشر شده آهنین
درآن آهنین دشت شمشیر تیز	شده بهر جان کو چهائی گریز
زبس تنگ شد برگریزنده جای	نهادی روان بردم تیغ پای
پلان شسته از آب شمشیر روی	نشسته بدل تیرچون آرزوی

محمد[1] حسین خان سردار کل اکراد[2] بود، اسیر سرپنجهٔ سطوت[3] غازیان

۱ـ محمد حسین خان یکی ازسرداران بااقتدار، کردهای خراسان بودکه برای نجات محصورین قلعهٔ مشهد، برخلاف نهضت اعلیحضرت احمد شاه ازایلات کرد و اتراك ودیگرایلات خراسان لشکربزرگی جمع آوری نموده ودو نفربرادرزاده های نادرشاه نیزکه باآنگروه بود با خود برداشته، بقصدنبرد احمدشاه جانب مشهد می آمدند، شاه افغان پیشتراز حشراشرارمزبوراطلاع یافته فوجی ازقوای شاهی رابسرداری شاه ولیخان درانی باميرزائی وزیر اعظم باستقبال قوای محمد حسین خان ازقلعه بندی مشهد فرستادند، این فوج درانی درمنزل «چمن زاغان» بالشکرحمله آور متابل شده بعد از یك محاربهٔ شدید، قوای اکراد واتراك ودیگراحشامات خراسان که بمعیت سردار مذکور بودند بادو نفربرادرزادگان (نادرشاه) بکلی مضمحل گردیدند، وقراریکه درنامهٔ فرخنده بهآن اشاره رفته محمدحسین مذکوراسیروبادوازده هزار نیزه سر مقتولین اردوی حشری او بحضوراحمدشاه دراطراف مشهد آورده شد، که بسزای جسارت خودرسید.کمی بعداز وقوع این سانحه چون محصورین ازامداد ایلات مذکور، مایوس گردیدند، باردوی همایون تسلیم وشروط فاتح راقبول نمودند، بنابران مشهد بدست اردوی همایون فتح ومحاصره برخاست.

۲ـ کرد، یك لفظ عجمی است که جمع آن به اصول فارسی، کردان یا کرد ها، یعنی به الف ونون، یاهاوالف میاید، ولی معرب دوستان این لفظ عربی را بصیغهٔ جمع مکسوربه(اکراد)جمع میکنند، مانند، اتراك جمع ترك وغیره.

۳ـ سطوت، بمعنی قهروبمعنی سخت گرفتن و حمله بردن، بفتح اول باشدغیاث ازمنتخب وصراح وکشف اللغات.

بهرام صولت[1] گردید، و بهادران نصرت پرور اورا باده ودوازده هزار نیزه سر، وچند نفر دیگر، ازسر کردگان آنجماعت فتنه گر که زنده گرفتار شده بودند بحضور آوردند وتمامی بنه[2] ومایصرف ایشان بتصرف غازیان نصرت نشان درآمد .

چون خبر (انهزام) اکراد بقلعه گیان مشهد، که چشم توقع کمک ازان طائفه پرفساد دوخته دردرو دیوار قلعه داری وعناد، وکوشش داشتن می نمودند، رسید، ودائره حیات[3] نیزازشدت محاصره، وقلت اذوقه، وآتش افشانی توپخانه، به نهایت صعوبت[4] انجامید وستارهٔ بختشان ازاوج خیالات بلند، میل بحضیض[5] نکبت هبوط[6] نمود، ورشتهٔ آمال[7] موجوده بـه مقراض[8] ناامیدی منقطع گشته،

---

۱ - بهرام - بهرام در فارسی نام ستارهٔ مریخ باشد که آنرا بفلک پنجم دانند، و اسم روز بیستم هرماه شمسی، ونام پادشاه عراق که بسیار عادل وسخی بود، چون اکثرشکار گـور خر میکرد، لذا اورا بهرام گور گویند، نیزنام سرعسکر سپاه هرمزبن انوشیروان ساسانی، بهرام، بود .

صولت، بمعنی رعب وهیبت وازمنتخب بمعنی حمله بـردن، بفتح (صاد) مهمله، در ینجا نیز بمعنی ثانی باشد، زیرا بجای صفت غازیان دراثنای حرب وحمله ذکرشده است وصول، بحذف تای مصدری بمعنی زیادتی کردن و برجستن، درعربی این مفهوم برجستن را (وثب) خوانند، وبفتح صاد مهمله باشد .

۲ - بنه، درکتب تاریخ فارسی بسیارذکرشده، عبارت (ازسازوسامان ومایصرف اردو باشد) که دران اشیای طرف احتیاج هنگام لشکرکشی یک اردوی باقاعده، تماماًجمع وباحرکت لشکرازیک منزل بدیگری آنرانقل میدهند، وهنگام ضرورت ازسامانو ادوات وآذوقه وخوراکه آن استفاده مینمایند، و (بنه بستن) کنایه ازکردن باشد، ازغیاث .

۳ - دائرهٔ حیات: محوطهٔ زندگی گرداگرد حیات یعنی (ادامهٔ زندگی) درچنان حال دشوار شده بود .

٤ - صعب، بفتح دشوار، وسرکش، وبالضم، غلط است .

صعاب، بکسراول دشواریها، واین کلمه جمع صعب است که آنرا بمعنی دشوار و سرکش تعبیر کردیم صعوبت، بفتحتین دشواری راگویند ازمنتخب وکشف وموئد، و «غیاث»

٥ حضیض: بمعنی پستی ونشیب آید ازمنتخب ودیگر کتب لغات .

٦ - هبوط: بضمتین یعنی فرود آمدن، که ماضی آن (هبط) باشد بفتح اول وسکون موحده فرود آوردن ونقصان کردن ازمنتخب، هبوط - باصطلاح منجمین درمورد کواکب ضد شرف است -*

برمراتب یاس وناکامی آنها افزود، چارهٔ کار، و چارجان بری ازدست غازیان تهور شعار منحصر درسپردن قلعه به‌امنای دولت، وجبهه سائی برخاك عجز ومسکنت دیدند.

چون معاصی[1] بسیار ازان جماعت تباهکار بوقوع آمده بود، و مغلوب خوف وهراس بوده، روی آمدن بیوسیله‌وشفیع، بدربار رفیع، و منیع نداشتند، تمامی امرا واعیان وریش‌سفیدان آنولایت، پیش شاهرخ شاه رفته وبه الحاح وابرام تمام اورا ازشهر برآورده وواسطهٔ استشفاع جرایم خودساخته، ولب به‌تلاوت آیهٔ کریمهٔ: «ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا»[2] کشوده، توبه‌واستغفار را،

---

* چون ستاره بحمل هبوط، رسد، دلیل است که پستی احوال منسوبات آن کواکب، وهبوط، آفتاب دربرج میزان است به‌درجه نوزدهم - وهبوط، قمر، درعقرب بدرجهٔ سوم، درمنزل زبانا - از کشف، غیاث.

۷ - آمال - به‌حروف اول ممدوده جمع امل باشدکه بمعنی آرزو وامید می‌آید وآمال یعنی از آرزوها وامیدهای وهمی، عبارت باشد.

۸ - مقراض - بمعنی آلهٔ قطع کنند، بپارسی آنراقیچی گویند - مقراض هندی بهتر باشد - و بعضی گویند: مقراض همان آلهٔ قطع کننده است که تنبول فروشان، پان، رابه آن آرایش دهند، و فوفل رابه آن ریزه ریزه کنند، ودرمنتخب مقص، بالکسر وفتح قاف، وتشدید(صاد)عبارت ازمقراض باشد، ومقرض، بالفتح وتشدید(را) بمعنی بریده شده، یعنی اسم مفعول قطع کردن میباشد.

۱ - معاصی بمعنی گناه کردن، ازمصدرعصیان باشد.

۲ - آیهٔ کریمهٔ (ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا...الخ)دربارهٔ نزول این آیهٔ کریمه اکثر مفسرین کرام به‌این عقیده اند که:

«هنگامیکه آدم علیه‌السلام وحوازوجه او به تلبیس شیطان، ازشجرهٔ ممنوعه ثمرتناول کردند، خدای عزوجل آن پیغامبر(وابوالبشر) راموردخطاب قرار داده بوی فرمودند: آیا ما، شمارا ازخوردن ثمراین درخت منع نکرده واخبار نکرده بودم که شیطان دشمن شماست، ازوی پرحذر باشید؟ درجواب آدم به‌غفلت خود، دربرابر منع خداوندی اعتراف کرد، وخودرا*

ور دز با ن حال ومقال نموده با کمال خــوف وخشیت [1] ونهــایت عجز ، وارد دربار مرحمت آثـار شدند .

از انجاکه دادار غفار ، به این نواختهٔ التفات بی‌شمار ، حوصلهٔ وسیع در عفو جرایم ، وصفح [2] مآثم عطافرموده وطبع حقیقت پیوند ، در بخشایش اهل انام ، زیاد تر از مآخذه وانتقام ، محظوظ و متلذذ میشود ، خط عفو بر جرایم اعمال شنیعهٔ بالغهٔ آنها کشیده ، وشاهرخشاه راکه‌زیبنده اکلیل نامداری واباً عن جد ، زینت‌افزوز تخت شهریاری است ، بنظر عاطفت دیده تاج سلطنت موروثه ، بر سر سعادت پرور آن نورحدیقه‌اقبال گذاشته‌وبر ودوش آن سلاله سلاطین [3] والا مقام رابه‌لوازم عز واحترام ، زیب‌وزینت بخشیده‌جالس سریر استقلال گردانیده شد .

روسای اکابر ارض اقدس بلکه تمامی اهالی‌خراسان ، درازای این‌عواطف

---

* مسئول شناخت واظهار انابت نمود - پس بموجب القاء وحی ، به آدم این کلمات مقدسه که : در آیهٔ کریمه مندرج است ، تعلیم شد ، پس ازان آدم بطور دعا آنرا با نیاز تمام (ورد) خود قرارداد ، تا ازبارگاه خداوندی (جل شانه) این کلمات باعث آمرزش اوگردیدند.

کلمات مقدسه که در آیهٔ کریمه قرآنی تصریح شده ، اینها اند: (ربنا ، ظلمنا ، انفسنا ، وان لم‌تغفرلنا ، وترحمنا ، لنکونن من الخاسرین) معنی تحت اللفظ آیهٔ کریمه : «ای پروردگار ما ! ما در ترك امر ، واحتراز ازخوردن ثمرآن درخت ، همانا برجان خود ظلم وستم روا داشتیم ، اکنون هرگاه خدای‌ما ، برای‌ما ، آمرزش ، وبرما ترحم نکند ، دران صورت‌ما ، هرآئینه قطعاً ویقیناً ، از زیانکاران خواهیم بود .» برای مطالعهٔ تفصیل مزید به تفاسیرقرآن کریم رجوع شود.

۱- خشیت بالفتح وشین معجمه مکسو روبای مشدد ، ترسیدن وترسانیدن ازلطایف ومنتخب .

۲- صفح ، بالفتح وحاء مهمله بمعنی عفو کردن گناه و درگذشتن ازخطای کسی ، ازکشف .

۳- سلالهٔ سلاطین : بضم ازغیاث آنچه بیرون کشیده شود از چیزی ، ونطفه ، ازمنتخب وصراح وبمعنی بچه وطفل صغیر ، ازشریشی شرح مقامات حریری ، ودرینجا بمعنی نبیره یعنی اولاد شاهان معنی میدهد .

نمایان زبان شکر وثناگلریزان[۱] ساخته وحلقهٔ اطاعت[۲] وانقیاد، در گوش جان انداخته ، مسرور وکامران ، اسوده درمهاد[۳] امن وامان نشستند.

بعد از انفراغ این امور ، انتهاض ابویهٔ منصور بدار القرار قندهارشد. بعدازورود به آنجا خبر رسیدکه کفار شقاوت نشان با افواج بیکران ، بدار الخلافه شاهجهان آباد که پای تخت هندوستان است، رخت ادبار کشیده مصدر آثار تمرد، ومظهر کمال طغیان وتعندگردیده ، و مسلمانان آنممالك را ازگاوکشی وبانگ نماز بازداشته انواع اذیت واضرار میرسانند .

ازاستماع این خبرعرق حمیت دین پروری بحرکت آمد ، وعنان عزیمت صواب تویت بدانسوانعطاف یافت. چون اتفاق ورودبه چهارفرسخی شاهجهان آبادشد، سران وسرکردگان آنگروه شقاوت نشان که جمعی از مسلمانان را ضعیف ومغلوب ساخته ، وبسیاری ازقری وامصار را تاخته وویران کرده، دم نخوت واستکبار دران دیار میزدند .

ازورود موکب مسعود آگهی یافته، تهیه وتدارك اسباب جدال بحد کمال نموده مستعد معرکه آرائی وکینه خواهی درمقابل عساکر اسلام گردیدند، وهشتاد هزار سوار جرار وکرار که وقت نیزه گزاری طرهٔ زرافشان مهر وکاکل مشکبار

۱- زبان شکر و ثنا گلریزان ساختن ، کنایه از خوشی و دعاو ثناوستایش است که دربرابر اجرای کاروکارنامهٔ خیر بفاعل خیراز طرف مردم بعمل آیدودرینجا مطلب از تحسین وستایش اهالی باشد مقابل رویهٔ نیك احمد شاه نسبت بعفو عاصیان خراسان ، و نواختن شاهرخ میرزای افشار وتاج بخشی به او از طرف فاتح درحال قدرت به ندادن آن.

۲- اطاعت وانقیاد ، بمعنی فرمان برداری کردن.

۳- مهاد امن و امان- مهاد بالکسر میم ودال مهمله اخر ، بستر ، و بساط و فرش از منتخب وصراح علاوه باید کرد که این لفظ مفرد است وجمع مهدنمیباشد ، مهد نیز بالفتح میم وسکون ها بمعنی گهواره وگستردن هرموضعیکه برای طفل مهیا سازند ، از صراح و برهان قاطع وغیاث و منتخب. امن- بفتح اول وسکون ثانی بی هراس شدن ازبهارعجم وکشف اللغات و منتخب وغیاث اللغات. وکسانیکه این لفظ را ازبی احتیاطی به فتحتین خوانند غلطاست. امان- بالفتح ، بی خوف بودن و ایمنی وزینهار وبمد اول ، جمع امن که بمعنی بی خوف باشد.

ماه بنوك سنان آسمانسا درر بایند، تا به پیکار شیر آزمائی سپر هفت توی افلاك بضرب دست زور صدپاره نمایند، ودوویست هزار پیادهٔ جنگی وحکم انداز که نشان کردن دهان مور، ودیدهٔ ماررا ازصنعتهای سردست خود شمارند، وگذراندن یك گلولهٔ تفنگ ازدل صدکوه فـاز لـتریـن کـاری ازمرتبه قـا دراندازی دانند. ودوهزار عراده تـوپ اژدهـا پیکـر، آتشبار، وپانصد هزار بان برق کردار، ودوهزار اشترزنبورك صاعقه بار، ودوهزار فیل عفریت منظر، کوه پیکر و قورخانه(۱) بیرون ازحد شمار، باستقبال جدال موکب اجلال آمده، صف آرائی عرصهٔ نبرد(۲)، هنگامه پیرای میدان ناورد(۳) گردیدند.

وازینجانب نیز جنود ملائك وقشونهای ظفر نمودمثل دریای مواج و سحاب متراکم ازاطراف میدان ناوردمتموج وهجوم آور شده، از تهیج (٤)عساکر، گردوغبارراه تردد، برمسرعان اوهام وافکار بستند، وازلمعات سیوف وسنان برقتاب شعشعهٔ نورنظر دردیده مهرو ماه شکستند.

دلاوران بهرام نشان، ومجاهدان تهمتن(۵) توان دربرابر مخاذیل(٦) صفوف

۱ـ قورخانه: قور، لفظ ترکی است که بمعنی سلاح وآهن باشد، در غیاث بواو مجهول نگاشته آمده وخانه محل اسلحه باشد که (قور و خانه) را باهم ترکیب داده معنی (مخزن اسلحه) ازان گرفته‌اند، درمنتخب گرفته نشده است.

۲ـ ۳ نبرد، وناورد، بمعنی جنگ باشد، شاعر بزرگی گفته است:

«بناوردشیران، هژبران فرست یا دلیران بناورد شیران فرست» که بمعنی حرب و جنگ باشد.

٤ـ تهیج بمعنی برانگیخته شدن، ودرغیاث بفتح اول وثانی وضم بای موحدهٔ مشدد، مشابه به آماس شدن آید، زیرا تهیج بفتحتین، اماسیدن باشد، واز باب تفعیل برای تشبیه آید و نیز برخاستن باد، وغبار، ازلطایف و درینجا به تقریب مقام بمعنی حرکات سریع عساکر، درجنگ باشد.

۵ـ درادب فارسی تهمتن، بفتح اول ودوم وچهارم، لقب رستم، وتهم بمعنی دلاوراست و(تن) بمعنی جثه وجسم از برهان وجهانگیری، درینجا بزرگ و قوی، معنی میدهد، توان، یعنی نیرو، وقوت.

٦ـ مخاذیل ـ جمع مخذول بمعنی شرمنده وبی بهره ازلطایف، وخذلان، بکسراول وسکون (ذال) معجمه بمعنی بی بهرگی وفروگذاشتن بازماندن، ازصراح وموئد، ومدار، وکشف و کنزو غیاث اللغات.

کوه شکوه بفلک تمثیل آراسته مقابل اعدای دین استاده آستین عزیمت واجتهاد (۱) بتقدیم لوازم جهاد بالازدند، وگردان(۲) شهامت(۳) آثارو بهادران شجاعت شعار(٤) موافق ضابطهٔ حرب(٥) وپیکار- ومحارست یمین و یسارعزاستقامت یافتند، رایت فرازشوکت و اقتدار شدند.

مبارزان جلادت‌خو، ومجاهدان(٦) جنگجو، ساحت میدان نبرد را ازعکس شعاع چهار آئینه مرأت(۷) معاینه، رشک بیت الشرف (۸) نیرجهان افروزساخته،

۱- اجتهاد - بالکسر کوشش کردن و راه صواب جستن، و به اصطلاح فقها عبارة است از استنباط مسایل شرعیه بقیاس از کلام الله، وحدیث و اجماع، بشرایطیکه درکتب اصول فقه نگاشته آمده چنانچه واقفیت کما حقه ازمحاورات زبان عرب وعلم صرف ونحو وشان نزول آیات وعلم‌حدیث، داشته باشد، ودرفیما نحن فیه بمعنی کوشش وابراز فداکاری در جهاد راه خدا باشد.

۲-گردان -جمع گرد باشد، بالضم پهلوان ودلاور، وبالفتح بمعنی شهر، ونوعی از ابریشم نفیس، وبمعنی آفتاب، وغم، وبمعنی نفع ازرشیدی و برهان قاطع وغیاث.

۳- شهامت بالفتح بزرگی، وتوانائی، وشادمانی، وچستی ودلیری از کنزاللغات.

٤- شجاعت -بفتح اول صحیح وبالضم غلط است، قوتی متوسط میان جبن و تهور، از جملهٔ فضایل آدمی است ازمزیل الاغلاط وصراح- و شجاع بالفتح هرسه حرکت - ومشهور بالضم شین بمعنی دلیر وبهادر، ازمنتخب وصراح.

٥-ضابطه بمعنی قانون منضبط حرب وغیره خواه تحریر شده یا عملاً مقرراتی چند بغرض نظم و نسق درقشون وضع وازان به‌پیروی کردن امرآمر صادرگردد- اعلیحضرت احمد شاه در همه جانظم واداره درمیان اردو که از مقررات ایشان بود، بنام (ضابطه) خوانده و بهترین نامی شته اند وجب آن: ربط وضبط گ، که بمبط اموررادراداره قشون برقرار کرده بودند و هرکس بموجب ضابطه کارمیکرد وضابطه: بکسربای موحده نگارنده هر شیء را بحد خودش مستعمل بمعنی قاعده ودستور باشد از (غیاث).

٦- مجاهد، بمعنی غازی وجهاد کننده، کوشش بحد نهایه درامری، دراینجا مجاهدان بقانون فارسی جمع غزات باشد.

۷- مرآت، آلات، دید وبصیرت است، مرئه بمعنی آئینه ومرآت جمع آن باشد.

۸- بیت الشرف: بفتحتین شین معجمه وراء مهمله، خانه بلند و بزرگی و به اصطلاح منجمین برجی ←

وسیوف زهرآبدارخونبار، بسان مهوشـان ستمگار، وسنان شعله فشان برق آثار مانند قامت قیامت علامت شاهدان طراز آخته بهیأتی که کوکبه آرای سپهر برجدار نامحصور انجم اشعهٔ انوار سطوت انداخته، آهنگ جهانافروزی کند.

هیونان (۱) برق رفتار را بجانب عرصهٔ ستیز (۲) وآویز، مهمیز داده جلو پرسر اعدای فتنه انگیز ریخته، و ازانجانب نیز مخالفان باطل ستیز روبمیدان آورده بایکدیگردرآویخته داد، دلیری دادند، ودست جرئت (۳) بتقدیم لوازم جانفشانی وجانستانی کشادند. نظم:

زبس گرد کز رزمگاه (٤) بر دمید	چنان راه برروی ها مون ندید (؟)
زجوش سواران وجنگ آوران	نبـود هیچ پیدا رکاب از عنان
هوا گشت چون روی زنگی سیاه	هجـوم یلان بـرزمین بست راه
ندیدم که رزمی بود زیـن نشان	نه هرگز شنیـدم زجنگ آوران

بالآخر به نیروی عنایت و تائید قیوم دادار، وقوت بازوی غازیان دیندار،

--- که دران یکی از هفت ستارهٔ سیاره وسعادتی وشرف حاصل شود، چنانکه شرف آفتاب در برج حمل است، وشرف قمر در ثور، وشرف مشتری درسرطان، وزهره درحوت، وعطارد درسنبله و مریخ درجدی، وزحل درمیزان میباشد، ودرینجا مراد از روشنی باشد که در جلو فوج ظفر موج در اثنای مقابله با خصم بظهور فتح و فیروزی آشکار گردد. غیاث.

۱- هیونان- هیون بفتح اول و، واو، معروف بمعنی اسپ و اشتر، ازمدار و کشف و برهان و رشیدی وجهانگیری آمده است درینجا نیز مراد از اسپان عساکر باشد که بجانب تنبیه خصم عطف عنان نمودند، هیونان-عبارة از جمع هیون است.

۲- ستیز و آویز -و مهمیز: ستیز بکسر تین ویای مجهول، جنگ، خصومت و ناسازگاری، وامر، باین معنی هم هست، ستیز و آویز بمعنی جنگ و با هم درآویختن باشد. و مهمیز و مهماز- مهمیز بالکسر و میم ثانی نیز مکسور ویای مجهول وزای معجمه، میخ آهنی که بر پاشنهٔ موزهٔ سواران باشد، واین دراصل مهماز بود، بقاعدهٔ اماله الف را بیا بدل کردند، از منتخب و بهار عجم و کشف وغیره ... و مهماز بالکسر صیغهٔ اسم آله است، از همز که بمعنی فشردن و زدن است ازصراح و منتخب و غیاث اللغات.

۳-جرئت : بمعنی اقدام به امری، جری- بی پروا و جرئتمند باشد.

٤-رزمگاه-رزم بمعنی جنگ و رزمگاه میدان جنگ را گویند، کلمه مرکب از رزم و گاه ظرف است.

درقتل کفرۀعصیان شعاریکی درهزار شده مشرکین بئس القرین (۱) تاب مقاومت نیاورده گریزسر کرده «کانهم حمرمستنفره فرت من قسورة» (۲) شدند. خاشاک وجود جمعی ازالتهاب شعله شمشیر و نیزه معدوم وناچیز گشت، وبقیة السیف (۳) بپا نمردی اسپان صبا سرعت، بهزار حیله ومشقت ازچنگال شاهین قضا نجات یافته خود را بصحاری بکریوه (٤) ومغاک وشعاب جبال، واطواد (٥) هولناک کشیده نیم جانی بدر بردند «وذالک جزاء الکافرین» (٦)

سرکردگان کفار تیره انجام مقهور، ومنکوب سرپنجۀ سطوت غازیان اسلام،

۱- بئس القرین: بمعنی انجام بد، باشد، یعنی آنانیکه دراول وآخر سبب شریک گرفتن به خدای یگانه، با نجام بد، مجازات شوند، دراینجا مراد مشرکان هنود باشد.

۲- (کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة) معنی تحت اللفظ فقره چنین باشد که مخالفین مانند بهمان نقودمرد سخاوت منشی بودند که از همیانی بزودی صرف احتیاج گردد، زیرا در خزینه آزادگان مال باقی نماند، وزود بمصرف لوازم زندگی میرسد، دراین جا مخالفین راهنگام مقابله با عساکر همایون، به همان دنانیرو دراهم تشبیه نموده اند که در کیسه نماند، وبزودی مصرف شود مخالفین نیز همانطور بزودی از هم متفرق شدند، واز محاربه گریختند، وروی بر تافتند، حمری-بضم بمعنی سرخ منسوب بحمرت درحالت الحاق یای نسبت تای مصدری حذف شود، وحمر، کنایه از دنانیرطلا باشد.

۳- وبقیة السیف جملۀ اضافی عربی است که معنی آن چنین میتوان کرد:

آنها ئیکه ازقتل وآسیب شمشیر، باقی مانده بودند بوسیلۀ اسپان تیز تک خود شان از چنگ شاهین اجل نجات یافته ازمعرکه گریختند.

والتهاب درهمین سطر اخیر بمعنی اشتعال وافروختن در ینجا شعله شمشیر به آتش مشتعل شعله تشبیه شده یعنی دشمنان به آتش شمشیر بهادران آز هم سوختند ونیست ونابود گردیدند.

٤- کریوه بمعنی تیغۀ کوه -مغاک (غوچی) وشعاب عبارت ازکوهاو کوه بچه های مسلسل باشد.

٥- اطواد، درجمله متن نامه فرخنده بجای بدل ازجبال که جمع کوه باشد گرفته شده ومعنی کوها دهد.

٦- ذالک جزاء الکافرین: جزءی ازآیۀ قرآنی است که بمقام جزاء اعمال کافران واقع می آید، ومعنی تحت اللفظ آن چنین باشد: آناست مجازات کافران درروز بازپرس، در ینجا مطلب اینست که مخالفین ازمقابلۀ غازیان فیروزی شعار بجزای مخالفت خویش رسیده از میدان قتال نیم جانی بدربرده بحال بد وزخمهای منکر بجبال هولناک فرار کردند، ومنزوی گردیدند.

گشته روبانهزام نهادند . وروسای مسلمین که بیش ازین مغلوب آنطائفه بیدین ودر وقت محاربه بهمراه مخالفین نکبت قرین بودند مراجعت بشهر نمودند.

تمامی اسباب و بنه (۱) از قبیل توپخانه آذرنشان (۲) وفیلان تنومند جبل مانند، وخزانه وصندوقخانه ، وخزانه وقورخانه ودیگر اجناس افزون از وهم و قیاس بدست غازیان نصرت شعار در آمد .

نیازمند درگاه ایزدمنان بعداز واقع شدن این فتح نمایان که طلیعه صبح بخت وطالع مسلمانان بود . بقصبهٔ «مزیله» که در پنج فرسخی شاهجهان آباد (۳) است ، نزول نصرت شمول نمود .

حضرت پادشاه والاجاه ، عالمگیر شاه که سلالة الاحفاد ، دودمان تیموریـه ، ودران آوان جالس سریر سلطنت دران ناحیه بود ، با امرا و ارکان دولت کورگانیه ، بعنوان استقبال پیش آمده و با ظهار مراسم اخلاص واتحاد ، نضارت افزای بوستان محبت ووداد نمود. و تحف لایقه ونوادر فائقه ، بطریق تار توقات (٤) پیش آورده بر مواد استحکام روابط خلت و دوستی افزود .

۱- (بنه) ساز وسامان جنگ قبلا به این لفظ اشاره رفته وشرح داده شده است.

۲- آذر ، بمعنی آتش باشد ، آذرنشان صفتی است که از لوازم توپخانه باشد ، یعنی توپخانه آتشین ، از همین ریشه است. آذربایجان : بفتح اول وسکون ذال معجمه و فتح رای مهمله ، و کسره موحده و یای معروف و جیم عربی ، معرب «آذرآبادگان» که نام شهر و ملکی است ، معنی ترکیبی آن ، آتش آباد باشد ، زیرا دران شهر آتشخانه ها بسیار بود ، لذا باین نام مشهور شد ، در ینجا آذرنشان ، صفت توپخانه دشمن باشد که بدست غازیان درافتاده است .

۳- شاه جهان آباد ، عبارت از قلعه (ارگ) شاهی ، مقر حکومت گورگانی و مرکز سکونت پادشاهان ذیشان سلسله تیموریـه ، بابریه هند ، در دهلی میباشد . و آن قلعـه را بـدان جهت شاهجهان آباد گویند که بانی آن (شهاب الدین شاهجهان) مشهور ، پدر اورنگزیب ، میباشد. این قلعه ازحیث استحکام ، تزئینات فنی وصنعتی وو جود کاخها ، باغ و دیوانخانه عالی شاهی وغیره یکی ازعجایب روزگار هند بوده است.

٤- تار توقات ، جمع تارتق ، بمعنی پیشکش و تحفه ازلغات دخیل ترکی است ، در غیاث و منتخب و جهانگیری و رشیدی نیامده است .

هدایای مزبوره بپاس خاطرآن زبدة السلاطین الکرام (۱) ، متلقی وبنظر برادری شناخته وباعلان مراسم دلجوئی گلـزار الفت وولاراطراوت اندوز ، بهار افروز گردانیده نهال آمال آنگرامی دوحهٔ چمن (۲) اقبال سایه‌گستر(۳) سحاب الطاف ، سرسبز وشاداب وبه بخشیدن تخت وتاج آنمملکت بتازگی کامیاب ساخته ، وبدستور سابق برسریر سروری آندیار متمکن وبرقرارداشته ، وهریك ازامراء واعیان آنولایت را بمرحمت مناصب (٤) وخدمات مناسب مخصوص وبهرمند گردانیده درجهٔ اعزاز وپایهٔ امتیاز بخشیده شد.

آن پادشاه والاجاه ، وتمامی امراء وعظمای شوکت دستگاه مستد عی توجه بشهر گشتند .

۱- زبدة السلاطین الکرام : ترکیب توصیفی باشد وزبده، بالضم درزبان عرب از حیث معنی لغوی مسکن راگویند ، نیز ، زبده، بضم بمعنی خلاصهٔ هرچیز ،از منتخب- وفیما نحن فیه ، زبدة السلاطین بمعنی خلاصهٔ فرزندان پادشاهان ونوهٔ آنها باشد .

۲- دوحهٔ چمن اقبال : ترکیب توصیفی است ودوحه ،درالمنجد نگاشته آمده است .

(الدوحة شجرة العظیمة المتسعة المظلة العظیمة ،جمع دوح ،جج ،ادواح، الدوح ایضاً : البیت ضخم الکبیر، یعنی دوحه درخت بزرگی است که دارای سایه فراخ باشد ، مفرد ، دوح وجمع ادواح باشد. نیز بمعنی خانه ضخیم وکلان می آید.

همچنان شیخ شیراز ، دریك بیت عربی از آن چنین توصیف کرده است :

روضة ما نهرها سلسال　　　　دوحة سجع طیرها موزون

یعنی باغیچه یا باغی بود که درنهر آن آب روان است ،ودوختی است که تغرید مرغان ،خواندن آواز آنها ،موزون وخوش آیند بوده است .

درینجا فیمانحن فیه ،عالمگیرشاه ،را به درخت یانهال چمن اقبال و فیروزی تشبیه کرده واشاره بشهزادگی او کرده شده است .

۳- سایه گستر- سحاب الطاف - یعنی بهاثر سایه گستری ابرمهربانی نهال بخت عالمگیرشاه سرسبز ، وبه اعطای تاج وتخت اجدادش کامیاب ونایل ساخته شد.

اشاره به آن الطاف تاج بخشی اعلیحضرت احمدشاه درانی است که بعد از فتح دهلی و تحمل زحمات جنگهای ارباب طغیان وملوك الطوایفی درهند ، تاج وتخت فتح شده رادوباره بفرزندان اورنگک زیب ارزانی داشتند ، وخودبااردوی فاتح واپس بافغانستان مراجعه نمودند . اینست سخاوت وعالیجنابی که فوقتر ازان سابقه ندارد .

٤- مناصب : جمع منصب ومنصب بفتح «میم» وسکون «نون» وفتح صاد ،وسکون بای عربی بمعنی : رتبه ومقام باشد ، که بماورین دولتی داده می شود ،منصب اصطلاحاً درمراتب درجات نظامی استعمال میشود .

این طالب رضای خالق و رضاجوئی خلایق حسب الاستدعای ایشان، مقرون بنهایت تمنی و امتنان بود، از موضع مزبور حرکت نموده داخل (قلعه شاهجهان آباد) و روزی چند متوقف در آن مکان میمنت بنیاد بود. و در هنگام توقف در آن مقام بسیاری از آثار کفر و ظلام که کفره نافرجام در دار اسلام بنا کرده جای استقرار اصنام(۱) و اوثان(۲) بیاوری بازوی توفیق از پا در انداخته ازالهٔ ظلمات(۳) مشرکین و اضاءهٔ شمع دین مبین نمود. و در هر محلی و مقامیکه نامی آن از آن گروه شقاوت پژوه شنید، جمعی کثیر از غازیان کفر شکن برسر آن فئه جهنم مسکن فرستاده آنها را طعمهٔ تیغ هلاك و کنایس(٤) و معابد نو و کهن ایشان را برابر بخاك ساخت.

۱- اصنام بفتح همزه جمع (صنم) و صنم، بت را گویند، که مردمان بت پرست آنرا بنوعی از معبودیت پرستش کنند، از انست که آن طایفه را مشرکان گویند، زیرا بت سنگی و فلزی را شریك خدای عزوجل که از ضد و ند، و مثل و مانند منزه باشد ـ تصور می کنند.

۲- الوثن بمعنی (صنم) بت، ج: وثن ـ و وثن ـ و آثن ـ الوثنی متدین بعبادت او ثان یعنی (وثن) بمعنی بت باشد. و وثنی آن کسی را خوانند که دیانت بت پرستی داشته باشد، و فیما نحن فیه مرام از محل اصنام یعنی بتخانه میباشد (المنجد) در منتخب و صراح و کشف چنین تعریف شده است:

وثن بفتحتین بت که از سنگ و دیگر اشیا سازند و، وثنی بفتحتین بت پرست را گویند. و در منتخب و صراح بمعنی وثیقه استواری عهد و پیمان و عهدنامه نیز باشد.

۳- ازالهٔ ظلمات ـ مراد از برهم زدن و امحای آثار مشرکین، میباشد که آنها را اعلیحضرت احمد شاه در ایام توقف خویش بدهلی، از بیخ و بن بر کنده و از روی زمین نابود گردانیده اند.

ظلمات جمع ظلمت، بمعنی تاریکی ها، ظلمات مشرکین بمعنی اینکه کدورت طبیعی و هوای نفسانی، و صفات حیوانی، هر سه تاریکی که در ظلمت مشرکین موجود و جمع شده ازاله یافت، در ینجا بعقیدهٔ ارباب قاموسها در میان ظلم ـ ظلمت و ظلمانی فرق نازکی وجود دارد، و آن اینست که ظلمت بفتح اول و ثانی و ثالث بمعنی ستم و ظلم باشد ـ و ظلمة بالضم بمعنی تاریکی و ظلمات بالضم و فتح لام و سکون آن جمع ظلمة تاریکیها است، و ظلمانی بفتحتین منسوب است به ظلم که بفتحتین است نه بالضم بمعنی تاریک شدن ـ الف و نون ماقبل یای نسبت در بعضی موارد زائد آرند، مانند: درنورانی و حقانی و جسمانی . . .

٤- کنائس: جمع کنیسه و کنشت، بضم اول و کسر نون و سکون شین معجمهٔ فوقانی بتخانه از مدار و کشف وجهانگیری و در رشیدی آتشکده نوشته، در برهان بهمان حرکات مذکور بمعنی معبد یهود و در سراج نیز بهمان حرکات بمعنی عباد تخانهٔ کفار باشد، در فیما نحن فیه بمعنی مندر اهل هنود است.

غباریکه ازشیوع آثار کفر برچهرهٔ ملت بیضـاء (۱) نشسته بود، بفضل حق سبحانه تعالی زائل وقلوب منکسرهٔ اهل دین را قوت ازسر نوحاصل شد. وسلطنت مملکت پنجـاب راکـه متغلبان (۲) بزور تصرف نموده چیزی بسرکار فرمانروای هندوستان نمیدادند، و فرمانروای علیحده داشت، واین نیازمند درگاه خداوند ممالك مزبوره رابضرب شمشیر ازآنها گرفته بود، از سر هند ولاهور الـی ملتان، بفرزنـد اعز(۳) ارجمند پـادشاه ذی جاه خـورشید کـلاه تیمـور شاه*، بخشیـده عـطف گلـگـون صبـار فتـار بـدارالـقرار قندهار(٤) نموده عـازم انتظـام مهام عـراق، وخـراسان وفارس واذربـایجان(٥) وبقیة الـملکت ترکستـان(٦) بود که خـبرورودجمعی

۱- ملت بیضاء: بیضاء بافتح بمعنی روشن وسفید، و بمعنی آفتاب ونام شهری است در فارس که تفسیر بیضاوی بـه آن منسوب است، ازشـروح نصاب، غیاث، وملت بیضاء کنایـه از امت محمد(ص) وملت اسلام باشد که در تمام امم، روشن و آشکارا باشد، وآنرا ملت مرحومه نیز گفته اند.

۲- متغلبان: آن اشخاص که بزور و تغلب برشهر یا مملـکتی قبضه نمایند، متغلبان نامیده می شوند که مفرد آن (متغلب) بضم اول و فتح ثانی وتشدید لام باشد- و غلبه بفتحتین بمعنی چیره دست وزبردست شدن می آید.

۳- اعز: تفضیل عزیز، از مشتقات عزت بمعنی حرمت داشتن باشد، ودر فـیما نحن فـیه نام شهزاده تیمورشاه را، به القاب اعزاز، و حرمت، مسبوق گردانیده واین درمقام توقیرواحترام بعمل می آید.

*راجع به دورهٔ شهزادگی تیمورشاه درتعلیقات بحث شده است.

٤- قندهار: دراصطلاح دیوانی امروزی مملـکت افغانستان نام شهرو ولایتی است بمرتبهٔ ایالت دوم بعدازولایت کابل، امادرزمان حیات اعلیحضرت احمدشاه درانی، بحیث کرسی وپایتخت مملـکت اتخاذ گردیده بود، وتیمورشاه پسرش بسبب بعضی منافع سیاسی مرکزسلطنت را ازقندهار بـکابل انتقال داد، وشهرکابل اکنون نیزمرکز پادشاهی و پایتخت مملـکت عزیزما افغانستان (صانه الله عن الحدثان) میباشد.

٥- آذربایجان: بفتح اول وسکون ذال معجمه وفتح رای مهمله و کسربای موحده و یای معروف وجیم عربی معرب آذر آبادگان باشد. یـکی از ایالات ترك زبان کشورایران میباشد، وتبریز مرکز ولایت آذربایجان است.

٦- ترکستان: مملـکت معروفی است درماوراء جیحون که بمعنی کشور ترکان باشد.

گمراه ازمتجندۀ دکن وشهید ساختن مرحمت وغفران پناه عالمگیرشاه ومتصرف شدن ومسلط گشتن آنجماعت برتمامی محالات وصوبجات هند* واطالت دست تطاول ونهب وتاراج وچپاول بجانب سرهند ولاهور وغیره محالات متعلقه سرکار فرزند ارجمند بعرض رسید.

بنابران عطف عنان وعزیمت بار دیگر بجانب آنمملکت لازم ومتحتم گردید. وبتاریخ بیست هفتم ماه ذی الحجة الحرام سال فرخنده فال توشقان ئیل ترکی مطابق سنه هزارصد وهفتاد ودو هجرت نبوی، پای عزیمت در رکاب آورده باافواج دریامواج زیاد ازحد، وتوپخانه وقورخانه بی حصروعد بتائید خداوند صمد، روانه سمت مقصد گردید.

بعد ازورود بنواحی مملکت پنجاب، اشقیائیکه درطرف لاهور وغیره محالات آمده، اظهار آثار تطاول وگمراهی میکردند، مانند خس وخاشاک که ازتند باد صرصر(۱) متفرق وپریشان گردد، آوارۀ طریق فرار گشته قصد ملحق شدن بسرداران ادبارنشان خود نمودند - وفراوان اردوی کیهان پوی، آنجماعت بیعاقبت راپیش انداخته راه مسارعت می پیمودند، وهرکه رادراثنای راه میافتند طعمۀ تیغ بیدریغ ساختند، تااینکه موکب ظفرکوکب بکنار دریای جمن(۲) (جمنا) رسیده برگذربوریا، اعلای اعلام(۳) فلک فرسانموده جنگوی فتنه جو(٤) که

---

* راجع به معرفی مختصر قبایل بزرگ هندی به آخر نامه رجوع شود.

۱- باد صرصر: بفتح باو سکون الف وفتح صادو سکون را، باد تندوشدید راگویند.

۲- دریای(جمن) یاجمنا عبارت ازهمان رودخانه دهلی پایتخت هندوستان میباشد.

۳- جنگو: یکی ازسرداران مالك اختیار مرتبه است.

٤- رنگ آمیزی خیالات فاسده در دل نمودن، مراد ازآرزو ها وامانی فاسد: شخص ناکامی باشد که هیچگاه تحقق ودرساحه عمل اثبات وجود پیدا کرده نمیتواند، یکنوع افکار وتصورات پریشان ومیسرشدن مصداق آن ازحیز امکان بعید باشد، وبجز اینکه برای صاحب خیال وامانی تصورات ناممکن خودش باعث عذاب روان خود شخص بود دیگر هیچگاه بمرام خود نمیرسد، بلکه رنگ آمیزی خیالات خود، یکنوع عملی است که نتیجه آن محقق شدن محال (دشوار) وکنایه ازضیاع وقت به تصورات ناممکن باشد. درظاهر خود، تصور رنگ آمیزی کار بی نتیجه وبی عاقبتی بوده مانند خوابهای پریشان مصداق پیدا کرده نمیتواند.

سردار کل مرتبه* وسرفوج تمامی لشکر مخالف بود با دوویست هزار پیاده‌وسوار، متصل بشهرشاهجهان آباد، بکنار آب مزبور نشسته رنگ آمیزی خیالات فاسده(۱) دردل می نمود.

ازارادهٔ عبور موکب‌فیروزی کـواکب آگاهی یافته، وتاپتیل عموی خودرا، باشصت هزارسوارطریق راه زنی وایلغار، برسرراه فرستاده، رهنمای شیوهٔ پیکار به‌این روش کرد که‌درجنگل کناردریای مزبور، بسقوانـداختـه‌وقت عبور چشم(۲) زخمی بسپـاه منصوررساند.

آن کمین گیر، ازانزوای ادبار، درهنگامیکه توپخانـه، وبسیاری ازسپـاه ظفرشعار، ازآب گذشته بود.

این نیازمند درگاه ایزد منان، بامعدودی ازغازیان بانتظارعبوربقیه‌مـردم این طرف‌استاده تماشای تموج دریای‌قدرت الهی می نمودم ــ شقی مزبور با جمعی افزونتراز مـلخ وموراز کـمین‌گاه، بانهـایت شغب وشور برآمده و بغتةً(۳) وجملةً به نیزه وشمشیر برق افگن(٤) بابهادران(٥)، پیلتن، درآویخت(٦).

---

* راجع به‌سفر ششم احمدشاه بهند و حوادث آندیار بـه آخرنامه‌رجوع شود.

۱ــ اعلای اعلام: دراینجا بمعنی برافراختن پرچم های اردوی‌شاهی است که‌آنهارا بر گذر (بوریای) «جمنا» نصب‌و به‌اهتزاز درآورده اند.

۲ــچشم زخم: بمعنی آزار و نقصانیکه ازاثرنظر بد بکس برسد ازسراج وبرهان.

۳ــبغتةً: بفتح‌باوسکون (غین) وفتح تا، ناگهان فجأ(مفاجات)و جملةً، بضم‌جیم‌و فتح لام، بحیث مجموعی‌و دسته‌جمعی همه باشد (یعنی بطورناگهانی بصورت‌مجموعی حمله کردن برحریف مقابل).

٤ــ شمشیر برق افگن: مراد ازهمان شمشیر باشد که ازصفای جوهر و درخشندگی‌خود، ازدور برق میزند، خواه برش‌هم داشته باشدیانه؟

٥ــ بهادران پیلتن: کنایه‌ازجوانان عسکر همایون است که‌درعین داشتن فضائل شجاعت وآرزوی‌خصم افگنی، قوی‌الجثه‌و تنومند هم‌باشند.

٦ ــ آویختن: مصدرآویز، بـاشد، کـه‌آویز شحاصل مصدرآنست. مطلب ایـن جمله اینست که مخالفان تیره روز بی جهة ازکمین برآمده، بادلاوران تهمتن توان کلاویز شدند، حال اینکه درمقابل چنین خصوم نیرومند و تنومند وشجاع غلبه غلیم‌دشوارونا ممکن شناخته‌میشود، این‌معنی از دو قرینه (دلاوران) و پیلتن، پیداست، زیرادر جنگ‌چنین‌پهلوانان قوی‌و غیور، نتیجهٔ درآویختن دشمنان ضعیف و ناتوان، جز شکست و خجلت نباشد. ←

وشیر شکاران حاضر رکاب باشاره ، تگاوران (۱) صرصر آهنگ را مهمیز داده دست بشمشیر بر آنها تاختند ، وحملات متهورانـه آنگروه‌خسران مآل را ازقبیل حرکات عاجزانـه روباه وشغال که وقت صید شدن بوقوع آید ، تصور نموده دریای جمن (۲) رااز آمیزش خون بسیار از ایشان همرنگ بال سرخاب (۳) ولبریز امواج خوناب ساختند وبقیة الحرب واثقال خودرا بهزار مشقت واحتیال ازقهر آن ، سر برآورده نزد جنگوی فتنه‌خور سانیدند . وبعداز اندفاع جماعت مقهور ، عساکر فیروزی مآثر ، مظفر ومنصور از دریای جمن عبور کرده بافیروزی تائیدات ایزد متعال بعزم تنبیه وقتال کفرهٔ تیره خیال رایت افراز سطوت واجلال گردید .

بقریه لـونـی ، دوفرسخی (٤) شاهـجـهـان آبـاد رسیده رایـات نصرت

← این فقره بغرض تذلیل و تحقیر آنگروهی ایراد گردیده است ، که بی‌جهة برا هزنی دستهٔ قویتراز خودشان کمین گرفته اند ، ولی بمجرد التفات درحال شکست و گریز بحرکات عاجزانه روباه و شغال که هنگام صید شدن از خود نشان‌میدهد ، برای آن کمین گیران ناتوان خصم‌ مثل زده اند .

۱- تگاور بفتح اول و کاف فارسی و فتح واو - بمعنی اسپ تیز رو - واین لفظ مرکب‌است از (تگ) که بمعنی دویدن باشد ، واز لفظ آور که صیغه امراست ، غیاث از برهان وجواهر الحروف .

۲- دریای (جمن) صحیح تر آن دریای (جمنا) باشد واین رودخانه در دهلی باشد .

۳- همرنگ بال سرخاب - کنایه از مجروح شدن وکشته شدن سپاهیان قشون دشمن ، بدست غازیان است وسرخاب ، بالضم طایر معروف که بـکنار آبها نشیند - وجه تسمیه اینست که ماده آن خلاف دیگر طیور بوقت معهود حیض کند ، ازمصطلحات ، ونام فنی از فنون کشتی و آن دست در کمر حریف انداخته و بزمین زدن است ، وبمعنی غازه ، وگلگونه ، ونام رودیست سرخاب در لوگر ، به نواحی کابل ، ونام کتاب درعلم رمل ، ونام پسر رستم که او را سهراب هم‌نام است ، غیاث از برهان قاطع .

٤- فرسخ مقیاس طول ، فاصله است که عبارة از دوازده هزار قدم از قدم های اشتر میانه حال باشد ، و ثلث فرسخ یا فرسنگ مساوی ازچهار هزار قدم اشتری میباشد . واینگونه طول در جغرافیا وتواریخ نویسندگان و فضلای عرب درزمانی مروج بوده است که مقیاسات طول از قبیل میل مترو کیلو متر ، ودیسی متر وغیره مروج نگردیده بود .

ارتسام (۱) مرتفع نمود.

کفار عصیان شعار، بموضع وزیر آباد، (۲) که محاذی معسکر ظفر بنیاد بود، معابر و منافذ دریا را بچیدن توپخانه های سنگین و مقرر داشتن افواج شیاطین آئین راه عبور بر روی مجاهدین نصرت قرین بسته تا دو سه روز ادوات توپخانه را روبمکان ورود مسعود خالی میکردند، و با عتماد آن سدلا ینسد (۳) طبل غرور آن دریا می نواختند. بهادران بهرام خو، از های وهوی آن جماعهٔ فتنه جو، اندیشه نکرده، هیون (٤) پلنگ صولت را بجولان آورده بیمحابا (٥) خود را به آن دریای آتش زدند، وچون نهنگ و پلنگ (٦) ازان بحار آتش وآب گذشته با جنگ و تا پتیل فتنه خیل که

۱- رایات نصرت ارتسام - مطلب از پرچمهای اردوی همایونی است که بروی هر کدام الف های (انا فتحنا) رسم شده، پس نصرت هم آغوش آن پرچم ها است که آنرا در دو فرسخی شاهجهان آباد باهتزاز آوردی، اعلیحضرت احمد شاه درموضوع دیگر نامهٔ فرخندهٔ خویش نوشته است که رایات اردوی همایون به ترسیم الف های کریمهٔ (انا فتحنا) تزئین شده، ازانجا که فتح مرادف نصرت است لذا رایات را بصفت نصرت ستودن یکنوع صنعت التفات بکار بردن است.

۲- وزیرآباد- محل معروفی است درسواد لاهور پنجاب که در هنگام شورش پنجاب ازطرف ادینه بیك یکی ازسرداران معروف پنجاب وسکه ها و مریته، شهزاده تیمور والی لاهور وسردار- جانخان باقوای خود ازلاهور برآمده درمقابل قوای ادینه بیک و مریته در (وزیرآباد) بدور خویش سنگر افراختند و منتظر حمله قشون مریته نشستند.

۳- سد لا ینسد: بمعنی بند انداختن و محکم کردن مجری آب، ولا ینسد بمعنی سدیکه بسته نشود پس معنی مجموع جمله سدیکه بسته نشود، آنرا سد لا ینسد گویند.

٤- اسپ واشتر تیز رو سواری را (هیون) گویند ولفظ (هیون پلنگ صولت) ترکیب اضافی و توصیفی هیون باشد یعنی اسپیکه در صولت به پلنگ شباهت دارد.

٥- بی محابا، بمعنی فجاء و بی مقدمه بکاری اقدام کردن باشد.

٦- نهنگ و پلنگ: پلنگ بالفتحتین نام درنده است، کسانیکه بالکسر اول و فتح لام خوانند یا بمعنی یوز پلنگ (چیته دانند) غلط است. خان آرزو درشرح گلستان هم نوشته که اکثر مردم بدون تحقیق (پلنگ) را جانوری دانند، که بهندی آن را چلیتا گویند، و این خطا است، زیرا که پلنگ جانور دیگر است که به عربی آنرا (نمر) گویند، وچیتا را در فارسی یوز خوانند نه پلنگ. و در بهار عجم نوشته که پلنگ درندهٔ است غیر از یوز که بهندی چیتا گویند. نهنگ بالفتح جانوریست معروف و آبی.

بـا دو ویست (۱) هـزارسوارجـنگ آور ، و پـیاده های مـردانه واربمیـدان مصاف استاده کوشش درحرب وجدال وایقاد(۲) نیران قتال مینمودند ، حمله آور گشته و آنها نیز بمقابله پرداخته و پای تجلد به عرصهٔ رزم استوارساخته ، بقدر طاقت و توانـائی میکوشیدند ، در اثنای کر و فر تا پتیل بداختر بیک زخم شمشیر غـاز یـان غضنفر فر ، در قعر سقر مقر نمود ، و مرغ جان خیانت توامانش از قفس تن پرواز کشود ، و بجنگو شقاوت اندوز که اجل موعود او هنوز نرسیده بود ، زخم تیر و شمشیر برداشته راه فرار پیموده پیش ملهار (۳) که با دو و یست هزار سوار که در سی فرسخی شاهجهان آبـاد بود رفت ، و بقیة الفرار (٤) که از راه سراسیمه گی (٥) و اضطرار نتوانستند ، خود را بکنار کشید ، در آن آشوب (٦) قیامت نمون از صدمات سم تگاوران و ضربت سیوف (۷) دلاوران بخاك (۸) وخون غلطان شدند . و بنه و اسباب زیاده از حد احصاء و توپخانه و قورخانه ، وخزانه فزون از شمار بتصرف امنای دولت ابدمدت در آمد .

۱- دو ویست هزار سوار : بمعنی دو هزار سوار باشد .

۲- ایقاد نیران : بکسر همزه و سکون یای معروف و فتح قاف بمعنی افروختن آتش باشد . و فیما نحن فیه ، بمعنی شروع نمودن جنگ باشد .

۳- ملهار هولگر : یـکی ازسرداران مریته است که در هنگام جنگهای پی هم قشون احمدشاه از چندین میدان بحالت سلامتی و برداشتن جراحت ازمقابل فرار نمود .

٤- بقیة الفرار ، جمله عربی با داشتن ترکیب اضافی بمعنی آنگروه باشد که از گریختن پس مانده و در مقابل حریف فاتح تن به قتل و تباهی سپارند ، و موقع گریختن برای آنگروه میسر نشود .

٥- سراسیمه گی : کسی که در حالت اضطرار ، و درماندگی هوش خود را باخته و از تشویش بسیار ، کدام تدبیر نجات اتخاذ کرده نتواند .

٦- آشوب : بمعنی شورو فتنه و غوغا وبهم برآمدن چیزی ازبرهان قاطع و در بهار عجم نگاشته آمده که بلفظ افگندن و افتادن و نشستن و برخاستن مستعمل است .

۷- ضربت سیوف : بمعنی زخم شمشیرها باشد ، شمشیر را بعربی سیف گویند .

۸- بخاك و خون غلطان شدن ، کنایه اززخم کاری برداشتن و از ضیاع خون روی خاك غلطیدن است ، و مردن . درنامه فرخنده نویسنده کوشش میکند که هم حقیقت واقعه را بجملات خوش آیندو *

نیازمند الطاف خـداوند ، شکر این عطیه ارجمند بجا آورده توسن جهان پیمای فلك سیررا دربحر فتح وظفرساخته ، منزل نزول مفسدین الغائبین (۱) را «مضرب خیام (۲) فلـك تنزیل» نموده جمعی ازغازیان‌فیروزی نشان رابه تعاقب گریختگان تعیین کرد.

مامورین راه نورد سبیل استعجال شده وده ، دووازده فرسخ رابه‌تعاقیب پرداخته هر کـه را از ان فرقه طاغیه در یافـتند بخاك هـلاك انـداخته معـاودت باردوی ظفرنیرو نمودند ونیازمند درگاه الله دو ، سه‌روز ، درهـمان منزل دلفروز مـقام داشته (۳) ، نسقچیان ضابط وغلامان وجارچـیان (٤) ماهـر از ضـوابط ، برای

۱ـ مفسدین الغائبین : مفسدین‌جمع مفسد ، وگروه اهل‌فساد اندیش راگویند، الغائبین یعنی‌حال وکون‌همان‌مفسدین‌که هنگام معرکه‌خودرا ازموضوع‌خطر کشیده غایب‌شدند ، چنین گـروه‌را بصفت مفسدان غائب موسوم ساخته اند .

۲ـ مضرب خیام- مراداز‌محل‌زدن (استاده‌کردن) چادرهای عساکر هـمایونـی است ، کلمهٔ (مضرب) بوزن (مفعل) ظرف استاد نمودن چادرهاباشد ... ولی لـفظ (فلك تنزیل) کـه مـتعاقب (مضرب خیام)واقع‌شده ، درعین‌توالی اضافات وبیان کیفیت ازنقطه‌نگاه ادب ومـعنی عجیب بهـنظر میرسد، زیراتنزیل‌چادرهابه‌آسمان؟ یاازآسمان‌هردومفهوم‌رادربرمیگیرد که‌چندان‌خوب‌فهمیده نمی‌شود؟

۳ـ نسقچیان ازروایات وعنعنات اهالی‌چنان برمی‌آیدکه‌درروزگارسابق یکدسته مردمان ملازم حکومت رانسقچی ونسقچیان مینامیدند، نسقچیان اشخاصی بودند ودرحضروسفراردوی‌همایونی‌وظایف متعددی‌بذمه داشتند ازقبیل‌اجرای مجازات مجرمین ، واعلان احکامات پادشاهی بطریق جهرچی گری شفاهاً‌بمردم‌عامه وغیره... گویااین‌دسته‌مامورین ، به امروارشادات حکومت مرتکبین جرایم واهل عصیان راوظیفتاً بمجازات قانونی وقت وزمان‌میرسانید، علاوتاً‌بجهرواعلان اوامرشاه‌هم می‌پرداختند اینهانسقچی باشی هم داشتند که‌آمروافسرنزدیك ایشان شناخته می‌شدو نسقچی باشی را « میرغضب » هم میگفتند ، غالباً بامنیه وقت ارتباط‌داشتند_ اینهارا (جلادها) هم میخواندند .

قرارمعلوم (جلادها) دراثنای اجرای وظایف خودهادربارهٔ مجرمین ومحکومین یکنوع هنرهااز خودنشان میدادندکه‌مخصوص بخودآنان بودوحرکات آنها دروقت اجـرای وظیفه مـوجب عبرت وتعجب مردم قرارمیگرفت ، بعقیده نویسنده : نسقچی ومیرغضب‌وجلادهرسه الفاظ مترادف ونامهای یکدسته ملازمین حکومت بود ویکنوع وظایف هم بعهده داشته‌که عبارت ازتکالیف‌جلادی بود درمورد مرتکبین جنایات .

٤ـ جارچی : جارچی شخصی میباشدکه مقررات واوامریك قوماندان بوسیـله او برملااعـلان میگردد وبه آوازبلند بمردم میرسانند که‌به‌حکم‌آمر فلا ن عمل باید اجـراشود ، یاازقصدبکدام کـاری اجتناب نماید، گویا جارچی اوامرآمریانهی قائدرا بمردم اعلان‌میکند دراصل (جهرچی) است.

حفظ وحراست شهرشاهجهان آباد، مامور ساخته تاکیدنمود که اهالی واعیان وشرفا وعموم رعایا وسکنه آنجارا بمژده امن وامان مطمئن گردانیده، لازمه محافظت کما هو حقه بجا آرندو نگذارند که ازدست اجامره (۱) واوباش لشکر اذیت ونقصان باحدی رسد .

درهمان اثنا بانهای منهیان خیریت نشان معلوم شد که ملهار، شقاوت شعار، دتانیا، وجنگوی فتنه جو بابعض دیگرازسرداران فئه طاغیه (۲) با هم متفق ویکجا شده وزیاده برچهارصد هزارسوار، ازمتجندۀ (۳) خیانت شعار (٤)، فراهم آورده درسی فرسخی «شاهجهان آباد» غبارانگیز فتنه وفساد میباشند . بمجرداطلاع ازین خبر ، بسمت محالاتیکه خبر آوارگی کفار رسیده بود نهضت نمود . این دل بسته (٥) به نیت جهاد کمرسست نکرده وپشت تگاور گیتی نورد را از عرق نمدزین فرصت خشك شدن نداده اردو، واغرق سنگین را عقب گذاشته با سواران بکین پیراسته ؟ بتعاقب آن فئه شقی ایلغارنمود، وبیست فرسخ راه در عرض یکشب طی کرده بمحل ورود آن جماعت مردودرسید .

۱ــجمره : بفتح اخگر آتش ، وسنگریزه ـ وسنگریزه انداختن است هنگام حج خانهٔ کعبه سه مرتبه ـ واجامره درینجا بمعنی افرادبیباك باشد ـ اوباش ـ بدل اجامره است ، یعنی محافظین نظم وضابطه حسب الامر قائد اردو اشخاص بی باك واوباش اردورا ازبی نظمی بوجودآوردن ومال مردم راغارت نمودن ، ممانعت می کند و نمی گذارند ، اوباش جمعیت مرتکب کدام تجاوز وبی نظمی شوند .

۲ــ فئه طاغیه ـ بالکسر فاء ، وفتح حمزه که حرف دوم است وسکون ها ، که دراصل (تا) بوده درحال وقفی ها شده است ـ فارسی زبانان اینچنین هارا مختفی ، خوانند ، پس لفظ (فئه) بمعنی گروه مردمان است ، ازغیاث ومنتخب ، لهذا فئهٔ طاغیه ـ بمعنی گروه و جمعیت طغیان کنندگان باشد و درینجا مراد ازانبوه وگروه کفاراست .

۳ــ متجنده این کلمه راازجند بمعنی لشکر ساخته اندومقصدازان عسکروقشون است .

٤ــشعار بمعنی علامه مخصوصه ونشان باشد ـ ودرفیمانحن فیه بجای خوی وعادت آمده است .

٥ــ کنایه ازشخص اعلیحضرت احمد شاه بابا که متکلم این گفته است .

آن غولان (۱) بادیه ضلال ازوصول کوکبهٔ اجلال مطلع گشته چندساعت پیشتر رخت ادبار از انجا نیز برداشته جاده پیمای فرارشده بودند، بنواحی سکندره (۲) و کول (۳) نزول داشت ، وبتحریك بخار غرور واستکبار که درسرشان متمکن بود، روبه‌مقابلهٔ عساکر نصرت مآثر آورده بافروختن نائرهٔ جدال پرداختند . و پیشتازان موکب اقبال نیز اسپان صرصرنهیب را به میدان مبارزت گـرم جولان ساختـه ، با جنگ آوران فئه مقهور درآویختند ، جنگ عظیم در پیوست که بهرام فلك (٤) ازمشاهدهٔ آن درتحیر نشست .

چون جنگ ترازو (۵) شد، وکشش کوشش ازطرفین بحدنهایت رسید، بجهة مظاهرات مجاهدان نصرت شعار که مصروف جنگ و پیکار کفار بودنـد، سمند عزیمت توامان رابرق عنان ساخته ،اعلان ظفر ارتسام هنوز بمیدان مصاف سایـه گستر نشده بود ، اشقیاتیره اختر ازمشاهدهٔ غبارموکب ظفرپرور، روزمحشر برسر خود آمده دیده مانندشام سیاه فام که هنگام طلوع آفتاب متواری بنقـاب احتجاب

۱ـ غول : نوعی، ازجن ودیو ، که درصحرا ، وکوه میباشند بهر شکلی که خواهند، برمی آیندودر ترکی فوجی راگویند که سردار درآن باشد ، درینجا مراد ازسپاهیان قوای مخالف باشد ، که از رسیدن سپاه همایون خبرشده وازمقابل گریخته وسربصحراوکوه و کمرزده باغول بیابان ملحق گردیده اند .

۲ـ سکندره، نام جائی است درهند، بولایت سرهند، ودرآنحدود مرکز جمعیت بودو آبادی زیادی دارد، ودرسرراه شاهجهان آباد میباشد .

۳ـ کول، جای غوچ ومغاك، وکول بضم(واو) تالاب (آب) راگویند .

٤ـ بهرام فلـک : بهرام عبارت ازچرخ مریخ است ، رنگ این ستاره سرخ بـاشد، بـرفلـک پنجم تابد ، وبهرام درفارسی نام ستارهٔ مریخ است .

۵ـ ترازوشدن جنگ : کنایه ازتحت قابو، واداره آوردن میدان جنگ باشد، بلکه یك جنرال لایق درحین شروع محاربه، قبل ازآشکارشدن انجام نتیجه رامیداند که کدام سپاه فاتح میگردد، وکدام گروه مغلوب ؟ این مهم وادراك درفهمیدن اوضاع جنگ ومقابله دوقوت محارب را ، تـرازوشدن جنگ گویند ، یعنی همان طوریکه یکنفرانجنیر ماهریك ساحه راآب ترازومینماید وپستی و بلندی را برای خود معلوم می کند ـ همانطورهم یك متخصص جنگ نتایج محاربه راقبل ازآشکارشدن نتیجه ، میتواند بخود معلوم نماید، اصطلاحاً این قوهٔ فکروتجربه رادرمورد یك میدان حرب فئتین، ترازوکردن جنگ خوانند.

شود، خه درا بزاویهٔ انهزام (۱) کشیدند ، و فتح وظفر نصیب غازیان تهمتن توان گشته‌خروش نای‌بشارت‌سروش‌گوش‌هوش‌والا گهران بحرمودت‌ووداد، وصاحب افسران اقلیم شوکت واتحادرا ازنوید این مژده سراپاامیدزیورداده ، وشقهٔ لوای فتح‌انتما ، وثنای منان (۲) واهب العطایاظل گستر مفارق عموم موطنین ممالك محروسه سلطانی گردید .

چون اخبار این فتوحات ، به نامانه جی راو ، که رئیس جمیع دکنیان بیدولت وقدوهٔ (۳) تمام کفرهٔ آن‌مملکت‌است ، رسید ، متردد گشته درمقام تدارك نشست . وابواب‌خزاین بر کشوده‌ریش‌سفیدان‌این وآن ، آق‌سقالان (٤) وروساوسرکردگان اطراف واکناف رابایصال مبلغهای خطیرومواعید منافع کثیرمتمال (٥) دولتها ورفاقت صلای عام درداد .

۱ـ کنایه ازشکست وگریزباشد وزاویه ، باصطلاح علم‌هندسه (کنج)راگویند که التصاق خطوط هندسی بوجودمی‌آمد ـ دراصطلاح اعراب‌زاویه بمعنی‌کنج‌وپیغوله باشد وآن ، علم مهندسی اگر برخط راست مفروش خطدیگرقائم کنند ، پس سطحیکه میان‌مفاصله ضلعتین واقع شود ، آنرازاویه قائمه ، خوانند . واگرخطی بالای خطی بطوری‌کشیده‌شود که‌مستقیم نباشد ویکطرف‌مائل‌بود ، پس‌مفاصله‌ضلعتین راکه بطرف میلان‌است ، آنرا (زاویهٔ حاده) به تشدیددال گویند ، وآن دیگر مفاصله‌ضلعتین‌راکه جانب غیرمیدان واقع‌آمده ، زاویه منفرجه ، خوانند .

۲ـ منان ـ بالفتح وتشدیدنون اول ـ بسیارنیکی‌کننده ونعمت دهنده ، ومنت گذارنده یکی از ۹۹ نام باری تعالی است .

پس جملهٔ (منان‌واهب‌العطایا) که‌درمتن‌نامهٔ‌فرخنده ذکرشده ، مرکب‌ازموصوف وصفت میباشد معنی تحت‌اللفظ‌آن چنین باشد : ثنااست‌ایزدتوانای بسیاربخشاینده راکه نعمت بخشش کنندوباینوسیله ظل‌لوای فتح‌رابرفرق هموطنان سلطانی گسترش‌میدهد ـ مطلب شکراحسان ایزد منان را که بما فیروزی داد ، ادامیکنم وبه‌آن دوستان ازان مژده میدهد .

۳ـ قدوه ـ بالکسروالضم ، بمعنی‌پیشوا ، وراهبر .

٤ـ آق سقالان : بزبان ترکی سرکردگان وارباباب قوم راگویند .

٥ـ دولت متمال : آن باشدکه بتادیهٔ آن درآینده‌کسی‌را امیدواربسازد ، بشرط ابرازشجاعت وازخودگذری درجنگ قشون مخالف .

متجندۀ (۱) مختلفۀ هنود ، ومسلمان ، ازقـوم مریته ، وراجپوت وبرهمن وشیخ وسید هندوستان ودکـن ومردم روم وفـرنگ وحبش وزنگ ، واهل بلخ وبخارا وبدخشان وثمرقند ، وغیره ولایات ترکستان واهل ایران ازتبریـزوقزوین ومشهد وصفاهان وفارس وآذربایجان کـه درفنون سپاهیگری ثانی رستم داستان ودریال وگوپال ، ثانی سهراب ونریمان بودند ، وبه آوازۀ وفورزرومال ازاطراف واکناف عالم روبهند آورده درآنمملکت سکنه داشتند ، متجاوزازششصد (۲) هـزارسوار انتخاب ازهرمـلک ودیار ـ وپانصد هزارپیاده تفنچگی رعدکردار کـه چشم مورو دیده مار (۳) رانشانۀ تـیر تفنـگ در شب تـار می ساختند . و هزاران قفس قوالب (٤) واشباح رابیـک آوازاز طیور ارواح (٥) می پرداختـند ،

۱ـ متجنده : بمعنی عساکر ، چون جند ، عسکر وجندی بالضم جیم عربی وسکون (نـون) وکسردال ویای معروف بمعنی فرد عسکر ، باشد ، بنابراین متجنده ، عسکرساخته شده معنی میدهد ، مانند متفرده بوزن متفعله که بمعنی فردکرده شده باشد ـ متجند ، رادرلغاتیکه دردسترس ماموجودند ، نگرفته اند : مگرمعنی آن قرارفوق تحریرشد ، لغات شاذونادراست .

۲ـ درنامۀ فرخنده ، بتعداد سوارۀ نظام مریته درحدود ششصد هزارسوار ـ وپانصدهـزارپیاده تصریح شده که جمله تعداد سپاه مریته که مخالف قشون احمدشاه درحرب شمولیت داشت بحیث مجموع یکملیون ویکصدهزارسواروپیاده ، بوده است ـ چون این تعدادرا اعلیحضرت احمد شاه خود درنامۀ خویش نوشته اند ، ازروایات مورخین دراینموردا صح شمرده میشود .

۳ـ چشم مورودیده ماررانشانه کردن : مبالغه درتدریب و مهارت سپاهیان مذکور است بفن گلوله اندازی وحسن سپاهی گری ایشان ...

٤ـ قوالب واشباح ـ قوالب جمع منکسرقـالب وآن ظرف روح آدمی باشد ، واشباح ـ جمع شبح ، نیزاشباح ، بالفتح وبای موحده ، وحای مهمله شخصها ، یعنی بدنها وجسمهاواین طوریکه نوشتیم جمع شبح است که بفتحتین باشد ، بمعنی (کالبد) (غیاث ـ منتخب)

٥ـ طیورارواح ـ بمعنی مرغان ارواح ، کنایه ازخود ارواح باشدکه دراثنای جنگ بضرب گلوله های تفنگ ، قالب هاواشباح راترک داده پروازمیکردند ، یعنی صاحبان آن کشته میشدند .

ملازم گـرفته ، باهزار عراده توپ وبادینج ،(۱) ،وجزائر ، (۲) وضرب زن (۳) وپانصدهزاربان آتش افشان برق افگن معین نموده وچهل هزارسوار کارزار را که درفن آتشباری ماهرترازاهل فرنگ ،ودر کارمعرکه افروزی شعله بی زینهار (٤) وصاعقه بی درنگ بودند، بسرکردگی ابراهیم خان کاردی (۵) که دران قوم سپاهی ناموروبمزید جلادت وشهامت مشتهربود ،همراه توپخانه مقررنموده، باهوجی دیوان زری خانه وبرادرخود راکه هم مفتاح کنوزرای وتدبیرودرتهوروسپاهی گری ، وجرئت ودلیری پیش اوبمنزله شمشیربود، سردارافواج مذکور گردانیده وبسواس-رای پسرشانزده ساله وهفده ساله خود رابقصد اینکه چون افواج کفر وظلام برلشکر دین واسلام ظفریاب شود ،وهندوستان بی شریك وسهیم مرغزارخیول کفار گردد ، اورا برتخت سلطنت نشانیده وشجرۀ نسل تیموریه را ازبیخ وبن بالکلیه منقطع سازند.

۱ـ بادینج : بدال مهمله ،ویای معروف وجیم عربی نوعی ازتوپ که آلۀ جنگ است . غیاث ازچـراغ هدایت ، بادینج ، معرب بـادلش ، است ، وبادلش، به دال مهمله وکسرلام وشین معجمه درترکی توپ ، راگویند ، چنانکه درلغات ترکی نگاشته آمده است «غیاث»

۲ـ جزائر : جمع جزیره ونام سلاح جنگ وآن بندوق (تفنگ کلان) باشد ، ازغیاث .

۳ـ ضرب زن ـ ضرب بفتح زدن وبیان کردن وآمیختن چیزی ، بچیزی وتیزرفتن وخوا بانهدن وشناکردن ، ورفتن درزمین بطلب روزی ومانندآن ومردی که درکا ربرابـرباشد وسبک گـوشت ، وباران سبک ومانند آن ونوعی ازهرچیز ، وعسل سفید ، وبفتح را ، مشهورتراست و آخربیت شعر ، ضریب بالکسرباکسی شمشیرزدن ودرینجا(ضرب زدن) نوعی ازاسلحه جنگی باشد، از«منتخب اللغات»

٤ـ شعله بی زینهار : بمعنی جلدی وجلدی سپاهیان که مانند، شعله بدون نجات سریع الحرکت بودند.

۵ـ ابراهیم کاردی : یکی ازافسران تعلیم یافته فرانسه ، درامورتوپ وتوپچی که اصلاً مسلمان بود ، امابادوازده هزارسپاهی قوم خود ، درقشون بهاوازدکن آمده بود وتـا آخربا مـریته سخت وفادارباقیماند ، این افسرمسلمان درروزجنگ بزرگ واقع درمیدان پانی پت ، اسیروبحضوراحمدشاه آورده شد، سرداران پښتون هندی ازقبیل نواب شجاع الدوله وغیره ازو شفاعت کردند اما احمدشاه فرمودکه اوراچندین دفعه بسبب همدینی جانب خود ، دعوت کردم نپذیـرفت ، بنابران درخورعفو نبوده بکیفرخود رسید .

وازمسلمانی ومسلمانان نامی ونشانی درملک هند نگذاشته اعلام غـوایت وضلال برافرازند. وبدیوان مذکور برسم توره (۱) سی ودوکروررویپه ازنقد همراه نموده و پنج کروررویپه دیگرراماليات صوبه مالوه حوالـه داشته باعظمت موفـوروسامان غیرمحصوربمقابله موکب موئد ومنصورپادشاهی روانه ساخته، بتقویت سرکشتگان وادی فرارکه عبارت ازجنگو، وملهار، بوده باشد، پرداخت. وچون در موسم پـه شگـا ل (۲) هنـدوستـان بـارانـهای بسیارازآسمان می بـارد، (وآدم منفرد راکه از کثرت لای وگل عبور و مرورمتعذر میشود) بسررسیده برد، ازبرای بیلاق(۳) موکب ظفرمیثاق قصبه انوب شهر(٤) تجویز واقفان آن سرزمین محل آرام واستقرارقرار داده جمیع سرداران وعمرم ملازمان دیوانـی راما ذون بتدارک آذوقه ومایحتاج ساخته، وارد آنمقام فرخ انجام گردیده، چون ابرهای گلزار، شروع ببارش ودریاها آغاز طغیانو شورش نمود، وهررود خانهٔ تنگ ظرف بخروش آمدعوی همچشمی بابحرزخار میکرد، وطرق وشوارع (۵) وسیعه که لشکرهای گران وقوافل

۱ــ توره بمعنی اساس وضابطه، لفظ مغولی است، ازاینجمله تـوره چنگیزی کـه بمعنی ضابطه چنگیز بوده وتامدتی ازجانب جانشینان چنگیزخان طرف عمل قرارداشت، مشهوراست وتاکنون نیز تورهٔ چنگیزی معنی خود را حفظ کرده وبهمان معنی که ازان شاهان چنگیزی تعبیر میکردند تاهنوز باقیمانده است.

۲ــ په شگال : یابر شگال: بفتح اول وسکون ثانی وشین معجمهٔ موقوف، وکاف عربی بمعنی برسات، وبفتحتین نیز آمده، ودربهارعجم نوشته که لفظ هندی است وبه عقیدهٔ مولف غیاث اللغات برشکال، مفرس برسه کال است که بسین مهمله باشدچه درهندی برس، بمعنی بارش وکال، بمعنی وقت باشد، درسراج اللغات نیز بهمین معنی آمده، ومطابق عقیده صاحب غیاث است ودرفیما نحن فیه نیز بهمین معنی که درفوق نگاشته آمده است، میباشد، یعنی برشکال: موسم بارانی هند.

۳ ــ بیلاق: بمعنی توقف شتائیه باشد که مقابل ایلاق، بمعنی توقف(صیفیه) واقع آمده است.

٤ ــ انوب شهر : ازمضافات واطراف(روهیلگند) میباشد که اردوی همایونی درآنجا بیلاق نمودند، هردواصطلاح، ترکی است

۵ ــ ابرهای گلزار: کنایه ازابربهاری باشدــ ذریعهٔ احیای زمین وباریدن بارانها که محصول ابرهاست درموسم بهاردرباغها وصحنه ها وصحراها گل وسبزه می رویاند، بنابران ابربهاری را به ابرگلزار، موسوم نموده اند.

وتجا ر و متر د د ین کاروان د ر کا روان بسهولت و آ سانی از آ ن راه میگذشت، از کثرت آ ب و گل ممتنع العبور ومرور گشت .

باهوی(۱)فتنه جو ، فرصت را غنیمت دانسته دریای جمن را در میان حائل دیـده از صدمهٔ افواج پادشاهی مطمئن گردیده قریب به دوویست(۲)هزار سوار ، بسر کردگی جنگو و ملهار ، برای تخریب محالات این طرف آب پیشتر از خو د روانه ساخته و خود نیز بفاصلهٔ چندروز بعد از روانه کردن آنها حرکت نموده روانهٔ کرنال که سی فرسخی شهر شاهجهان آباد است، گردید . این نیازمند درگاه ایزدمتعال ، بمجرد اصغای این مقال امر کوچیدن عساکر ظفر اشتمال نموده همه جابر هنمونی ملاحان دریای جمن که بلامعبر وعمری در آنجا بسر برده بودند، ومکرر بعرض میرسانیدند که پیش از همه عبور مردم از معبر شاهورة ، (۳)میشود ، دومنزل یکی طی منازل وقطع مراحل نموده وارد معبر معروضه ملاحان گردید .

از انجا که دریا در کمال طغیانی وسباح (٤)واهمه در سفینه خواطر ، از بیـم تلاطـم امواج پرشروشورش طوفانی وعبور سپاه نصرت پناه از آن دریا خـارج از حد امـکان ولازم وملزوم حیرانی بود ، لاملجا . چندروزی توقف رایات فیروزی آیات در ساحل دریای مزبور ، مجوز (٥) گردید . باهوی ، فتنه جو ، چون شورش وطغیـان آب دریـا

---

۱ ــ باهو ــ وباهوی : همان سردار کل مرتبه وسردار درجهٔ اول قشون مرتبه بود، که در میدان پانی پت تا آخر در جنگ شامل بود وبالاخر بدست سپاهیان اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزائی ، گرفتار و معقوداً بحضور اعلیحضرت احمدشاه آورده شد .

۲ ــ دوویست هزار سوار ، عبارت از دوصدهزار سوار باشد که تحت ادارهٔ جنـگو راو ، وملهار راو بودند و محالات این طرف آب جمنا را در زمان ییلاق اردوی شاهی غارت و تاراج نمودند .

۳ ــ معبر شاهور : از معابر مشهور (جمنا) میباشد ، که در موسم آب خیزی قبل از دیگر معبرها اولتر معبر شاهوره قابل گذر وعبور مگیردد .

٤ ــ سباح : بمعنی شناور باشد ، وسباحت شناوری راگویند ، لاملجا یعنی دریا گذر نمیداد .

٥ ــ مجوز گردید ــ یعنی ضرورت دیده تجویز شد .

مانع عبور غازیان منصور دیده بخاطر جمعی توسن خودرائی وضلال درعرصهٔ کرنال(۱) وغیره آن محال ، بجولان درآورده، دست به تاخت وتاز اموال آنروی آب دراز کرده آتش بیدادافروخت ، بمضمون اینکه نظم :

مهر درخشنده چو پنهان شود   شب پره بازیگری میدان شود

و در ایام توقف شاه درآنجا ، هرچند آب دریاروبکمی می آورد ، باران بشدتی نزول میکرد که صدطوفان ازهرقطره اش سرمیکشید ، وروزدیگر که درریزش اقطار امطار(۲) ، ازسحاب مدرار(۳) توقفی رو میداد ، دریابشورش آغوش بموج میکشاد که روی زمین سراسر بحر مواج میگردید نظم :

زمانی که بوده میان دو آب   محیط تر و خشك چون آفتاب

ز طغیان باران در آنوقت حال   که معمول هند است دربه شگال

زمین آنچنان غرق درآب بود   که این قبضهٔ خاك نایاب بود

اگر گرد بادی شدی جلوه گر   چو گرداب (٤) می آمدی درنظر

زفرط رطوبت شدی آشکار   ز موج هوا صورت (٥) آبشار

---

۱ ـ کرنال میدان معروفی است در هندشمالی ، به سی فرسخی شاهجهان آباد که درآنجا بین قشون نادرشاه افشار و محمدشاه گورگانی جنگ واقع شده ودرنتیجه مجاربه بفتح نادرشاه افشار وشکست قوای امپراطور گورگانی انجام یافت ، مورخین تلفات قوای هندی رادرحدود ، ده ، دوازده هزارنفر می نویسد .

۲ ـ اقطار جمع قطره (چلك) امطار جمع مطر ، بمعنی باران باشد .

۳ ـ سحاب مدرار : سحاب بمعنی ابرو مدرار ، صفت ابراست ـ مدرار بکسر ، ابربسیار آب ریزیده راگویند ، وابربسیار بارنده هم باشد بمعنی باران نیزمی آید ، از منتخب وصراح .

٤ ـ گرداب ازدوجز (گردوآب) ترکیب شده ـ یعنی ازبس هوا مرطوب وباعنصر آب آمیخته بود ، هرگاه درآن نواحی (گردباد) که ضد (گردآب) است ، پیدا میشد مانند (گردآب) بنظر می آمد .

٥ ـ ازبس مرطوب بودن هوا ، موج آنرا مانندبه آبشارخوانده است ، چون وجه شبه درمیان «گردآب وگردبادوموج هوا» همان کثرت رطوبت است ، لذاباوصف مبالغه ، ازمانندکردن هرسه باهمدیگر صنعت بدیعی نهایت نازکی بکاربسته شده است .

زبس اززمین تا هوا بود آب | فلك جلوه میکرد همچون حباب (۱)
زدی جوش سیلی ز سوراخ مور | چو طوفان نوح از میان تنور (۲)
زبس هرطرف آب درجوش بود | برو بحر باهم ، هم آغوش بود
بدشت هوا می نمود ند سیر | چو مرغان آبی بهم وحش وطیر
معابر ز سیلاب مفقود بود | رهٔ آمد و رفت مسدود بود
نمی یافت راه تردد ملك | مگر می نشستی بفلك (۳) فلك
ز بس آبها جذب در خاك بود | زمین پر گل و لای و نمناك بود
کسی گر قدم می نهادی براه | فتادی بهر گام در قعر چاه
ز سد مسالك به نزدیك ودور | میسر نمی گشت راه عبور

درعرض ممتد خیمگاه ، ازوفور آب تمام گل ، وآدم ودو اب را تردد بکلیه توقف درانمکان مشکل شده ، نقل منزل کرده بجانب بالا سردریا به نزدیکی منزل باکیت (٤) که ده فرسخی شاهجهان آباد ، است مخیم خیام بصرت ار تسام نمود ، روزئ آفتاب جهانتاب لمحهٔ چشم برروی جهان کشود ، وصفای هواساعتی اقتضای

۱ـ ازسطح زمین تااوج گردون آب جوشیده وآسمان درمیان بحرنا پیداکنار ، مانند (حباب) آب ، معلوم می شد .

۲ـ تنوراشاره بهآن واقعهاست کهدرطوفان نوح علیهالسلام ازتنوربیوه زنآب سرزد ، وبیوه زن مذکوربا وجودآنکه درکشتی بادیگر دوستان نوح سوار نشده بود ، بسبب همان خدمتیکهازآنپیغامبر خدانموده بود ، درخانه خود محفوظ ماند ، آورده اندکه خانهبیوه زن مذکور درزیر حباب شدهواز آسیب آب طوفاننگهداشتهشد ، بعدازدفع طوفانکه نوح علیهالسلام زنومال ومواشی او را سلامت دید ، بحیرت اندرشده ازبیوه زن پرسیدکه ازطوفانچه بخاطردارد؟زنگفت : جزاینکه ازتنورخانه من آبجوشیدن گرفت دیگر ازنزول آبطوفانآگاهنشدهام(والله اعلم بالصواب)

۳ـ بفلك فلك : فلك اول بکسرفاوسکونلام وکسر(ك) مضاف بهلفظ (فلك) بمعنی فلك کشتی باشد ، کشتی که ازآسمان اتخاذ شود! مراداینکه : ملك بجزآنکهدرکشتی آسمان سوارمیشد ، دیگرراه تردد ، پیداکردهنمیتوانست ، یكمبالغه شاعرانه باشد .

٤ـ منزل باکیت : مقامی واقع باندازهدهفرسخی شاهجهانآبادبودهاست .

سیر سبزه و صحرا نمود. اسوار ابرش گلگون(۱) خرام شده بر معبری که ملحق بموضع مذکور بود، استاده چشم ظاهر به تماشای موج دریا گماشته و دیده دل به نظاره شیوه علم تجلیات (۲) ذات بیچون مشغول داشته، سیر عجائب کونین (۳) می نمود.
ناگهان ماهی چند باشکال مغائر شکل ماهیان معروف که بدام می آمد، از قعر آب سربرآورده چهره کشائی صورت استعجاب و معنی نمای کریمه: «ان هذالشیئی غریب» گشتند.

دوسه ماهی را بـه تیر نشانه دوزشکار کرد، وباقی بقعر آب رفتند، در آنوقت به اشارهٔ ملهم غیب پرتو نوری بی‌شك وریب بر دل نیاز منزل تافت که راه عبور موکب منصور بی شبهه اینجاست. به حاضران رکاب گفته شد که فردا ارد وی ظفر نیرو برین معبر آمده عبور نماید. بعضی از مستمعین کوته بین متردد بین الشك و الیقین ماندند وآنهائیکه مشکوة (٤) دل شان منور بانوار صدق و اعتقاد بود، متیقین بوقوع این

۱ـ ابرش گلگون: کنایه از اسپ سواری احمدشاه باشد که جامه و شکل ابرشی داشته است. اینکه خرام اسپ به گل و مانند گل تشبیه شده وجه شبه در بین مشبه و مشبه به خیلی خفیف وضعیف است، زیرا گردش اسپ را با حرکت گل نسبتی آشکار نیست وتشبیه نظر بمطالعه قواعد بدیع چندان لطف زیادادبی ندارد. آری در عرف عوام گفته میشود که اسپ مثل گل رفتار داشت، و مانند گل می گشت اما درین جملات وجه شبه میان مشبه و مشبه به درك ندارد.

۲ـ علم تجلیات، علمی است عالی که عارف از آن احوال و کیفیت تجلی و تجلیات و مقامات عروج سالك و درس سیر الی الله تعالی را فرا میگیرد، و درجه و مقام تجلی مقدس را درمییابد و میداند.

۳ـ کونین تثنیهٔ کون باشه (بمعنای موجود شدن) و درینجا کونین مراد از دنیا و آخرت میباشد. که در آن (دو عالم شاهد و غائب) مدرك حسی و عقلی بوده، هر کدام پر از عجائب حیرت انگیزی است، که مفکر در آن به تعجب و حیرانی اندر میگردد ـ در تصوف اسلامی حیرت را مقامی است خاص که از مشاهده و ادراك آن بـدائع عالم، سالك را تعجب و حیرانی دست مهدهد، از آنست که اعلیحضرت را نیز از مشاهدهٔ عجائب قدرت حیرت دست داده است.

٤ـ مشکوة، یا مشکات بمعنی طاق کلانی و فراخی باشد که در آن چراغ یا قندیل گذارند، مشکوة دل بمعنی روزنهٔ دل است که منور بانوار صدق و یقین باشد.

اعجوبهٔ حیرت افزا(۱) شدند ـ بی ای حال صبح که غازیان اردوی ظفرپرور برسر آن معبر رفتند، دیدند که دریاازشورش بازمانده وآب فرونشسته عزمی دهنده(۲) لشکریان نهنگ صولت وعموم مردم اردوی کیهان بسطت (۳) به آسانی وسهولت از آن بهر مواج گذشتندو باحدی ازعابرین آسیبی نرسید .

همه به‌زبان حال گویا بمقال «سبحان‌الله وتبارك‌الله» شدند ـ واین نیازمنددرگاه صمدیت ازهمان معبر عبوربخیرت کرده بخیام سپهراعتلاکه مرتفع به آن کنار دریاشده بود، واردگشته ،شکرعنایات ایزدمنان بجا آورد .

نظم :

کسی راکه اقبال یاور بود	بهر مقصدش بخت رهبر بود
بفیروزمندی کشاید رهش	شود عرصهٔ دهر جولا نگهش
خو تائید حق باور کس بود	بد اندیش او کمتر ازخس بود
بهر جاکه خواهد نماید عبور	نیاید بعزمش ازینها فتور
شود هر که رالطف یزدان دلیل	چو موسی دهد کوچه‌اش‌رودنیل

اشقیای بیدین غافل ازاینکه این نظریافته الطاف ملك‌متعال‌در تسهیل هراشکال ،

۱ـ اشاره‌به آن فرمودهٔ احمدشاه است که‌فرمایند: نوری‌بردلم‌تافت ویك‌حصهٔ ازرودخانه‌رادیدم ودانستم‌که فردا، اردوی همایون درهمین‌جاازعرض دریا خواهندگذشت ،زیرا دریادراین حصه گذر میدهد ـ این اعجوبه‌را کسانی‌باور کردند که‌دل شان‌منور بانوارصدق‌و یقین بوده‌است . باین‌حیث پیشگوئی روزگذشته‌اعلیحضرت‌احمدشاه که‌دروقت مشاهده‌موضع مزبور، بیاران خودگفته بود : «فردا، اردو بهمین‌معبر آمده‌عبور نماید» عیناً راست بر آمد .

۲ ـ یحتمل عزمی‌دهنده‌مطلب ازمشوق‌وترغیب کننده‌وعزم دهنده یعنی، شخص‌اعلیحضرت‌احمدشاه باشدکه‌به‌عسکریان‌تشویق‌عبور ازهمان‌معبر نموده وآنان هم‌گذشتند .

۳ـ کیهان‌بالـکسربوزن «ایشان» بمعنی جهان ـ روزگار ـ ودنیا ، باشد، وبفتح‌اول نیزآمده ،وبکاف فارسی‌هم‌صحیح‌است ، باعتبارتغییر لهجه از برهان وسراج . (بسطت) بمعنی فراخی‌ووسعت جهان‌باشد ـ باصطلاح مروج مطبوعاتی ، کیهان‌برای‌فضاوعالم‌سماوی‌نیزاستعمال میشودوازآن جومتصل‌زمین‌ومافوق جوزمین یعنی فضای خارجی تابلندیهای مالانهایه‌شمولیت دارد وبعضی ازمردمان بوسیله آلات کیهانی ازقبیل‌بالونها، سفینه‌های‌هوائی وموشکها، بطرف‌سیارات پروازمی کنند .

وتیسیر هر امر محال موید بتائید قادر ذوالجلال است :

پیش ازین بچند روز دریا را حائل فیمابین خود ، و لشکر فیروز اثر دانسته ، بخاطر جمعی در کرنال می بودند که فوراً خبر قیامت اثر عبور موکب دریا شکوه به آنها رسیده ، لرزه افگن قلوب و ابدان آن فئه شقاوت پژوه گردید. باهو که سردار افواج کفار ، ومدار علیه حرب و پیکار بود ، مقابل شدن با موکب انجم ثواقب ، مصلحت حال خودند یده ، روانه سمت پانی پت گشت ، وباستظهار عمارت سنگر مضبوط ومستحکم بسته وادوات توپخانه را که بحد وفور همراه داشت در اطراف سنگر چیده وهمچنین سپاهیان قوی دل ، وپیادگان دیو مشاکل جابجا تعیین نموده ، بتأسیس اساس استحکام پرداخته بادل فارغ وخاطر جمع در آنجا نشسته ، تمهید اسباب جنگجوئی میکرد ، وقلوب سرداران ومشخصان وعموم متجندۀ خود را به انواع رعایت ودادودهش بدست میاورد .

این مامور تنبیه اشقیا ازجانب جبار کبریاطی منازل نموده به دو فرسخی منزل کهراوندرسیده ، باهوی تیره انجام پیش از ورود عساکر اسلام ، ملهارو دوسه سردار دیگر را باسپاه موفور به کهراونده ، فرستاده بود .

قراولان (۱) اردوی منصور را با مخالفان مقهور مقابله روداد وجنگ صعب اتفاق افتاد ، اخیر کفار نابکار ضرب دست قوی ازبهادران اسلام خورده رو بانهزام نهادند ، ورایات نصرت آیات (بکهراونده) سمت ارتفاع یافت ، وازآنجا کوچ

۱-قراول بمعنی کسیکه ذریعۀ تفنگ شکار اندازد ، از بهار عجم. نیز بفتح اول وضم واو لفظ مرکب درچراغ هدایت شکار انداز-برق انداز -ودرشمسی بمعنی مقدمة الجیش ودرلغات ترکی بمعنی شکار و فوجی که برای تعیین بمیدان جنگ معین شود ، ودرمصطلحات ، فوجی که پیش پیش رود ، ازسیاهی زدن یعنی نمودار شدن دشمن خبردهد ، زیرا قراول درترکی سیاهی راگویند. قراولان بمعنی مفرزه پیشروی فوج ، وآنانیکه ازلشکر باهدایات قائد جلوتر از حرکت اردو بسمت مکان دشمن روان شود ، و از حرکات خصم معلومات حاصل نموده بمرکز قوای خویش ازآن اطلاع دهدواگر درمقابل باقراول دشمن تصادم اتفاق افتد جنگ کندوغلبه حاصل نماید .در پارسی تازه ، لفظ پیشدار یا پیش آهنگ را برای این مفهوم استعمال کنند.

کرده عرض مسافت تاپانی پت بقدم‌تانی ،پیموده بمکانیکه بفاصله چهـار کروه‌از معسکر اشقیا بود،وارد‌شده اعلام‌ظفرارتسام اسلام برافراخـت ،وازجهـت جنود ملائک وقود زلزله دربنای استقامت آنگروه عنود انداخت .وبعد ازین هرروز به ترتیب‌افواج پرداخته و به‌تیررس معسکر اشقیا رسیده‌احتشام نصب رایات فیروزی اعتصام درآنمقام می‌نمود . پیش‌تازان موکب نصرت‌تگاوران‌برق لجام رابمیدان مصاف بجولان‌آورده تلاش جنگ‌آوری‌مبارزه‌طلبی‌میکردند ،وازجانب معاندین نیز متجندهٔ جلادت آئین‌ازسنگر برآمده وقدم درعرصهٔ جنگ گذاشته دست‌جرئت بحرب وقتال میکشادند،ودلاوران طرفین ازینجا قـوت غضبی باهم در افتاده‌در جانستانی وجانسپاری همدیگر دریغ نمیکردند .

چون خون بسیاری از کفار بسیوف آبدار غازیان فیروزی شعار برخاک‌ریخته می‌شد، وبقیة‌القتل بااعضای مجروح وخسته ودلهای شکسته خودرا بهزار مشقت باندرون سنگر میرسانیدند .وبهادران نصرتمند ، مظفر وخورسند معاودت برکاب نصرت پیوند می‌نمودند ـ همین قسم تامدتی فیمابین افواج ظفر دستگاه واشقیای طالع سیاه جنگ وجدال بوقوع می‌پیوست . آخر ازصولت بهادران مریخ سطوت کمر جماعت اشقیا شکست وفتح ونصرت‌نصیب‌غازیان‌نصرت‌پرور گردیده گلهای شادمانی در ریاض آمال‌وامانی میشگفت ،ودرعرض‌مدت‌این ایام غازیان بهـرام انتظام هرروز تااطراف‌وجوانب‌سنگر کفار کینه‌اندوز را تاخته ومواضع ومراتع(۱) دور ونزد یـک معسکر (۲) ایشان‌را خراب‌ومحروق‌ساخته اثری ازآبادی‌ونشانی ازآذوقه وعلف تاهفت فرسخی اشیای‌لازم‌التلف باقی‌نگذاشتند،وراه ورو آذوقه ازچهارطرف برروی آنهامسدود ساخته شد.

باهوی فتنه جوازسبب ضیق‌حال جز برآمدن ازمحوطهٔ وبال ومقابل شدن بـا

۱ـمراتع جمع مرتع وبمعنی چراگاه‌مواشی باشد وهرکس حق‌علف چردران‌دارد.
۲ـمعسکر : بمعنی قرارگاه اردو ،ظرف‌است ، محل‌بودوباش موقتی عساکر رامعسکر گویند.

عساکر ظفر اشتمال چاره نیافته‌درروز چهار شنبه هفتم‌ماه جمادی الثانی سنه‌هزار وصدوهفتاد وسه هجری نبوی اول روز از سنگر برآمده جنگو، وملهار، وداتاجی صوبدار (۱) گجرات وغیره‌سرداران ذی‌اقتدارراکه هریک‌جمعیت‌دوویست هزار کمتریابیشتر همراه‌داشته برجانب یمین ویسار مقرر کرد، وافواج فصلچیان (۲) پیاده‌راکه تعداد‌آن به سه صد هزار کس میرسید، باتوپخانه آتشبار، افزون ازحد شمار، پیشروی جنود ظلمت‌نمودخودساخته وابراهیم خان کاردی راکة سردار نامور، ودرطورجنگ مقلد اهل فرنگ بود، باسی هزار سوار جرار که‌همه‌قوم و عشیرۀ (۳)اوبودند‌بمدد توپخانه گماشته وخود همراه بسواس، اشرالناس ودوویست هزارسوارانتخابی که سنجیده میدان امتحان‌اوبودند، درمیان لشکرفتنه‌پرور تمکن گزیده وکل بنه اغرق(٤) راکه آنهم ازکثرت آدم ودواب لشکری زیاده بودند، ازپشت سر گرفته وشمشیربهادرودوسردارعمدۀ دیگر، با هفتاد، هشتاد هزارسوارنیزه دار، خنجرگزار، درعقب خود برسم استحفاظ (۵) تعیین کرده بهیأت مجموعی که دشت وکوه ازهیبت آن درزلزال‌وزمین وآسمان‌رامحل

۱- صوبداراصطلاح زمان‌مغولیه‌هنداست. صوبه: ایالت وصوبداروالی آنولایت باشد، این‌غیرازهمان اصطلاح‌قدیم نظامی‌است که(بریدمن) راصوبدار خواندندی.

۲-مراداز همان‌فوج پیاده‌باشدکه‌میان‌اصناف فوج جداکننده یعنی‌فاصل واقع شود، ومفرزۀسوار رااز توپخانه یامرکزقومانده‌جداکند، معروف نیست .

۳-عشیره-بوزن خمیره بمعنی کسیکه باکسی دریکجازندگانی کندوبمعنی خویشاوند، وهمسایه وبمعنی دهم‌حصه ازچیزی ازکشف‌ومویدوغیاث.

٤- اغرق - درکتابهای متفا وتیکه نزد نگارنده موجود است پیدانشد، نظربمقام این لفظکه مکرربه تقریبهای متعددذکرشده بمعنی سازوسامان‌کارآمد آدم ودواب یك اردوی منتظم باشد.

۵- استحفاظ : باصطلاح مروج تشکیلات تعبیوی قشون قدیم عبارت از یکمفرزه فوج بودکه بعنوان پاسداروحافظت‌کردن دیگران تعیین وانتخاب میشدند بخصوص در روزجنگ قطعات واصنافیکه درحرب شامل بودند، آنها را درعین‌زمان ازعقب یاجناحین یك قوۀ همکارد یگر تحت حفظ وحراست میگرفت تابصورت خدع وفریب ازجانب‌قطعات دشمن‌ازجناح وعقب‌گزندی‌نرسد، *

خوف وبیم احتراق بود توپ افگنان وشلیك كنان روبمقابلهٔ افواج اسلام نهاد.
قراولان این نیازمند درگاه الهی که مطابق ضابطه ومعمول ازاردوبرآمده
مستجرومتفحص اخبارا طراف وجوانب بودند خبرآوردند که کفا رضلالات شعار
باتمامی توپخانه آتشبار، وافواج بیحصروشمارسوارشده باراده‌ٔ جنگ وپیکارمی آید.
این امیدواربه‌تائیدات پروردگار اولاً جمعی ازغازیان فیروزی نشان را،
بکمك قراولان فرستادکه بمقابله اعدای باطل آهنگ، پردازند، وتارسیدن
این محب آنهارا بجنگ مشغول بدارند. بهمان فرستادن کمك ازبرای قراولان
کمرعزیمت بتائید قادرمستعان استوارساخته، واستمداد فتح وظفرازروح پرفتوح
مقدس حضرت سید مختار، وارواح طیبه حضرات عالیات چهاریارکبار،
(رضوان‌الله تعالی علیهم اجمعین) نموده، قشون ظفرنمون وتوپخانه جلوفتح
وپیشروی همایون را ماموربعرصهٔ مصاف ساخته واردوی نصرت نیرورادرجائیکه
بودگذاشته، وازمکان استقرارحرکت جایز نداشت، وخود سوار رسمندفلك سیر
صبارفتارومتوجه میدان کارزار گشته، پنجاه‌هزارسوار(۱) دستهٔ ظفرپیوسته عالیجاه
معلی جایگاه مقرب الخاقان اعتمادالدولة العلیة العالیة اشرف الوزراء که همیشه
درمعارك حرب وپیکارمقدمة الجیش سپاه نصرت پناه میباشد، باتوپخانهٔ قیامت

---

*چون آن فوج محارب بالمواجه باقوای دشمن درجنگ می‌بودند، ازعقب یاجناح که خود باخبری کرده نمیتوانستند ذریعه قوای استحفاظ حراست می‌شدند استحفاظ درارد وهای قدیم غیرازساقه بود، زیرا ساقهٔ درعقب فوج ازگریزسپاهیان وحملهٔ که راساً ازطرف قوای خصم بر خود ساقه بعمل آید دفاع میکند واستحفاظ بداخل اردوقوهٔ پاسبان دیدبان دیگری‌بود، که برای حفاظت قطعات خوداردو، درحال جنگ، تعیین ومقررمیگردیده است.

۱ــ ازتصریح فوق احمدشاه آشکارمیگردد، که تعداد اردوی همایون درجنگ پانی پت زیاده ازان تعداد بود، که بعضی مورخین آنرا چهل‌وسه هزاریاکم وزیاد نوشته اند، مورخین انگلیس می نویسندکه بسبب جسارتهای قوای مرهته احمد شاه بغضب آمده ودر مرتبهٔ ششم مسافرت خود بهند بایك ستراتیجی بزرگتررا زپیشتر، ازسند عبورنمود، چون به‌فرمودهٔ خوداعلیحضرت←

نشانه وپیاده های تفنگچی پیش جنگ ساخته و امراوخوانین دیگررا نیزمطابق ضابطه ومعمولی که این نیازمند درگاه خداوند درروزجنگ دارد، درسمت میمنه ومیسره گماشته ، وخود ، درقلب لشکرظفرپرورقرار گرفته باستظهارمبارزان فیروزی آثارپرداخت.

مخالفت تیره روزمثل دیو آتشباری مهیای سوختن وفناءدرمحاذات توپخانهٔ سرکاروالارسیده توپچیان شرارت نشان خودرا اشاره بگشاد دادن توپهای رعد خروش نمود.

آن شعله افروزان میدان کین که انتخاب دوده وذریات شیاطین بودندشروع بسردادن توپهای صاعقه آوازکرده زلزله‌درساحت غبراوشوروغوغا به نه‌گنبد خضرا، انداختند ، وبوارق جانسوز ،ازدهان آن اژدرهای آتش نشان دم بدم‌سر میکشید.وابربلاازدود بارود متصاعدگشته مانند ظلام هنگام شام به هوا متراکم

← احمدشاه که‌درنامهٔ فرخنده‌خویش بصراحت دسته ظفرپیوسته مربوط ا شرف الوزرا ، شاه ولیخان بامیزائی را درروزجنگ پانی پت بتعداد پنجاه هزارسوارنوشته وآنرا در معارك حرب وپیکار مقدمة الجیش نامیده اند ازاین توضیح دو چیزمعلوم شد ، اول اینکه مورخین افغان درروزحرب میدان پانی پت نواب نجیب الدوله را باعدهٔ دیگرازسرداران درانی مقدمة الجیش نوشته اند. حال اینکه چنین نبوده ومقدمة الجیش محاربه روزپانی‌پت ، اشرف الوزرا شاه ولیخان با میزائی با پنجاه هزارسوارهٔ نظام دسته اوبوده است نه نجیب الدوله وکدام سردارد یگری . دوم تعداد اردوی همایون بیشترازآن بودکه مورخین ازچهل‌هزارتاپنجاه وبالاخره‌شصت هزارنفر نوشته اند ، روی هم رفته میتوان حدس زدکه بشمولیت ده هزارپیاده روهیلگند ودسته های‌که بعداً باحاجی عطامحمدخان وحاجی کریم داد خان قندهاری ودیگران ازکابل وقندهارعزیمت نمود درحدود (کراونده) باردوی شاهی پیوستند بادسته های بنگش و غیره درحدود هشتاد هزارسوارو پیاده وتوپچی بدون‌شبهه بوده‌اندزیرابایکملیون‌ویکصدهزارنفرقشون‌مرہتہ‌جنگیدندوفاتح شدندواین چیز بدون وجود چنین تعداد نبوده است .

میگردید. وپانصد عراده توپ زربرنگ (۱) که ازپول سیاه (۲) ونعل پاره (۳) و پیکان تیروخارهای آهنی پر کرده ازبرای روزچنین مهیا داشتند، پیش آورده متواتر ومتوالی سر میدادند . وازدهان این ثعابین آتشین چهار پیکان شعله رنگ که میجست، مثل شراریکه از آتشخانۀ قدرسر کشددرچشم حلقه‌زره ومانند آتش پاره‌دودمان قهر درپهلوی جوشن می‌نشست، وخواربنار(٤) افروخته که ازدرون آن نه افاعی(٥) دوزخ بواطــن سرمیکـشید، چون رمح شهات ثاقب بـل قــد هشتا دتو در گذشته بمغزجان میرسید .

نعل پارۀ آتش گرفته بسرهرکس فرومی آمـد، کارشمشیربرق مینمود ،وپول سیاه که برنگ گل آتش برآمده بود، بهرجامیافتاد، صیرفی قضانقد جان درعوضش

۱ــ زربرنگ: نوع توپ دهن پرکلان که عوام آنرا زبرزنگ، تلفظ میکردند، قبلاًدراردوی قرن (۱۹) افغانستان موجود واستعما ل میشــد نام اصلی این نوع توپ (زربرنگ) باشــد بفتــح اول وسکون ثانی فتح باوراوسکون نون وموقوف بودن کاف پارسی .

۲ــ این نوع توپ را به‌تکه هاوپارچه های فلزی ازنوع نعل اسپ، پـول سیـاه ، پیکـا ن تیر وخارهای آهنی و امثال آن پرمیکردندکه هرپارچۀ فلزی آن کشنده و مخـالفین در عوض پول سیاهی جان عزیز را بدله میگرفتند بدین جهت توپ‌های (زربرنگ)هرچیزرابرشکم روئین‌خودقبول میکردند باندازه (جوع البقر) باشتها ودارای‌اشتهابودند، وازینکه بجای‌مرمی‌چه‌چیزهارا دران فرومی بردند متضرر نمیگردیدند. شاید درکابل برای نمونه توپهای دهن پر (زربرنگ) اکنون نیز موجود باشد ، اما مورداستعمال نمی باشد ودرحال تقاعد بسرمی برند .

۳ــ نعل پاره ــپیکــان تیروخارهای آهنی مطلــب ازان است که دشمنان این تــکه وپارچــه را درتوپهای (زربرنگ) پرمیکر د ند وبالای‌غازیان اردوی همایون پرتاب می نمودند.

٤ــخاربنارافروخته، غالباً مطلب ازخارآهنی بوده که باآتش خا نه توپ زربرنگ مانندا خگر آتش افروخته شده باپیرتوپ به تن وبد ن آدم میرسیـد ودرقتل وقتا ل کـارگلــوله توپ وتفنگ را میداده است.

٥ــ افاعی جمع افعی، وآن مارکفچه راگویند، که باستعاره مراد ازتوپ وگلــولــۀ آنست که بشکــل شهاب ثاقب خارج وبالای سراردوی همایونی فرودمی‌آمد.

میر بود. آبریزه(۱) ازدود، سرتاسر آنمیدان محشرنمود، سایبان ظلمات کشیده، و باران صاعقهٔ برق وژاله بافراطیکه درفصل بهار ازابر مدرار ببارد، علی الاتصال میبارید، وموج بحرطوفان بلا، برخت هستی جهانی آتش میکشیده، عملهٔ توپهای سرکار گردون مدار نیز آتشدستی بکار(۲) برده بانداختن توپهای رعد آواءکه انبوه اشقیارا متزلزل میساختند، وازبارش گلوله های(۳)خاراشکن، رخنه دربنای ثبات واستقرار آنها میانداختند. بعدازاشتعال هنگامهٔ رزم وکین وعزم (٤)ود وداین ثعابین، بانهای آسمان شکاف ازجانبین شورانگیز عرصهٔ مصاف گردیده، وازبارقهٔ آن شهند (٥) نائرهٔ بوارق بلا سربهوا کشیده رآوا زنعره‌های کوه‌شکاف بفلك الافلاك پیچید(٦) زهرهٔ کوه ازصدای صاعقه آسای آن آب ور وی هوای عرصه‌گاه سیوف برق ونیزه های شهاب شدهٔ هرنفیر هوائی (۷) آتشفشان که سربه‌آسمان میکشید گوش کروبیان ازشور آن کر، وهرچه مثل نجم ذوذنب (۸) مائل بهبوط میگشت، خرمن

۱- مراد ازاجزای خورد میکروسبی دود باروت توپ وتفنگ وبان وامثال آن باشدکه‌رطوبت طبعی هوای معرکه راگداخته وپردهٔ آبریزه مانندی ازان بوجودآورده بالای میدان جنگ سایبان ظلمت تشکیل داده بود، تعریف ادبی مبالغه آمیزدود میدان محاربهٔ پانی پت را تمثیل کرده‌اند.

۲- آتشدستی بکاربردن: کنایه ازجلدی وچابکی وچنان سرعتی‌که مانند آتش درآتش افروزی عجله کند، ازاصطلاحات مروج اهل زبان.

۳-آمدن گلوله های توپ وتفنگ بسبب کثرت آن ببارش گلوله ها استعاره شده است.

٤-اسم صوت وآوازدلخراش توپ باشد.

٥-شهند: نیزآلهٔ جنگی بوده مانند تفنگ کلان آنرا، ازمواد منفجره‌پر کرده فیر میکردند.

٦- فلك الافلاك - یافلك اطلس که‌آنرا درشرع عرش، گویند، چه اطلس بمعنی درم بی سکه باشدکه ازنقوش ساده میباشد، هرچند درم بی سکه ازنقوش خالی باشد بهمان قرارفلك نهم که‌عرش باشد ازنقوش کواکب ساده است (غیاث)

۷- نفیرهوائی: نفیر بمعنی فریادوناله وآواز، وبمعنی گریزنده ونفرت کننده ونام، کرنای‌است.

۸- نجم ذوذنب: بمعنی ستارهٔ دمدار باشد دراینجا اشکال گلوله های آتشین باشدکه مانند ستاره دمدارونورانی‌ازفضاء بزمین فرود می‌آمد.

هستی جمعی از کفار را تودهٔ خاکستر میکرد چون روی هوا از شرر انگیزی و شعله افروزی بانهار شك باغ گلنار و عرصهٔ کارزار را از شگفتن آن گلهای آتشین مثل لاله زار گشت، فصل ژاله باری ابر بلا از گلوله های تفنگ و درخشیدن برق آفت از دهان آتش دمان (۱) میدان جنگ آغاز شد، و باران بید رنگ از مهرهای جا نستان بر مفارق اعدای باطل آهنگ باریدن گرفت، پیادگان شعله خوی طرفین در انداختن تفنگ عجلتی بکار می بردند که برق از معاینه آن سرعت بخود میپیچد، و از ماشه خوابانیدن تا گلوله بآماج رساندن فاصلهٔ ظاهر نمیگردید، و این هنگامهٔ آتشخانهٔ قیامت علامه دوساعت از روز بر آمده والی وقت ظهر در اشتعال و زمین و زمان در معرض آشوب وزلزال بود.

خاك رزمگاه از شعله افروزی آتش خانه کبریت احمر و جوف سپهر از آتش دمی توپ قیامت آشوب مثل کورهٔ آهنگر مشتعل بود.

بعد از جنگ بان و توپ و تفنگ آتش فشان که هنگام مقابلهٔ فوج طرفین، و مبارزان جانبین شد اشقیای فتنه کوش که سه هزار فیل کوه پیکر برگستوان (۲) پوش که بر پشت هریك ده پانزده نفر تفنگچی (۳) آتش دست، نشسته، هم آن عفاریت

۱- آتش دمان: کنایه از آتش افروزی توپخانه باشد آتش دمان توپهای آتشفشان.

۲- برگستوان بفتح و کاف پارسی، مضموم و مکسور بهردو، وضع، و سین مهله ساکن آنچه از قسم لحاف (جامهٔ منقش که رویهٔ از تکه قیمتی و لایه معمولی باشد) بر پشت اسپ اندازند تا زینت و حفاظت شود، بهندی آنرا (پاکهر) گویند در اینجا برگستوان برای فیل (پوشش) استعمال شده معلوم می‌شود که علاوه بر پشت اسپ پشت فیل هم بدان بیارایند - شاید برای حمایه فیل از زخم و گزند خارجی نیز بدان اقدام کنند.

۳- در جنگها هرگاه می‌بود آنقدرها در محاربه باهمیت امروزه نبوده و بدرجه دوم و سوم از سوارهٔ نظام شناخته میشد، میدانهای هند شمالی از سلطان محمود تا احمدشاه غالباً به‌وسیلهٔ سوارهٔ نظام ملت افغان فتح شده و فوج پیاده دران بمقام و مرتبهٔ فوج سواره موثر نبوده است شاعری بشهامت نظام سواره چنین سروده است:

دَ ایلم له څوکی گورم پانی پټ ته — لا جگیږی زابلی سپرو غبار

سیا ه مست (۱) بکجلك برق لمعان درخروش آورده بعربده جوئی برمی انگیختند، وهم تفنگهای آتشفشان راگلوله بارساخته ژا له های بیدرنگ برسرهژبران کوه شکن میریختند، روبروی افـواج آورده صف ازجبـال آهن کشیدند ومتجنده ضلالت نشان زیاده ازحد حصروبیان باستظهارآن افیال کوه مثال نعره زنان ، وهای هــو کنان میا مدند وبدنبال آن کوهای روان(۲) سپاهی بلاهم عنان در عنان وبها درا ن تهمتن خــصال، بارش آن بـارا نآتـش طـرا وش ابربهـار ی ، وتحرك آ ن جبال افیال را ازقبیل دیوا ن آتشبازی شمرده حفظ جناب اقد س الهی را مغفر (۳) واقبال پاد شاهی را تعـویـذ بازوی فتح وظفـر کرده بیمحا بادر آن برا ن آتشبار وهنگامهٔ قیامت آثاردرمی آمدندوازاسلحه وا یرا ق (٤) د ستی هرچه بکاروما سب آنوقت میدید ند، بهمد یگـرمیزد نـد، بـبار ش با را ن تیـر، قـطـره پیکان واز هرکـمـان وشـعـله ریـزی بـرق ازطعـن (٥) سنـان شده هرتیریـکه ا ز شـصت

۱ـ جامی دریك شعر(لفظ سیاه مست)شاعری را بحیوانی نسبت داده است اصل شعر (تند وپرشور سیاه مست زکوهسار آمد* میکشان مژده که ابرآمدوبسیارآمد) درتوصیف عفاریت فیلا ن اردوی خصم نگا شته آمده که هیبت ازان پیدامیشود ، کنایه ازفیلان سیاه ومست جنگی دشمن ، کجلك فیل آ له ای است که فیلبانان بغرض را ندن فیل وبراه اندا ختن آن استعمال کنند .

۲ـ کوه های روان نیز کنایه ازفیلهای اردوی دشمن باشد که ازبزرگی جثه آنهارا به کوه های متحرك تشبیه کرده وخوانده است .

۳ـ مغفر بکسر میم وفتح فاء خود آهنی صیغه اسم آله است ا زغفر که بمعنی پو شید ن وپنهان کرد ن است ـ ازکشف وبهارعجم (غیاث)

٤ـ ایرا ق ـ بکسر اول وبیای مجهول عبارت ازانواع اسلحه جنگی باشد، ازقبیل تفنگ وشمشیر ، سیلاوه، کارد، تبرزین ، خنجر، پیش قبض، نیزه وامثال آن نیززین ولجام ودیگـر سامان سـواری را ایرا ق اسپ گویند .

٥ـ طعن ـ بفتح طاء بمعنی ضرب نیزه باشد این لفظ بخصوص بضرب سیل نیزه اختصاص دا رد، چنا نـکه ضرب شمشیروغیره باسم (طعن) یاطعن شمشیر نیامده است . چون ا ستعما ل نیزه درجنگها ی قدیم خیلی اهمیت دا شت لذ ا عربها برای ضرب آن باب جداگانه وضع کرده اند .

کمان دا رقضا (۱) کشاد میبا فت‌چشم حلقهٔ زره‌را باتن سوار بهم دوخته، صورت بال کشای شاهین برسرشکارپیدا میکرد، ونوك نیزهٔ که‌از دست‌نشانه زن‌تقدیر(۱) دران عرصهٔ دار-وگیرحوالهٔ سینه هر کس میگشت، گذراز مهرهٔ پشت کرده، سراز قفا بر می آورد، وهرجاکه‌دوکس مصاف به نیزه میکردند، تیغ‌قضافرصت‌دست بلند کردن‌نداده قطع منازعه مینموده (۳) ودوحریف که ازروی کینه خواهی با هم درافتاده حمله بیکدیگرمی بردند، خنجرپهلودربمیان آمده زود آنعقده مشکل را میکشود (٤) هردشمن آغوش رغبت بمعانقهٔ دشمن میکشاد، وتاشمشیر جدائی افگن کوچه نمیداد (٥)وهر کینه‌وری که میل بمصادمهٔ دیگر میکرد به‌تبرزین استخوان‌شکن(٦) بنای هستی هردوتن ازپادرمی آورد، وتیغ مغفرشکاف بتارك هرکه میخوردتا کمرگاهش دولخت میکرد .

گرزشش پر(۷) بفرق سرهرکس می نشست استخوانکله را بامهرهای گردن

۱ــ کمان دارقضا. مراد ازگلوله اجل باشد که ازحلقه یازره سپاهی زره پوش نفوذکرده وزره را بابدن سوار می دوخت .

۲ ــ بمعنی همان سیل نیزهٔ اجل بوده که اگردرسینه کسی اصابت میکرد، سرازمهرهٔ پشت همان کس بیرون می‌آورد، ومیمرد .

۳ــ بلکه درجنگ نیزه میان دوکس، تیغ قضاء یعنی اجل درمیان‌آمده ومنازعه را فیصله میکرد یعنی یکی که اجلش رسیده بود بحساب تیغ قضاکشته می‌شد ونزاع انجام می پذیرفت .

٤ــ دوحریفیکه حمله بریکدیگرمی‌بردند خنجراجل بمیان‌آمده وآن‌گره‌راوا میکرد، کشته میشد .

٥ــ دشمن بملاقات دشمن‌آغوش بازمیکرد اماشمشیرجدائی‌افگن بیکی‌میرسید وکوچه بدل‌میکرد، یعنی کشته می شد وازمقابله بغل به‌بغل کنارمیکشید، چونکه دیگرحیات نداشت .

٦ــ تبرزین : سلاح موثرقدیم بوده است که ازضربه سنگین‌آن استخوان مقابل‌می شکست .

۷ــ گرزشش پر ـ نوعی ازاسلحه سنگین قدیم باشدکه باسنگین وزنی شش‌پره هم داشته‌وضرب آن بهرجامی‌نشست استخوانهای‌مضروب‌راریزریزمینمود . مهرهٔ‌گردن یك تعداد حلقه های استخوانی است، که سلسله فقاریه یاتیرکمررا به جمجمه وصل‌کند . مهره یامهره های‌گردن درجائیکه بجمجمه پیوستگی پیدا میکندکمی بعقب میل نشان میدهد .

میشکست . سپر تیر را گنجایش تقریر صغیر نما ند و میا نچی زبان آور کارد بمقا میکه داشت آهسته بگوش جان همدیگر رسا ند (۱)

آخر کار از ین هم در گذشته بجنگ دست و گریبان کشید ، از ضیق عرصه مصاف اقفاس (۲) ابدان بر صبوی (۳) ارواح تنگ میگردید بهادران شیر پنجه عدو افگن مشتی که بر سر هر یك از آنجماعت اهر یمن تن میزدند کار گر زرستم ولگدی که بر سینه وسر ، و پهلوی هر یك از اشقیای بد گهر می نواختند ، وجود معصیت آمود او را بخاك هلاك میانداختند . از هیجان قوت غضبی یکی را از خانه زین برداشته ، چنان برزمین میزدند ، که مشت خاکش غبار راه عدم میگردید ، ودیگری را دست بکمر زده نوعی در بغل می گرفتند (٤) که طائر روحش بیقرار شده همانـدم از قفس تن می پرید ونای گلوی (٥) عدورا بزور پنجه بهرامی بحدی فشار میدادند کـه رگهای تمام تنش مثل کمند در بند اعضای او میپیچید ، وپشت پای خارا فرسا ، گر بجوشن

---

۱ ــ حکایه ازعمل وعکس العمل اسلحهٔ قدیم است ، مثلاً برای شخص ضرورت نماند که مقابل رد پیکان تیری سپر استعمال نموده اززخم آن نجات حاصل کند ، زیرا میا نجی زبا ن آور کارد زمینه کشتن حریف جنگ را آماده می ساخت وبضرب کارد مقابل را بخاك می انداخت .

۲ ــ چون عرصهٔ جنگ بحدی تنگ شد که سخن بدست وگریبان کشید ، درچنین فرصت لا بدبـر قفس های تنها تحمل ارواح گران آمده وازآنها فرار میکرد ، یعنی جانها ازابدان بزودی درچنان فرصت ضیق فرار می نمودند وقالبها را تهی میکردند .

حتی سخن بجائی کشید که سپاهی تهمتن توان افغان مقابل را نوعی دربغل گرفته فشار میداد که مرغ جان ازقفس تن اوفرار میکرد ونفس میداد .

۳ ــ صبو کوزهٔ سفالین آب وماننده آن در نامه فرخنده صبورا باروح تشبیه کرده که باستعاره از کالبد ، یا جسم انسان بسرعت فرار میکرد ، زیرا در اثر شدت جنگ ظروف ابدان از تحمل روح تنگ شده بود .

٤ ــ سخن بحدی کشید که سپاهی جوان ، دشمن را بزور سر پنجهٔ بهرامی خفه کرده چنان فشار میداد که رگهای تمام بدنش مانند کمند براعضای او می پیچید و می مرد .

٥ ــ واگر پشت پائی بر جوشن مرد مخالف میزدند بداخل بدن مضروب دل وجگر ش ازصدمهٔ آن ضربه پاره پاره می شدو جان بجان آفرین میداد .

میزدند جگر و دلش از صدمهٔ آن پاره پاره میگردید .

الحاصل این هنگامهٔ قیامت علامه روز چهار شنبه هفتم ماه جمادی الثانی دو ساعت نجومی از روز گذشته الی نماز عصر که آفتاب زندگانی کفار نافرجام را زمان غروب واختر بخت اسلام را هنگامهٔ عروج بود ، التهاب داشت ، آخر کار که عرصهٔ جنگ برمبارزان طرفین تنگ شده بسواس(۱) پرخناس وباهو که از فیل فرود آمده براسپ سوار شده ، تحریص وتحریک سپاهیان به جنگ آوری میکردند ، وتاکید بلیغ در میدان نبرد بکار میزدند ، زخم شمشیر خورده مانند گل مشمع موم ازدم تیغ منقطع الحیات شده برخاك افتادو از نوکران دمسازان مطرود سیصد(۲) نفر هنود که آن چشم وچراغ دوده کفروججو درابجای بت پرستش میکردند ، وسررشته حیات خود را وابسته بدم زندگانی او می شمردند ، پروانه وار گرد آن شمع سحر ، جمع گشته بال وپرمیزدند ، واورا بالای فیل انداخته میخواستند که آن مذبوح تیغ اجل را از مقتل بدر برده شرط رفاقت ووفاداری بجا آرند .

غازیان کافر کش آنها را فرصت نداده همه را ازتیغ بیدریغ ازهم گذرانیدند ، وفیل محمول جسد اوبا پانزده نفر دیگر مثل ابراهیم خان وباهو پندت وکیل وغیره سرداران نامی که زنده اسیر شده بودند بحضور آوردند .

بسواس که بعد ازمجروح شدن رمقی از حیات داشت. در اثنای راه قالب تهی کرده جان بموکلان دوزخ سپرده بود ، جسد ناپاك او را بزمین انداخته طعمهٔ

۱- دراثنای کارزار بسواس وباهو سرداران بزرگ مریته از فیلان خود فرود آمده باسپها سوار شدند ، ودراثنای آنکه سپاهیان خودرا بجنگ تشویق میدادند ، زخم شمشیری به بسواس رسیده ومانند گل مشمع موم ازضرب تیغ تیز غازیان منقطع الحیات گردید وبخاك هلاك غلطیده کشته شد .

۲- از نوکران بسواس سه صد نفر که آن چشم وچراغ دودهٔ کفر را مانند بت پرستش میکردند ، بدور نعش او بال وپر می زدند ، درعین حال اورا بالای فیل انداخته میخواستند جسد اورا از معرکه بدربرند ، اما غازیان رسیده آنهمه را نابود گردانیدند. وفیل جسد اورا با پانزده نفر سواران مریته که یکی از ایشان ابراهیم کاردی بود ، بحضور آوردند .

خنازیر و کلاب ساختند، و باقی امراء را که بزنجیر خانه عتاب شدند، بعد از انصرام کاربسواس، باهو (۱) که در امور رسری و سرلشکری شاخص ترازاو بود، باجمعی از سرداران نامور وسپاهیان شجاع و دلاور بمیدان مصاف استاده جنگ میکردند. از سنوح این سانحه سراسیمه و مضطر شده ودست حسرت وافسوس بر مغز سر زده غرق لجهٔ غم واندوه گشت. و بعد از لمحهٔ سر بر آورده باتمامی فوج که در آن وقت همراه داشت، خود در ادر سپاه نصرت پناه زده چون فیل مست عربده کنان وخاك ادبار برفرق خود افگنان قدم پیش مینهاد، گویا پروانه جانسوخته بود که خود را بی اختیار بر نوك نیزه ها شمع آسامی زد.

با دیوانه سرشاری که از جوش خون فاسد، آتش از آب فرق نکرده خویشتن را بدم سیوف آبدار میزد، آخر تلاش آن مدبر مستکبر فائده نکرده بفحوای این بیت:

بکوشش نه بسته است فتح وظفر　　　که هست این عطیه زجای دیگر

از غازیان سرکش یکدستهٔ عالیجاه اشرف الوزراء باهوی فتنه خورا گرفته ومعقود بطناب عقاب کرده بحضور آوردند که بسزای اعمال رسیده وتمامی سرداران نامی کفار مثل جنگوو داتاجی صوبدار گجرات وشمشیر بهادر، ونانسیا، واسامانکسیر وغیره که سی وپنج نفر می شدند، بزخم شمشیر وخنجر وکارد از دست بهادران بهرام شعار، درعین کارزار کشته شدند. وزیاده از یکصد هزار سپاهیان دلاور ومنجندهٔ جنگاور، از انگروه فته پرور بضرب تیغ وطعن سنان بصدمات کوه پای تکاوران برابر بخاك گشتند. از سرداران آنها سوای ملهار نابکار که دوزخم کاری از شمشیر برداشته نیم جانی از معرکه بدر برد احدی از سرداران مدبر جان بسلامت نبرد.

۱ـ بعد از بسواس باهو که در امور عسکری شاخص تر ازو بود هنوز جنگ میکرد و بمیدان مصاف استاده بود اخیراً با تمام سپاهیکه در آنوقت همراه داشت خود درادر عسکر احمدشاه زد، ومانند فیل مست عربده کنان پای پیش می نهاد. وخود را بی اختیار بر نوك نیزه ها میزد اما جدوجهد او فایده نکرد تا اینکه عالیجاه اشرف الوزراء ویکدسته از غازیان سرکش اوباهو را گرفتار نموده معقوداً بحضور آوردند وبسزای اعمال رسید بامرگ این شخص جنگ میدان پانی پت هم بفتح افغانان انجام یافت .

فلک باهزار دیده تماشای آن مصاف مینمود، وبهرام انگشت رمح خود را بشمار کشتگان میفرسود، نه‌وی را طاقت کردن، ونه این را قدرت برشمردن مانده بود، جزاین نقود نا محصور که ازگنج باد آور افزون در حساب وصندوقخانه نقد زرینه وپشمینه واقسام الوان اقمشه نفیسه باتمامی توپخانه که مشتمل بود برهزار، هزار بان برق نشان، وسه هزار عراده توپ، ودوازده هزار بزنگ، وغیره ادوات آتش فشان، مع پنجهزار افیال کوه تمثال بضبط امنای سرکار در آمد، وباقی اسباب واثاثه وخیمه ودواب ومال واثقال بسیار بغارت لشکریان کافر شکار رفت.

نظم: هرانکس که مقهور قهر خداست   سرومال وجانش سراسر هباست
نیارد بخود برد چیزی ازان   مگر غصه وحسرت جاودان

بعد از اطفای نیران قتال وخالی ماندن عرصهٔ جدال از وجود ارباب ضلال، غازیان جلادت تخمیر بتعاقب گریختگان عرصهٔ دادوگیر، تعیین شدند، ومامورین تا پنجاه فرسخ راه تعقب آن فرقهٔ گمراه رفته جمعی کثیری را بضرب تیغ آبدار بخاک راه انداخته، وجمعی غفیری ازانگروه حرامی را بجهنم واصل ساختند، وآدم متعمد از دریای حل که محل آمد وشد لطمه خواران موج بحر تقدیر بود، آمده عرض نمود که تخمیناً ده دوازده هزار نفر مازخمی ومجروح ازآن مذکور، گذشته اند وباقی سپاه کفر وظلام ازضرب بهادران اسلام، واز دست زمین داران وراجگان سرراه جاده پیمای وادی عدم گشتند.

این نیاز مند درگاه نصرت بخش حقیقی شکرانه این مواهبت عظمی وعطیهٔ کبری ...
ازپالی حرکت نموده بعدازطی منازل وقطع مراحل به شاهجهان آباد رسید، ودرساعت سعد وزمان اسعد داخل قلعه گردیده وپای برتخت فیروز بخت سلطنت گذاشته وقواعد وضوابط آن دولت، حسب ورودم مضبوط ومستحکم ساخته بقرة العین ستوده شیم، نورحدیقهٔ سلاطین والاهمم «شاه عالم» ولد مرحمت وغفران پناه حضرت عالمگیر شاه، جواری وغلمان، خدم تاج بخشی کرده وسلطنت منتظم وآرایش داده مملکت هندوستان را

به آن سرو سرافراز بوستان اقبال واگذاشته و امراء و اعیان دولت بهیهٔ کورگانیه را بدستور سابق بحال و برقرار داشته، و هریك را بخدمات شایان سرفراز ساخته شاکراً و حامداً. لله واجب النعم، و مصلیاً و مسلماً علی رسوله الذی اصطفاه، و ارسله الهدی و رحمةً علی الامم، عطف عنان عزیمت بصوب دار السلطنه کابل، و دار القرار قندهار نمود، حق سبحانه تعالی جل شانه وعظم برهانه، این فیوضات نمایان که بفضل کامل و لطف شامل نصیب این نیازمند درگاه خویش ساخته وقوت و مکنتی که اسلام و دین حضرت خیر الانام، علیه وعلی آله السلام، کرامت فرموده به آن برادر کامگار، والاقد روفلك اقتدار، و این آرزومندا علای اعلام دین مبین سیدالابرار، مبارك و همایون گرداند. ودر دنیا و عقبی ابواب فتوحات عظمی وعطایات کبری، از برکت نیت بخیر مقرون وبروی دولت جانبین مفتوح گرداند، بحرمة النبی وآله الاحفاد، واصحابه الامجاد الی یوم التناد.

ثانیاً مرفوع رای ملاطفت اقتضاء میدارد که: چون خاك ایران از قدیم فتنه انگیز و پرشور و طینت مردم آنجا مخمر به شراب غرور است، هر بی سرو برگی که چون خار از ان دیار سر میکشد، رایت خودسری افراخته تن به خدمت واطاعت پادشاه آنمملکت نمیدهد، ومثل شاخ ارغوان طپش سر وعالیشان دعوی قصد خودنمائی میکنند، درهر سر هوای می پیچد وازهر سو و هر در صدای برمیخیزد.

وسابق برین سرعسکر ذی سطوت از آن دودمان عظمت برای تنبیه سرکشان آن سرزمین تعیین می شد، بنابرین رسم دوریه (۱) رضیه آن خاندان عالیشان، ونظر باینکه پادشاهان وارث پادشاهان میباشند، وسعی دراسعاف مرادات همدیگر بظهور

۱ــ رسم دوریه: بدانکه منجمین سابق راعقیده براین بودکه هرستاره سیاره ازخوددورگردش داردمدت دوریه هرکدام نیزهفت هزارسال باشد، اکنون دورقمراست و آدم علیه السلام نیزدر ابتدای دورقمرپیدا شده، ازبرهان وسراج اللغات از آئین اکبری معلوم می شودکه دورقمرنیزبه سال ۱۲۴۲ یکهزاردوصد وچهل ودوهجری انجام وبعدازسال مذکوردورزحل آغازشده که‌تا حال ازدور قمربحساب آنان هم تقریباً یکنیم صدسال سپری شده است . (والله اعلم)

میرسانند، مظنون خاطر محبت مشحون چنان بود که درعرض آنمدت که این نیازمند درگاه احدیت مشغول به تنبیه کفار بود، البته سردار نامداری بجهة تادیب آنجماعت تعیین شده وگوشمال بواجب بان جماعت رسیده باشد :

درینوقت که مراجعت بمقر سلطنت اتفاق افتاده است، معلوم شد که حکمی از جانب آن برادرسپهراقتدار والا دودمان درباب(۱)تأدیب سرکشان اوباش قزلباش ایران بظهور نپیوسته وحرکتی ازملازمان بارگاه قیصری، سر آن سرکشان رانشکسته است. انشا ءالله المستعان درساعت سعد ظفراقتران متوجه سمت ایران بعزم تنبیه آن مفسدان حرکت وعنقریب خاطر دریامقاطر برادر والااقتدار راکه درعالم دوستی واتحاددلی یقین است که خواهان انجاح (۲) این مقصود، سراسر بهبودخواهدبود. وبه امید فتح وظفرخوشنودومسرت آمودنموده میشود .

چون دنیاجای بیوفای وسرائی کم بقائی است ـ دولت وجاه آن حکم حباب وموج سراب (۳) دارد که آن بچشم زدنی به فرومی نشیند، واین جنبش بادی ازجائی بجائی نقل میکند. بنای باقی آن است که درین دارفانی براه خدا گذاشته شود، تابر صفحهٔ روزگارقایم وپایداروباعث اجراومثوبهٔ درحضرت پروردگار باشد . دل صفامنزل اقتضای آن گردد که برادرنامدار، درتأسیس این بنای خیرشریك باشند . ترصد (٤) اینکه درعالم برادری، بمتولی ومباشرین سرکار آستان ملائك آشیان

۱ـ دودمان ـ بالضم خاندان ـ قبیله تبار. دوده بمعنی خاندان وخویش وتبار.

۲ـ انجاح بالکسر وجیم وحای مهمله واکردن حاجت ومطلب ازکنزومنتخب غیاث .

۳ـ سیراب بالفتح آنچه درایام گرما مسافرتشنه را، تابش آفتاب ریگ صحرا، ازدورچون آب نمایند، وگاهی درشب مهتاب نیزهمچنین نماید وبضم خواندن خطاست ازمنتخب وبهارعجم وصراح ، سیراب ـ ازدورچنان بنظرمی آیدکه ازجائی بجائی نقل میکند .

٤ـ ترصد ـ چشم داشتن ، ازمنتخب وکنز ، رصاد : ترقب باشد درارصاد فلکی ، رصد ، و رصدخانه محل ترقب وبچشم دیدن اجرام فلکی ذریعهٔ عدسه آئینه مخصوص کار آمد مرئیات که مکبر اجرام فلکی وصفت کلان ترنشان دادن اجرام رادارامیباشد از قبیل دور بین های قوی وبزرگ رصدخانه، درزائچه، درینباره معلومات کافی موجودومسطور است.

مدینهٔ طیبهٔ مقدسهٔ عرش درجه فرمان مهر لمعان شرف صدور یابد که مکانی خوب درجوار مرقد منور، ومضجع (۱) مطهرحضرت خیرالبشر، معین کرده بتصرف گماشتگان این نیازمند درگاه الهی بدهند، تامسجد دلنشین از برای عبادت رب العالمین در آنجاساخته و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار آن برادر فلک اقتدار (۲) واین امیدوار لطف ومراحم آمرزگار عائد گردد، بیت:

غرض نقشی ست کز ما باد ماند که هستی را نمی بینم بقائی

چون روابط دوستی ووفاق وقواعد یك جهتی واتفاق به تفضلات الهی در نهایت مرتبهٔ تحقق واستحکام است، ومشرب (۳) عذب محبت واخلاص ازشوائب (۴) منقضت پاك ومصفاست. متوقع آنست که امنای دولتین عالیتین دوست همدیگر را دوست ودشمن همدیگررا دشمن دانسته طریقهٔ انیقه یکجهتی فیما بین مسلوك دارند، ولوازم یکرنگی و یگانگی به ترسیل صحایف مودت آمود، همیشه بظهور میرسیده باشد.

احوال زمانه معلوم است که چون بادصبا بقایی وماننده رنگ گل ثباتی ندارند، هر بنائی که هست درمحل فناء وزوال است، مگر اساس محبت که موصوف به صفت لم یزلی ولایزال است، بیت:

خلل پذیر بود هربنا که می بینی مگر بنائی محبت که خالی از خلل است

نیر جهان افروز جهان داوری ازاوج عظمت ونام آوری، همیشه تابان آفتاب دولت ابد مدت قیصری ازسمای سلطنت وسرور درخشان باد. (ختم نامه)

۱- مضجع - بالفتح وجیم مفتوح خوابگاه. ازکشف ومنتخب، مضاجع جمع مضجع بمعنی خوابگاه ها دراینجا ذکری ازخوابگاه مطهر حضرت رسول کریم باشد که درنامهٔ فرخنده وارد است.

۲- فلك اقتدار: صفت اعلیحضرت سلطان مصطفی ثالث عثمانی است.

۳- مشرب - بفتح میم وفتح راى مهمله بنا برمجاز، عبارت از مذهب، آئین و دین میباشد.

٤- شوائب: بکسر همزه که حرف چهارم است وبای موحده، آمیزشها وآمیختگی ها وآلودگیها، شوربخت بمعنی بدبخت. ودراینجا بمعنی این باشد که محبت خالصانه ازهرگونه آلودگی پاك وصفاست.

تعلیقات

(۱) سلاطین صفویه

نسب شاهان خانوادهٔ صفوی ایران (به شیخ صفی الدین اردبیلی) میرسد، که یکی از مشایخ زمان خود بود. نسب این شخص را مورخین به امام موسی کاظم (علی بن موسی الرضا ع) میرسانند و عربند.

شیخ صفی در سال ۶۵۰ هجری متولد گردید، پدرش امین الدین جبرئیل و مادرش دولتی نام داشت از شیخ زاهد گیلانی خلافت یافت و بعد از شیخ زاهد، شیخ صفی رئیس آن سلسله گردید. مریدان و فدائیان زیاد دور او جمع شدند.

پس از شیخ صفی صدرالدین پسرش جای پدر بگرفت و در سال ۷۳۵ تا ۷۶۴ هجری بزهد و تقوی بسر برد، قاسم انوار یکی از مریدان او بود، بعد از وی پسرش خواجه علی جانشین صدرالدین شد که در ۸۳۰ بفلسطین مرد. بعد از خواجه علی، شیخ ابراهیم پسرش و بعد از وی شیخ جنید پسرش بدیار بکر رفت، و مورد توجه اوزون حسن حکمران آنجا گردید، اوزون حسن خواهر خود را بشیخ جنید تزویج کرد، و باین وسیله ده هزار نفر از مریدان سلحشور شیخ جنید، به اوزون حسن پیوستند.

چون شیخ جنید در جنگ با شیروانشاه کشته شد، پسر او شیخ حیدر، در نزد اوزون حسن تقرب یافت و دختر خود را به شیخ حیدر داد، شیخ حیدر اتباع خود را بترک پوشیدن کلاه ترکی امر کرد، بجای آن کلاه سرخ دوازده ترک که رمز دوازده امام است مروج گردانید. از این جهة این طائفه را قزلباش (سرخ سر) نام کردند.

حیدر نیز در سال ۸۹۳ هجری بجنگ شروانشاه و امیر یعقوب کشته شد، و از وی پسر یکساله بنام اسمعیل باقیماند، از جمله پسران شیخ حیدر، اسمعیل پسر او در سال ۹۰۵ هجری بسن ۱۳ یا ۱۴ سالگی باقدامات سیاسی آغاز کرد، در نتیجه نه قبیله ترکمان از قبیل استاجلو، تکلو، روملو، ارساق، ذوالقدر، افشار، و قاجار، و صوفیان قره باغ باوی بیعت کردند، اسمعیل با صوفیان قره باغ به اردبیل آمد، اجداد خود را زیارت کرده از راه آذربایجان بشروان رفت، چون قیام اسمعیل در اطراف منتشر گردید، مریدان خانوادهٔ او از سوریه و دیار بکر و سیواس، بروی گرد آمده باهفت هزار نفر از فدائیان خود با «فرخ یسار» شیروانشاه جنگید، و بقصاص پدر خود شیروانشاه را بکشت و سلسلهٔ آن خانواده را منقرض گردانید و در

سنه ۹۰۷ هدر تبریز تاج سلطنت بسر گذاشت. شاه اسمعیل بفائدهٔ سیاسی خود مذهب تشیع را مذهب رسمی ایران اعلان کرد؛ چون اتباع قزلباش بروی سخت معتقد بودند، و برای کامیابی او بهرگونه سربازی حاضر می شدند. شاه اسمعیل درسال ۹۱٤ هبغداد وعتبات رانیز فتح کرد، ولرها را هم باطاعت خود مجبور گردانیدند. سپس بپارس آمدوازان به شیراز گذشت، متعاقباً دربندرانیز فتح نمود، حالا شاه اسمعیل بعدازفتوحات داخلی سه حریف مقتدر درمقابل خودداشت:

اول- تیمور یان هرات که هرات وبخشی ازخراسان وآسیای وسطی را در دست خود داشتند.

دوم- اوزبکان شیبانی ما وراءالنهر.

سوم- تورکان عثمانی.

که **شاه اسمعیل** با این هرسه قوه مد تها پیکار داشت وچون درسنه ۹۱٦ ه شیبانی خان اوزبك رادر طاهرآباد مرو بکشت، وتیموریان هرات هم ضعیف گردیده بودند، بنابرین درخراسان موفق بود، ولی ازسلطان سلیم عثمانی درجنگ چالداران ۹۲۰ ه شکست خورد بعد ازبیست وچهار سال پادشاهی بعمر ۳۸ در گذشت.

شاه طهماسب: این شخص پسر شاه اسمعیل و بعدازوفات پدر براریکه پادشاهی نشست ـ طهماسپ چهل ودو سال به حکمرانی پرداخت ودرسنه ۹۸٤ ه بمرد.

اسمعیل دوم: پس از طهماسب پسرش محمد خدابنده ازتاج وتخت استعفاء داد وبرادر کهترش (حیدر) برتخت ایران جلوس کرد، ولی وی بعد ازکمی از میان رفت، واسمعیل دوم به پادشاهی رسید، ودرسال ۹۸۵ ه بمرد تاکه میدان برای عباس میرزا خالی ماند، ونامبرده درسال ۹۹۵ ه بنام عباس اول بپادشاهی رسید.

شاه عباس اول: عباس ازپادشاهان بزرگ سلسلهٔ صفوی ایران است که در طول سلطنت چهل وسه ساله خویش ایران را به اوج ترقی رسانید ـ مورخین ایران اورا شاه عباس بزرگ ایران میدانند که بعد ازچهل و دو سال سلطنت بسال ۱۰۳۸ ه درمازندران بمرد.

شاه صفی: سام میرزا بعمرهفده سالگی بعنوان شاه صفی پادشاه شدودر ۱۰۵۲ ه بمرد.

شاه عباس ثانی: بعد ازشاه صفی پسرش، بنام شاه عباس ثانی پادشاه شد که سلطنت اوده سال بود، کاربدست امراء میرفت، بسال ۱۰۷۸ ه بسرای دیگرشتافت.

شاه سلیمان: پسر شاه عباس ثانی، صفی میرزا بعد ازمرگ پدر بنام شاه سلیمان بپادشاهی رسید و بعد از ۲۹ سال در ۱۱۰٦ ه بمرد. و بعد از و شاه حسین صفوی برتخت اصفهان نشست ودر عهداوسلطنت صفوی درایران سقوط کرد، وشاه محمود هوتك افغان درسنه ۱۱۳۵ ه تخت اصفهان راگرفت.

(۲) ایران

ایران مملکت بزرگ وقدیم آسیایی است وتاریخ درخشانی دارد ، آریایی باختر را به دو شعبه هند و شاخهٔ ایرانی یعنی آریبهای افغانستان و ایران حالیه بخش کرده اند؛ استاد بارتولد کلمهٔ ایران راکه در اول «اران» بکسر همزه بود ، ازپیداوار ما بعد میداند ، و مضاف الیه صیغهٔ آریانم (Aryunam) است که کشور آریائیها معنی میدهد این کلیمه‌را برای نخستین بار در کتاب اراتسفن ، بقرن سوم ق-م بشکل یونانی آن (Ariane) میبابیم.

(۳) نـــادر شاه افشار

اسم نادر شاه افشاروحادثهٔ اودر نامهٔ فرخنده اعلیحضرت احمدشاه ذکر شده، که نام او ندر قلی (نادر قلی) پسرامام قلی ازایل افشار است، وی بسال ۱۱۰۰ هجری بخانه پوستین دوزی بابیورد خراسان بدنیا آمد ، از حیات ابتدائی اومعلوماتی دردست نیست ، شاید در صباوت باپدرش بکسب پوستین دوزی هم پرداخته باشد ، نادر درآغاز جوانی مصائب بسیاری دیده ولی درهر موقع ازتهور طبیعی خویش کار میگرفته ، او درسن هفده سالگی باما درش به اسارت اوزبکان افتاد ، ومادرش درهمان اسارت بمرد، نادرخودرا ازاسارت نجات داده بخراسان آمد، وجمعی‌را بدور خودجمع کرده دلیریها نشان میداد تااینکه درسلك نظامیان ملك محمود سیستانی حکمران خراسان درآمد، اودرجنگ اوزبکان چنان رشادت ازخود نشان داد که بمرتبه سرداری رسید، مگردیری نگذشت که میان او وملك محمود برهم خورد ، ملازمت اورا ترك داده‌را یت خود سری افراشت - در آنعهد مملکت ایران به پریشانیها دچار ، وطهماسب میرزای صفوی باکمال بیچارگی درمازندران خزیده بود ، این پریشانی‌اوضاع باعث شد که‌سه‌هزار نفر بدورنادر گردآمده اوراسردارخودخواندند، نادردر آغاز خلاف عم خود که حاکم کلات بود ، تاخته اوراهلاك کرد، زیرا عم اودرباطن بدخواه نادر بود ، بعد ازمرگ عمش ابیوردونساء رادرزیرحکم خوددرآورد، در آن آوان گرچه ملك محمود، درخراسان اقتداری داشت ، امااکثراز نقاط آنولایت درتصرف هوتکان بود، نادر تصمیم گرفت ، ملك محمود وهوتکان‌را ازایران اخراج نماید ، نخست نیشاپور رابنام طهماسب میرزای صفوی بگرفت وازطرف آن شهزادهٔ ناکام به طهماسب قلیخان (غلام طهماسب) ملقب گردید. بعد ازان مشهد راپس ازیك محاصره ازملك محمود بگرفت، بااین کامیابی کار نادر بجائی رسید که طهماسب میرزا حکمرانی مازندران، خراسان،

کرمان وسیستان را بنادر افشار محول نمود، یکی از دختران سلطان حسین صفوی را به رضا قلی پسر نادر افشار ازدواج نمود. پیشرفت نادر در خراسان شاه اشرف افغان را بسوی او متوجه گردانید.

شاه اشرف بعداز جلوس بسریر پادشاهی ایران، سیدال خان ناصری را به سپه سالاری برداشته در اثر رشادت سیدال خان که مرد صاحب تجربه و با اصطلاح نادر، گرگ باران دیده بود، در ایران بفتوحات شاندار نائل آمد، و بقرار یکه در تاریخ سلطانی نگاشته آمده، او علاوه بر فتوحات شاه محمود ابن عم خود بتوسط سید ال خان به تسخیر یزد، کرمان، قزوین، تا سرحد پل کربی نیز نائل آمد، در سال دوم جلوس خود تهران، ساوه، قم، را نیز ضمیمه فتوحات خود گردانید.

در سال سوم پادشاهی اشرف، احمد پاشا والی بغداد، عبدالرحمن پاشا والی همدان و قرا مصطفی پاشا والی موصل با قوجهای گران پیش آمده ظاهراً بطرفداری سلطان حسین صفوی بشاه اشرف التی ماتوم دادند که چرا بر سلطنت شاه صفوی تصرف کرده اید؟

شاه اشرف [illegible] قشون عثمانی برآمده آنرا شکست سختی داد، و اسلحه سپاه [illegible] نیز بغنیمت گرفته فاتحانه باصفهان مراجعت کرد.

[illegible] احمد پاشا [illegible] دولتی گرانی بمقابله اشرف پیش آمد، ولی چون ترکها [illegible] بودند [illegible] با شاه اشرف صلح کردند.

[illegible] سال [illegible] جلوس شاه اشرف بود، راشد پاشا از طرف سلطان احمد خان ثالث عثمانی برسم سفارت برای تهنیت جلوس و تاکید دوستی و صلح بحضور اشرف به اصفهان آمد و شاه اشرف محمد علیخان بلوچ را که مرد زبان آور بود، بسفارت افغان بمعیت سفیر عثمانی تعیین کرده عازم دربار سلطان [illegible]

متعاقباً شورشهای چندی که بنام شهزاده های صفوی علیه افاغنه در ایران بوقوع پیوست، شاه اشرف آنهمه را انطفا داد، و باخرز و بندر [illegible] را [illegible] قبضه حکمرانی خود درآورد. در سال ششم جلوس شاه اشرف جهت تسخیر قطعی خراسان عزیمت کرد، [illegible] قلعه [illegible] فتح [illegible]

همت گماشت، و در این وقت [illegible] که شاه اشرف [illegible]

و نادر [illegible] صفوی [illegible]

شاه اشرف [illegible]

[illegible] دوشنبه ۲ جمادی الاول در مقام مهمان دوست [illegible] نادر افشار تصمیم گرفتند، اشرف

فوج خود را به سه دسته قرارداده از سه طرف بر اردوی نادر ریختند، و اکثر از اردوی نادری را برهم زدند و تا عصر محاربه جریان داشت، ولی در نتیجه بخت با اشرف یاری نکرد و عقب نشست.

در ینوقت اسلام خان توخی حاکم عراق تهران را تخلیه نموده در موضع ورامین بشاه اشراف پیوست و در او طلب حرب شد، بنا بران او توپخانهٔ مستعد را با پنجهزار افغان رشید با خود گرفته در موضع سر دره خوار، که در مابین دو کوه وقوع وقوع داشت، فوج خود را تعبیه داده منتظر جنگ نادر نشست، اردوی نادر هم رسید و جنگ خونینی در گرفت، در نتیجه بعد از کشش و کوشش لازمه اسلام خان توخی شکست خورده نزد اشرف به (ورامین) آمد، شاه اشرف چون دید قشون او از توالی حرکات و محاربات خسته شده و از طرف دیگر، نادر افشار را سر عسکر فوق العاده دلیر و سخت سر یافت، لذا بهتر چنین دید که جانب اصفهان برگردد. سید ال خان که والی قزوین بود و جاده اندیار را مسدود دید لاپس بشاه اشرف پیوست. پسر سید آل خان که بقزوین بود، در قلعه آنجا تحصن گزید، حسن قلیخان که به آنجا از طرف نادر افشار تعیین شده بود، محاصرهٔ قزوین را مصلحت ندید.

نادر افشار که ضعف اردوی افغان را فهمید بسرعت خود را به اصفهان رسانید بالمقابل شاه اشرف نیز بجنگ آخری تهیه گرفته در موضع (مورچه خورت) بجنگ نادر افشار حاضر گردید، و ناگفته نماند که در ینوقت عدهٔ از صاحب منصبان عثمانی نیز از همدان بکمک افاغنه رسیدند و بجنگ شامل شدند.

نادر افشار در (باغ میران) که دو فرسخی قشون افغان بود، اردو رگاه بگرفت [illegible] روز [illegible] ربیع الثانی محاربه در گرفت. شاه اشرف تمام [illegible] خود را یکفوج سپاه [illegible] در عقب توپخانه جا داد [illegible] و سید ال خان [illegible] جمعی [illegible] متهوران از پشت اردوی نادر افشار حمله آورد، مگر نادر [illegible] بخروج داده توپخانه افغان را متصرف گردید [illegible]

در ینوقت سید ال خان با دستهٔ خود بر قول و ساقه اردوی [illegible] حملهٔ متهورانه [illegible] آورده شدید ترین نائره قتال را افروخت، اما اردوی نادر بقیادت شخص او [illegible] کلی [illegible] بر [illegible] شاه اشرف [illegible] شکست [illegible] نکر دیده [illegible] کذا شته [illegible] اصفهان [illegible]

رفت ودر آنجا جمعی از اعراب ودلیران فارس راجمع کرده باز آماده پیکار نادر شاه افشار گردید ، نادرافشار که ازرفتن اشرف شاه شنید ، او هم باصفهان آمد ، ودر آنجا باصطلاح تاریخ سلطانی از اسرای افغان اغماض مردمی کرده همه را بقتل رسانید ، وتا چهل روز ، در اصفهان بسر برد مگر چون ازتعبیهٔ شاه اشرف در شیراز شنید که جمعی از اعراب وعشائر فارس را دور خود گرد کرده باز بنای ستیزرا دارد ، بنابران دفع چنان دشمن را اهم دانسته از اصفهان بسرعت جانب شیراز راند ، ودرموضع زرغان شش فرسخی شیراز موقع گرفت .

شاه اشرف دراین شدت زمستان تجدید جمعیت نموده با استعداد یکه در حوصله اوبود بمقابله قشون نادر افشار حاضر شد - جنگ با شدت تمامتر آغاز شد ، و سلام خان توخی برقول لشکر افشار حمله آورد و بسی از دلاوران دشمن را بخاك وخون نشاند .

بعد از اسلام خان ، سیدال خان بر میمنهٔ نادر چنان تاختن آورد که میمنه نادر را مانند ملخ از هم پراگنده ساخت حالا دیگر شکست قشون ایرانی نزدیك شد .

بالمقابل چون نادر افشار موقع را چنان نازك دید . قوای پیادهٔ خودرا جمع کرده برقشون افاغنه چنان حمله کرد که میدان در نتیجه بفتح نادر افشار تغییر وضعیت کرد ، وشاه اشرف که وضع تحول بازی را مشاهده نموده لابد با بقیهٔ قوای خودجانب شیراز رفته درصدد تهیهٔ جنگ دیگر شد .

اما چون دید با نیروی خسته واندك در کشور بیگانه مقابل دشمن نیرومندی چون نادرافشار مقاومت مزید بی فائده است ، لذا روز دیگر میا صدیق وملا زعفران وسیدال خان را نزد نادر افشار فرستاد ، در حقیقت باین وسیله چندروزی فرصت میجست - سفیران رفتند وازنزد سردار افشار چنین جواب آوردند که اسرای احفاد صفویه که در اسارت شماست آنهارا رها ساخته و خود دسته دسته نزدما آئید ، اطمینان داده میشود والا فلا .

بنابران شاه اشرف دونفر ازمستورات صفویه را بدست سیدال خان وملا زعفران باعدهٔ از خواجه سرایان ارسال کرد ، درینصورت چون سیدال خان رهائی اهل وعیال وپسر خودرا از ارگ قزوین اطمینان یافت ، بشاه اشرف مصلحت داد که باید جانب قندهار عزیمت نمود .

بنا بر ان شاه اشرف هم با عدهٔ باقیمانده از اعیان افغان جانب قندهار رهسپار گردید، با آن وضع احوال آن بخت بر گشته قابل بسا دلسوزی بود، زیرا قندهار نیز بسبب وجود شاه حسین برادر محمود برای او ماءمون نبود در وقت حرکت اشرف، لشکر نادری از عقب رسیده، ومیاجی مرشد اشرف که در میان افغانان ذلت روحانی داشت، در سر پل موضع بضرب گلوله بشهادت رسید اما اشرف از پل عبور کرده بود، وما بقی باسارت قشون نادر افتادند، در آنجمله ملا زعفران به منزلت اسارت تن در نداده خود را بدریا پرت کرد و غرق شد، ودیگران را با صفهان بردند و بگزلك بیداد نادری کشته شدند.

شاه اشرف چون بشورابك رسید، از جانب ابراهیم خان بگلولهٔ تفنگ در شورابك سفلی بقتل رسید. درعین زمان نادر با صفهان آمد و در یك ضیافتی که ترتیب داد، وهن کارهای طهماسب صفوی را یك یك بمحضر امراء وسرداران ایرانی برشمرد، وطهماسب را جانب خراسان تبعید کرد، وبسر چند ماهه اورا بنام «شاه عباس» سوم بر تخت نشاندند - باین ترتیب نادر افشار در سال ۱۱۴۵ هجری اداره ملك و نظام را در دست خود گرفت.
و به تقریب نوروز در صحرای (مغان) طرح جشنی ریخته و بتعداد یکصد هزار، از افراد عسکری و کشوری را بآن جشن دعوت کرد، و به تمام آن جمعیت پیشنهاد نمود، که حالا زمان آن فرارسیده که شما اهل سیف و قلم ایران بهر شخصی که اعتماد داشته باشید از ما بین خود بپادشاهی ایران انتخاب نمائید جرگه بجاءزه خدماتش خود نادر را باتفاق سزاوار این امر خطیر دیده بپادشاهی نادر افشار رای دادند. واودر سال (۱۱۴۹) هجری بسلطنت انتخاب و به (نادر شاه) موسوم شد، و بعد از جلوس برار یکه پادشاهی با صفهان آمد و پس از تدارکات جدید نظامی بگوشمال ایل بختیاری رفت، چون از آن امر هم فارغ شد با اردوی جرار بعزم تسخیر قندهار حرکت افغانستان نمود.

راجع بتعداد قوای نادر شاه نوشته اند که با هشتاد هزار سپاه ورزیده از اصفهان جانب قندهار عزیمت کرد.

نادرشاه افشار بتاریخ هفده رجب ۱۱۴۹ هجری از جاده دلخك و دلارام بقلعه گرشك واصل آمد و با لمقابل او قلعهٔ گرشك، و قلعهٔ زمین داور، و بست قبلا از طرف شاه حسین هوتکی بمردان دلیر استحکام یافته بود.

چون خبر ورود نادر بشاه حسین رسید، در فکر قلعه بندی بر آمده و بسرداران پښتون اطمینان داد که تا نفس اخیر در مقابل حمله آور بیگانه مقاومت و مقابله خواهد نمود .

سپس فرمان داد انواع خورا که و آذوقه حیوانی و انسانی آنچه طرف ضرورت است ، باندرون شهر قندهار نقل وذخیره شود، ومابقی را ازحدود بست گرفته تاخاکریز اتلاف نمود، ودر محله جات هیچ باقی نگذاشت.(۱)

شاه حسین محمدخان پسر خودرا با تعداد ازدلیران بقلعه داری قلات نامزد نموده فرستاد، وشهر صفا رانیز با مردان شجاع پښتون آگنده ـ و بهادر خان افغان را با پسرش بمحافظت قلعه زمین داور، وسیدال خان ناصری را بقلعه داری بست فرستاد، والحاصل آنچه ازقسم پیش بینی لازم بود درمعرض عمل آورد .

نادرشاه، قلعه گرشك را باتوپ وخمپاره باخاك یکسان گردانید، محافظین قلعه که بحرب وضرب ادامه میدادند لابد باستیمان تسلیم شدند، نادر دوسردار نامور را با مفرزه های نیرومند بگرفتن بست وزمین داور فرستاد وخود بتاریخ ۲۱ شوال ازهیرمند عبور نموده بکشکنخود (۲۰) گروهی قندهار معسکر گرفت، چون ازفقدان آذوقه اطلاع یافت مجبوراً از کشکنخود بخاکریز گذشت ودر ۱۲ روز ازدها ، ثود، وتیرین آذوقه بدست آورده به۱۳ ماه شعبان مقابل مزار باباولی بساحل ارغنداب فرود آمد، وهمدران شب شاه حسین بادلاوران پښتون ازقندهار برآمده برسپاه نادر شبخون زد، ودر حملهٔ خود بحدی کامیاب بود که اردوی نادر بانهایت سراسیمه گی باشکست فاحشی روبرو گردید ونادرشاه آخرین چاره این راتصور نموده دربوزهٔ عاشوقه، راه گریز اردوی خود را مسدود کرد ، ومفرورین را فراتر گریختن نگذاشت ،اما باتأسف، شاه حسین ازفتح خود بیخبر وشکست خصم را دنبال نکرد وبقندهار برگشت .

فردا صبح نادر خواست شکست شب گذشته تمام قوای خود را بپوشانید، درمقابل کوکران اردوی خودرا باهم گرد کرده امر عبور ازرود خانه داد، وازدامنهٔ چهل پیر پامال بطرف شمال شهر نزدیك شده از برج چهل زینه افغانها توپ کوه کوب را بلشکر نادر بستند ، وعدهٔ زیادی را ازهمان انبوه خصم بخاك هلاك افگندند ولشکر نادر اراضی شرق قندهار را مضرب خیام اقامت خویش قرار داده نشستند.(۱)

---

۱ ـ تاریخ سلطانی ص ۹۳ـ۹۴ـ۹۵ـ وغیره .

چون نادرشاه، سرسختی و مردانگی پښتونها را در دفاع مرکزخود مشاهده کرد، برای رعب نشان دادن درموضع شیرسرخ به آبادی شهری اقدام نمود خلاصه مدت یکسال کابل شاه حسین ازقندهار مردانـه دفاع نموده دراثنای زمان هزارها جوان ایرانی را بخاك هلاك انداخت ودشمن بارها ازفتح قندهار مایوس گردید-رضاقلی پسر نادرشاه که جانب ولایات شمالی رفته بلخ را فتح وبغرض فتح بخارا ازجیحون عبور کرد. چون قندهار هنوز قابل تسخیر دیده نمیشد وسخت مقاومت میکـرد، نادر پسرخودرا ازپیشرفت مزید در شمـال منع کرده به قندهار خواست. (۱)

ازطرف دیگر، همدرین زمان مراسلات بعضی امرای خائن دهلی بنادرشاه پیهم میرسید واورا به تسخیر دهلی تحریص میکرد.

با چنین وضع بنادر دیگر حوصله باقی نماند، لذا برای یك هجوم بزرگ وتباه کن عمومی باردوی خود او امر صادر نمود، حمله آغاز شد وبدون دم گرفتن دوروز (۴۸ساعت) دوام نمود، اما اردوی نادر، درهمان یکروز اول بعقب نشینی شروع نموده ودرروز دوم باوجود فداکاری های فوق العاده سردار ایشان (نادر) بسبب برداشتن تلفات مهم با شکست شرم آوری مواجه گردیدند. (۲)

آورده اند که فتح وشکست بقوت وجدت یك اردو آنقدرها تعلق نداشته بعلت دیگر مربوط است، کوشش وکشش نادرشاه بنا امیدی مبدل گردیدو پلهٔ پښتونها وزینتر بود، امادران اثنا ناگاه ازفوج نادر یکدسته مخصوص بختیاری درحالیکه تمام اردو بعقب نشستنداین دسته بکوه چهلزینه بالاشدند، ودرچند موضع هموار مشرف برشهر قندهار، موضع گرفتنـد، وبالای برجهای غربی بآتش سردادن مصروف شدند، باین وضع بر برجهای مذکورحاکم شدند، سپس توپهای خودرا اززیر برجها بریسمان ها بالاکردند، وبذریعهٔ آتش همان توپها براکثر برجهای متصل کوه قبضه نمودند.

محافظین شهر گرچه اکثر جوانهای بختیاری را بخاك انداختند، ولی ما بقی آنان هم شهررا درقابوی خود در آوردند قلعهٔ سرکوه هنوز در دستهای پښتونها بود، آنها شرطهای خودرا بنادر پیش کردند، او بلااستثناء همه راقبول

---

۱ تـاریخ افغانستان تالیف مستشرق انگلیس بوئل ص ۲۴۴-۲۴۷

۲ - تاریخ افغانستان تالیف بوئل، ترجمه منشی احمد ص ۲۴۶-۲۴۷

کرد، وشاه حسین را باین شرط بحیث والی خویش برقندهار قبول کرد که از فوج بها در خود یك فرقه را به نادرشاه درسفرهند همراه گرداند ـ خلاصه باتأسف قندهار عزیز بشروط معینه بنادر تسلیم گردید. (۱)

حالا این نکته درخور تأمل است که نادر چرا بخرابی شاه حسین اقدام کرد؟ نویسندهٔ تاریخ سلطانی حاجی سلطان محمد بارکزائی سبب اهمیت برحال ماندن شاه حسین را در نزد نادر چنین تعلیل کرده است:

نادر خیر خودرا درتسلط برافغانستان درنفاق پښتونها میدید، حال اینکه شاه حسین مردی بود که زهر مرام اجنبی را درنفاق انداختن بین قبائل پښتون درك کرده بود وپیوسته درصدد اتحاد پښتونهای ابدالی وغلجائی کوشش میکرد تا باتفاق دشمن را ازهرات، قندهار، وفراه برانند، وریاست هردو طائفه برای شاه حسین فرق نداشت، این مرام قومی شاه حسین را نادرشاه عملا مشاهده کرد، چنانکه دروقت محاصرهٔ هرات شاه حسین سه هزار نفر از دلاوران غلجائی بقیادت سیدال خان ناصری بامداد ابدالی های هرات فرستاد وآنها باشخص نادر جنگهای ابدالی خونین راه انداختند ـ کرت دوم که ظهیرالدوله ابراهیم خان برادر نادر شاه مامور تسخیر فراه گردید، ومحصورین ابدالی ازامداد هرات بسبب مصروف بودن ابدالی ها بجنگهای نادر، مایوس بودند ـ شاه حسین باز دوهزار جوان ورزیده را بقیادت همان سیدال خان بامداد محصورین ابدالی فراه فرستاد ـ وباز زمانیکه اللهیار خان بسرداری ابدالی های هرات پذیرفته شد وذوالفقارخان واحمد خان پسران زمانخان ابدالی از هرات بر آمده جانب فراه آمدند، سیدال خان ناصری رفته تمام ابدالیان اسفزار را بمرافقت ذوالفقارخان واحمدخان کوچانیده بفراه آورد، ودر آنجا باظهیرالدوله افشار جنگهای مردانه راه انداخت، کرت اخیر چون هرات بدست نادر افتاد، واللهیار خان نیز بفراه آمد، قشون ملی ابدالی وغلجائی هنگام شام قلعه فراه را تخلیه نمود بامرسیدال خان باتفاق جانب قندهار آمدند ـ علاوةً چون در شاه حسین شجاعت میرویس باداشتن نظریهٔ اتحاد هردو قبیلهٔ ابدالی وغلجائی جمع شده بود ونادرشاه آنرا میدانست، بنابران نادرشاه ازشاه حسین بیم داشت، تامبادا دراثر تحکیم وحدت هردو قبیله ذریعه شاه حسین نادرشاه رااز افغانستان طرد نماید، بنابر همین علت نادرخلاف شروط معاهده با پښتونها به تباهی شاه حسین اقدام کرد چنانکه شاه حسین را در قندهار هم نگذاشته بمازندران فرستاد ودرحبس نادر جانسپرد.

۱ ـ تاریخ سلطانی تالیف حاجی سلطان محمد ص۸۷ ـ ۸۸

درحقیقت فتح قندهار دراثر شجاعت نادر نبود بلکه آتش نفاق دو برادر غلجائی وابدالی را، نادر دامن زد، وازآن درفتح قندهار استفاده برد. واگر هردو قبیله یکدل و یکدست ازوطن خود هرات وقندهار دفاع میکردند، نادر شاه آن نیرو را مالك نبود که برهردو قبیله غالب شده بتواند.

بهرتقدیر نادر بقول نویسنده تاریخ افغانستان (۱) دو ازده هزار نفر قبیله ابدالی وچهارهزار جوان ازایل غلجائی بقیادت نور محمدخان غلزایی در اردوی خویش گرفته خانب هندوستان براه افتاد، و نادرشاه نسبت به تمام اردوی خویش برهمان شانزده هزار نفر فرقهٔ پښتون بیشتر اعتماد داشت و همین فرقه بود که حملات پښتونهای کوهستانی بین غزنی واباسند را که براردوی نادر پیوسته درعرض راه بعمل میآمد، جواب میدادند، چه پښتونها هرقدر شجاع ودلیرند، بهمان اندازه تابع امر نیز میباشند، وهمین فرقهٔ پښتون بود که اردوی نادررا ازدره خیبر عبورداد و جانب هند فرود آورد، هینوی نوشته است که برای نادرشاه این قضیه خیلی مفید افتاد که حکومت کورگانی ازمدتها بمحافظین پښتون درهٔ خیبر معاش نداده بود واگر بآنها معاش میرسید، نادر هرقدر اردوی بزرگ وبزرگتر باخود میداشت ازدره های خیبر جانب وادی سیند فرود آمده نمیتوانست. باوصف آن عندالوصول نادرشاه بحدود خیبر پښتونهای قبائل باهم جمع شدند ودرختهارا بریده درراه عبوراو انداختند، وبرحملات مدهش آغاز نمودند، خسارات مهمی بقشون نادر رسانیدند، نادر درعین حال بوخامت اوضاع ملتفت شدو با پښتونها بعداز یکماه توقف در عرض راه صلح کرد، شروط آنهارا قبول کرد وبا جازه پښتونها ازدره های کوهستانی بمیدان پشاور فرود آمد. (۲)

نادرشاه همان خلاهای که دراثر حملات قبائلیها در اردوی اوحادث شده بود، ذریعه اخذ مفرزه جدیدی از قبیله یوسف زائی پر کرد، بعداز میدان پشاور قشون مغولی را بروی بر داشته تا شهر دهلی جلو نادر را گرفته نتوانستند، وهنگامیکه ازستلج عبور کرد، درمیدان (کرنال) ۱۳ فروری ۱۷۴۹م اردوی مغل را با تحمیل خسارات مهم شکست داد وبا نائب محمدشاه در کمپ خود ملاقات نموده جانب دهلی پیش رفت وآن مرکز را فتح نمود.

نادرشاه درباز گشت خود خزاین سلطنت کورگانی را باخود حمل نمود بحدود

۱- تاریخ افغانستان ص ۲۴۶ - ۲۵۲ تالیف بائل ترجمه مرحوم منشی

۲- تاریخ سلطانی ص ۹۱-۹۲ تالیف حاجی سلطان محمد بارکزائی- و تاریخ ایران تالیف عبدالله رازی همدانی طبع چاپخانه اقبال تهران.

قبائلی رسید، درساحل اباسیند قبائل جلو نادر را گرفتند نادر شاه فهمید که درصورت جنگ بیم آنست که تمام خزاین او تلف شود لذا بقول بائل مبلغ ده لك روپیه بخوانین پښتون تادیه کرد بعد باجازهٔ اقوام پښتون از دره خیبر سلامت عبور کرد، بلکه در یکموقع قوای پښتون نادر را ازمرگ حتمی نجات داد.(۱) نادرشاه ازراه کابل، قندهار بخراسان رفت، ودرجنگ لکزیان نا کام ماند. بررضاقلی پسرخود بدگمان شد اورا کور کرد ودرسال ۱۷۴۷ میلادی نادر درفتح آباد خبوشان ازطرف اقربای خودش با نهایت بیرحمی کشته شد، و باخاموش شدن شمع حیات نادر شاه، اقبال پښتو نها ستارهٔ بخت پښتون دوباره درتحت رایت اعلیحضرت احمد شاه طلوع کرد، و به تشکیل شاهنشاهیت بزرگی پرداختند.(۲)

(٤) افغان

افغان همان قومی است که بزبانهای پښتو ودری سخن میرانند، پښتون یا افغان ازنژادآرین و به خانوادهٔ «اندویوروپین» تعلق دارد، پښتون (افغان) ازروی تحقیق وتتبعات تاریخ باستان ازباشندگان اصلی «افغانستان» یا «آریانای کهن» بوده است. که در کتاب ویدا بنام پکهته مذکوراند.

مؤرخ قدیم یونان هیرودوت که به سال ٤٨٤ قبل المیلاد تعلق دارد، نام این قوم را درتاریخ خود یاد کرده وچنین تذکر داده است: (دلاوران پکتی= پکتویس، پکتس) در مملکت (پکتی= پکتیخا- پکتیا- یا کـتیا) زیست میکنند، این نام درادبیات قرن ٦ هجری به پښتنخوا، پښتنخا، تبدیل شده وشکار ندوی معاصر سلطان غیاث الدین غوری شاعر بزرگ چنین گفته است:

پښتنخو آشکلی زلمی چپرغلی هندته نو اغلیه پیغلی کانـدی اتنونـه

بطلیموس جغرافیا نویس یونان، مملکت پښتونها (افغانها) را «پکتین» خوانده است که وطن اصلی پکتیان میباشد ـ دانشمندان بزرگ اروپا مانند (لاسین ـ ترومپ و کریرسن) ودیگران پکت ویدا وپکتویس لهجـهٔ یونانی را با پښتونها (افغانها) امروز تطبیق داده واین سخن را پذیرفته اند که قوم (پکت= پښت= پکتویس) که سه ونیم هزار سال پیش درخارج وجغرافیای قدیم یاد شده، عبارت از پښتونهای امروزی میباشند، تنها یونانیها بر طبق لهجهٔ خویش نام این قوم را (پکتی= پکتیس= پکتویس) نوشته اند، و به سبب تغیرو تحول الفاظ علمای فیلالوژی این سخن را قبول کرده اند که نامهای «پکت- پښت- بخت-

---

۱ـ تاریخ سلطانی ص ۹۷ ـ (۲) تاریخ افغانستان تالیف بائل ترجمه منشی احمد.

بخت ـ بخدی ـ پاخدی » که در سرود های وید اباد شده اند، تماماً یك ریشه دارند پس چنین آشکار میگردد که تلفظ اصلی (بکت = پښت) بوده و در آغاز هم لفظ «پښت» نام طایفه بود ، که در قرن ششم میلادی در متون هندی بنام او ه گان ذکر شده اند .

(۵) گورامل

این شخص را اعلیحضرت در فوق بنام (صوبدار ملتان) ذکر کرده است چون از سرد اران اردوی میر منو بود ، لازم آمد راجع بهویت او چند سطری در ذیل نگاشته آید تا شناخته شود :

در سفر سوم اعلیحضرت احمدشاه بهند ، همکار جدی میر منو بود، این شخص در کتاب لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علی گهط ، بنام تاجر لاهوری ذکر شده، چون مخالف صلح بود بجنگ پرداخت ولی در اثنای جنگ بقتل رسید .

از آثاریکه در دست است، معلوم نشد که این مرد سلحشور که بود ؟ و قبلاً چه عهده داشته است، صرف در کتاب رئیسان پنجاب ، تالیف سرلپل اچ کریفن در اثنای حوادث ملتان راجع باو چنین نگاشته آمده است :

«بعد از حملهٔ نادرشاه که اقتدار حکومت مغلیه بخصوص درصوبهای بعید ه کم شده بود ، لذا زاهد خان سدوزائی که مرد دانشمند ، نجیب زاده و از رؤسای ملی ملتان بود به دهلی احضار شد، چون با نواب قمرالدینخان وزیرالممالك آشنائی داشت ، بذریعهٔ وزیر مذکور ، در سال ۱۷۳۷ میلادی از دربار دهلی بحیث نواب ملتان مقرر شد، ولی زاهد خان لدی الورود بملتان ، بمشکلات بر خورد، در ما بعد که اعلیحضرت احمد شاه در سال ۱۷٤۷ م برلاهور حمله کرد ، و شهنوازخان صوبدار مغولی پنجاب بدون جنگ از مقابل احمدشاه فرار نمود ؛ احمد شاه درهمان سفر از لاهور بملتان آمد و زاهد خان سدوزائی را نواخته بر منصب نوابی ملتان منظور و مستحکم نمود ـ بالمقابل از دربار دهلی شهنواز خان سالف الذکر بصوبداری ملتان مقرر و بملتان آمد، زاهد خان سدوزائی درآنوقت نه تنها به شهنواز خان مذکور اطاعت نکرد و بلکه پښتونهای ملتان دورخود جمع نموده با شهنواز خان جنگ کرد ، و نامبرده راشکست داد .

درآنوقت چون حکومت لاهور بمیرمنو تعلق داشت ، شهنوازخان از میر منو معاونت خواست ، چون مناسبات هردو خوب نبود ، میرمنو بسرداری گورامل یکفوج را برای برهم زدن شهنوازخان سوق داد . میرمنو ، گورامل را بحیث نائب خود ، ورا جای ملتان نامزد کرده بود .

وقتی شهنواز خان ازآمدن گورامل باچنان نقشه، اطلاع یافت، لابد بفاصلهٔ چهل میل بجنگ گورامل پیشرفت و با هم جنگ کردند، در نتیجه شهنواز خان شکست خورده کشته شد، و گورامل بملتان آمد و بحیث ناظم ملتان بکار شروع کرد. (از آنست که احمد شاه اورا صوبدار ملتان خوانده است)

قرار معلومات سرلپل ایچ کریفن، گورامل، قبل ازین نیز در ملتان باموو دیوانی آنجا کار کرد ودرملتان بلدیتی داشته است، با لمقابل زاهد خان سدوزائی که ازپیشرفت گورامل ناراض بود واطاعت اورا برای خود وقسوم خودتوهین دانست آزملتان بهسیتپور، رفت.

چون عدم اطاعت زاهدخان بر گورامل، گران آمد، خواست اورا ذریعهٔ قوه یامفا همه باخود متفق سازد، دریتوقت از حسن اتفاق احمدشاه بسفرچهارم خویش وارد آ ند یار گردید، از استماع اینخبر گورامل، به لاهور گریخت، و ملتان بتصرف شاکرخان پسر زاهد خان در آمد.

چون اردوی همایون احمد شاهی ازملتان جانب لاهور نهضت نمود، ودر ماه اپریل سال ۱۷۵۲ اردوی میر منو راشکست داده گورامل دراثنای جنگ کشته شد - ومیر منو بعد از شکست با احمدشاه صلح نموده ازجانب فاتح بر صوبداری لاهور بر حال ماند، مگر ازز یردستان میرمنو یکنفر علی محمدنام

افغان بحیث ناظم ملتان مقرر واعزام شد چون زاهد خان مرده بود، شاکرخان پسراو باعلی محمدخان کنار آمده بحکومت اوراضی واطاعت کرد. (۱) دریـن وقـت است که بگـفته سرلپل ایچ کریفن احمد شاه در سال ۱۷٤۷ بنا بر مصلحت ملی، شهرت خود را از ابدالی (بدرانی) تغییرداد - قبلا که احمد شاه با نام خود، شهرت (ابدالی) راپذیرفته بود «ابدال» بر طبق عنعنه پښتو نها، نام یکی از پنج پسر (شرخبون) بوده است، وابدال درفارسی بمعنی پیر ومرشد باشد.

بهر حال بیش ازین درپارهٔ (گورامل) معلومات بدست نیامد، ولی مرد بی باك، جاه طلب وازسرداران میرمنو بود.

۱- تاریخ ریکسان پنجاب تالیف گریفن بهادر ص ۹۰٤ و کتاب لکچر شعبه تاریخ مسلم یونیورستی علی گهط

(٦) شاهرخ نوهٔ پسری نادرشاه و بعضی افراد دیگر آن خاندان

بعد از کشته شدن نادر شاه افشار، بهر گوشهٔ (ایران) مدعی سلطنت پیدا شد، چنانکه حسن خان «قاجار» در استر آباد مازندران رایت خودسری افراشت، و آزادخان افغان، آذربایجان را در تصرف خود در آورد، هدایت الله خان در گیلان، کار بکام خویش کرد، و هر اکلیـوس در گرجستان لوای استقلال بلند کرد، و طولی نکشید که قسمت مهم از ایالات ایران بدست (زندیه) افتاد - در خراسان امرائیکه باعث قتل نادر گشتند، برادرزادهٔ او علی قلیخان را بسلطنت برداشتند - واو هم بنام عادل شاه یا علی شاه، بر تخت نشسته برای جلب قلوب دست به تبذیر کشاد، خزائن نادر را در کلات متصرف گشته تا آنجا که توانست آنرا بر باد داد، برای اینکه در آنجا ودر قیبی نداشته باشد، فرزندان وفرزندزادگان نادر را بقتل رسانید، وفقط شاهرخ میرزا، پسر رضا قلی میرزا که در آن وقت چهار سال داشت، باقی گذاشت با همهٔ این احوال سلطنت علیشاه چندان طول نکشید وبرادرش ابراهیم خان براو بشوریده، ووی را دستگیر کرد از دیده نابینایش ساخت - ابراهیم شاه هم بدست لشکرش کشته شد. وشاهرخ که از طرف مادر نسبش بسلطان حسین صفوی میرسید، پادشاه شد.

میرزا سید محمد نام باو بمخالفت برخاست وشاهرخ را نابینا کرده درصدد آن برآمد که بنام سلیمانشاه بر تخت و تاج قبضه کند، ولی شاهرخ بمساعدت یکی از سرداران یوسف علی نام مجدداً بر تخت جلوس کرد، وسلیمانشاه کشته شد دو سردار دیگر جعفرخان ومیرعلم خان متحد شدند ویوسف علی را مغلوب ومقتول نموده شاهرخ را بزندان انداختند- در آن هرج ومرج اعلیحضرت احمد شاه افغان، پادشاه افغانستان لشکر بخراسان کشیده، میر علم را بکشت، ولی طوریکه در تاریخ ایران نگاشته آمده صلاح چنان دانست که خراسان در دست احفاد نادرشاه باشد. بنابران شاهرخ را پادشاه آنحدود ساخته وتحت حمایت گرفت، بعد از شاهرخ پسر او نادرمیرزا به امارت خراسان برداشته شد، واوضاع بهمین منوال بود تا اینکه فتح علیشاه قاجار نادرمیرزا را درسال ۱۲۱۸ هجری از میان برد، وبحکمرانی سلسلهٔ افشاریه درخراسان خاتمه داد. گویا چنان شد که اعلیحضرت احمد شاه درنامهٔ خود بعنوان اعلیحضرت سلطان عثمانی نوشته است که:

«دودمان نادری منقطع النسل وشجرة النسب آن فاقد الفرع والاصل گردید»

بعد از سنوح این سانحه اهالی ایران باهم اتفاق نموده شاهرخ میرزا را ازارگ مشهد بیرون آورده وبغرض کـا مروائی خود برتخت سلطنت نشانده روزی چند سالک مسلك اطاعت و فرمان بری بودند، آخر بمقتضای خبث طینت وفساد نیت باولی نعمت خود ، درمقام شورش وطغیان برآمد مرتکب گناه نمك بحرا می شده آن نور دیدهٔ دو لت را مکحول و از شغل جلیل سلطنت معز و ل وموقوف ساختند .

(۷) دار النصرت هرات وشاهان ابدالی

این عنوان درنامهٔ فرخندهٔ احمدشاه بهمین شکل ذکر شده وآنرا درین صفحه (مملکت موروث) خوانده ، پایتخت والد ماجدیاد کرده ، چون اجـداد احمد شاه بابا درهرات حکمرانی داشته اند ، بنا برین آنرا مملـکت موروث خوانده شد .

(۸) شرح مختصر حیات شهزادگی تیمور شاه درانی

اعلیحضرت احمد شاه ، درباز گشت ازسفراول شاهجهان آباد خود ، بتقریب تقرر فرزند ارجمند خویش «شهزاده تیمور» بولایت پنجاب هند ، درنامهٔ خویش عنوانی اعلیحضرت مصطفی ثالث سلطان عثمانی چنین تمهید وطرح ریزی کرده اند :

«و سلطنت مملکت پنجاب را که متغلبان بزور تصرف نموده چیزی بسر کاز فرمانروای هندوستان نمیدانند ، و فرمانروای علیحده داشت ، واین نیازمند درگاه خداوندی ، ممالك مزبوره را بضرب شمشیر از آنها گرفته بود ، ازسرهندولاهور الی ملتان بفرزند اعز ارجمند ، پادشاه ذیجاه خورشید کلاه ، تیمورشاه ، بخشیده عطف گلگون صبا رفتار ، بدارالقرار قندهار نمود ، عازم انتظام مهام عراق ، وخراسان وفارس وآذربایجان و بقیةالملك ترکستان بود که خبر ورود جمعی گمر اه از متجندهٔ دکن وشهیدشدن مرحمت وغفران پناه عالمگیر شاه ومتصرف شدن ومسلط گشتن آنجماعت برتمامی محالات وصوبجات هند ، واطالت دست تطاول و نهب وتاراج وچپاول بجانب سرهند (سهرند) ولاهور وغیره محالات متعلقهٔ سرکار فرزند ، ارجمند بعرض رسید... الخ »

بدین مناسبت چون تیمور شاه درمسافرتها و فتوحات احمدشاه سهمی دارند ، لازم چنین افتاد که حوادث حیات آن شهزادهٔ بلند اقبال را تا جائیکه با یام شهزادگی او بالخاصه بحوادث عهداحمدشاهی ربطی دارد مختصراً درذیل بنویسم :

شهزاده تیمور ، بزرگترین فرزندار شد احمد شاه درانی اند ، مورخینی که از

قبیل فریر، انگلیس، شهزاده سلیمان را بزرگترین فرزند احمدشاه گمان کرده و نوشته است، بدلائلیکه نزد ما مسلم است، باشتباه رفته اند، شهزاده تیمور، بعد از وفات احمد شاه پدر نامورش درسال ۱۱۸٦ هجری درقندهار سریر آرای افغانستان گردیدند، و درسال ۱۲۰۷ هجری درکابل جهان فانی را وداع گفته اند.

شهزاده تیمور بمناسبت اینکه اسم و شغل او در نامهٔ احمد شاه که عنوانی سلطان عثمانی است ذکر شده، وفعالیت او درسفر پنجم و ششم اعلیحضرت احمدشاه بهند، نگاشته آمده است، آوان شهزادگی ایشان نیز در پیش ما اهمیت خاصی دارد که باید بشرح مختصر آن بپردازیم.

قرار توضیحات مولف کتاب «تاریخ تیمورشاه درانی» روزگار جوانی او، به تحصیل علم و دانش، واحیاناً بحیث تکلیف وظیفهٔ ملی و بدست آوردن نبوغ و نامداری، و تامین امنیت هند وایران وخراسان بسرداری قشون فاتح پښتون وحکمرانی ولایت هرات سفری شده است.

او از همان عهد، امواج خروشان، جمنا، چناب، جهلم اباسند و هلمند را چندین مرتبه بسواری گلگون صبارفتار، ازهم دریده و بداخل وخارج مرور وعبور نموده است، تا لیاقت آنرا پیدا کند که روزی به «تیمور شاهی» نائل آید، چون اکثر کارگذاریهای او با کارنامه های پدر نامورش مخلوط وممتزج است، لذا زحمات او تحت شعاع واقع شده ومورخین زمان او از فعالیت وی کمتر ذکر می کنند.

بهر حال ... طوریکه در تاریخ تیمور شاه درانی سجل شده، میلاد شهزاده تیمور را الفنستون، مورخ انگلیس اشتباهاً درسال ۱۷٤٦ میلادی نشان داده واین با تولد تیمور شاه که در یکی ازسفرهای پدر نامورش در مازندران بسال «یکهزار وصدو پنجاه و پنج هجری» بوقوع پیوسته است: تفاوت دارد، تیمور، در هفت سالگی ازسفر خراسان بپای تخت همان عهد (قندهار) آمدند. (۱)

شهزاده تیمور درسن پانزده سالگی برای نخستین بار درسال ۱۱۷۰ هجری بمعیت پدر نامورش «احمدشاه» از قندهار بسفر هند بر آمده ودر جنگهائیکه در ارض دوابه از اباسند تا لاهور ودهلی بوقوع پیوست بر کاب شهریار احمدشاه حضور داشتند.

او در سفر ششم اعلیحضرت احمدشاه، بمعیت سردار جانخان، پوپلزائی مقدمة الجیش اردوی همایون بود درسفر اول گرچه سن شهزاده خیلی جوان و مرحلهٔ تعلیم او بوده

۱- «تاریخ تیمور شاه درانی» ص ۱۷ وحواشی آن، تالیف پښاغلی عزیز الدین وکیلی پوپلزائی.

است، اما غرض پدر نامورش از بردن شهزاده باخود، محض این بود، که با زحمات سفر آشنائی پیدا کند، وطریق معرکه آرائی واصول فداکاری را در میدانهای مردی ومردانگی عملاً بیاموزد، وآزمونها حاصل نماید.

چون رایات اردوی همایون بساحل اباسیند مواصلت نمود، با علیحضرت احمدشاه معلوم شد که ولایت پنجاب ومرکز آن لاهور، در تصرف ادینه بیگ نامی است که بقول تاریخ تیمور شاه درانی شهاب الدین عماد الملک خواهرزاده قمرالدین خان وزیرالممالك مقتول، بیوه میرمنوی متوفی را ازصوبداری لاهور عزل کرده وحکومت آنجارا به آدینه بیگ نامی داده است.

چون آدینه بیگ مقابل پیشرفت احمدشاه، بمقابله برخوست، وحیله ها انگیخت اما باوصف آن جلو احمدشاه را گرفته نتوانست، واحمدشاه جانب لاهور پیش راند وبه لاهور نزدیك شد درآنحال چون آدینه بیگ درخود توان توقف اردوی کیهان پوی پښتون راندید ازلاهور گریخت وداخل صحرای هانسی حصار گردید واحمدشاه بدون مانع لاهور را تصرف نموده با نتظامات آنجا عطف توجه فرمودند.

ازآنجا که احمدشاه ازاوضاع دسته بندی امرای دهلی وضعف حکومت کورگانی اطلاع داشت لذا لازم دید که ازلاهور بفتح دارالخلافهٔ دهلی حرکت نماید، شاه افغان ازارض راه اکثر ازامرای دهلی ذریعهٔ نامه های شاهانه مستعمل براستیمان بخود جلب کرد، ازجمله امرای بزرگ دهلی نواب نجیب الدوله، که اصلا پښتون یوسفزائی بوده، درحدود «کرنال» ازدرپذیرائی پیش آمد شرف بار یافتن حاصل کرد. کذا وقتی بموضع بسو نیست، رسیدند (بیست کروهی دهلی) عماد الملك غازی الدینخان خواهرزاده قمرالدینخان وزیر ازراه التماس عفو تقصیر، بحضور درمعسکر شاهی حاضرآمده بحضور احمد شاه باریافت وعذرش پذیرفته آمد، بعدازآن رخصت مراجعت خواست، آن هم قبول افتاد وجانب دهلی رفت. مگر عماد الملك مزبور درقصبه (نریله) واقع ده کروهی دهلی، باز باعزیزالدین محمد برادر عالمگیر شاه ثانی بن جهاندار شاه بن بهادر شاه بن عالمگیر اورنگزیب دوباره بسلام شاه افغانستان فایز آمد، واحمدشاه ابدالی روز جمعه هفتم ربیع الاول سال ۱۱۷۰ هجری بمعیت عالمگیرشاه، باشکوه تمام بدارالخلافهٔ دهلی داخل شد. ومتصل ورود با عالمگیرشاه کورگانی ملاقات کرد.

احمدشاه درانی با پسرش تیمورشاه دریندفعه مدت یکماه در دهلی توقف کردند، و در اثنای زمان صبیهٔ عزیزالدین محمد بن جهاندار شاه نوهٔ اورنگزیب (نواب گوهر نسا بیگم) را برسم ازدواج شاهانه برای شهزاده تیمور خواستگاری نموده بحباله نکاح او در آوردند.

بعد از طی مراسم بساط سرور وشادمانی واجرای مراسم عروسی ملوکانه اعلیحضرت احمد شاه بسابقهٔ دوستی و بلند همتی وعالیجنابی وحفظ احترام خاندان قدیم تیموریه، تاج و تخت مملکت دهلی را بعزیزالدین محمد بن اعلیحضرت عالمگیر ثانی تحفه وار بخشش نمود، و نظام الدوله پسر قمرالدینخان وزیرالممالك را بوزارت و نجیب الدوله را بمنصب امارت قشون دهلی مقرر و سرفراز گردانیدند (۱)

این اجرای مراسم تاج بخشی وعقد مواصلت و دوستی در بین دوخاندان بزرگ سلطنتی درسال ۱۱۷۰ هجری بشکوه تمام انصرام یافت در باز گشت از دهلی وقتی احمد شاه به لاهور مواصلت کردند، شهزاده تیمور، پسر ارشد خودرا که جوان رشید و حلیم بود بحیث حکمران مستقل لاهور (پنجاب، تته، ملتان وکشمیر) عزتقرر ارزانی داشتند، وسردار جانخان پوپلزائی را (که یکتن از جمله بزرگترین رجال صحنه حرب و تدبیر عصر بود) بحیث مستشار و پیش کار با شهزاده تیمور گذاشته رایات اردوی همایون بعدازآن ازلاهور بعزم افغانستان درحرکت آمده واز طریق کابل بدارالقرار قندهار نهضت فرمودند، مولف تاریخ خورشید جهان شیرمحمد گندپور ازحسن اداره، رفتار نیکوی تیمور شاه وطبع حلیم شهزاده تیمور، هنگام حکمرانی او در پنجاب، بعبارات مستحسن ستایش کرده تذکرداده است که لاهور درعهد حکومت شهزادهٔ افغانی به رونق خوبی نائل آمد(۲)

شورش عظیم درهند

نویسندهٔ سراج التواریخ وتاریخ سلطانی ودیگر مورخین افغان وهندی نوشته اند که بعداز عزیمت احمدشاه درانی جانب قندهار، درسال ۱۷۱۱ هجری سردار جانخان آدینه بیگ را که بقول نویسندهٔ تاریخ سلطانی ازسرداران مشهور پنجاب بود، واز خوف احمدشاه درجنگل لکی خزیده خودرا مخفی کرده بود، چون از دخل وعوائد پنجاب معلومات دیوانی داشت، بنامه و پیامی استمالت نموده بحکومت (دوابه) پنجاب نامزدش نمود.

۱ـ سراج التواریخ مجلد اول ص ۱۸ـ۱۹

۲ـ تاریخ خورشید جهان تالیف شیرمحمد گنده پور ص ۳۷

آدینه بیگ که منتظر چنین وضعی بود، بحکومت دوآبه حاضر وتحت ادارهٔ تیمورشاه شروع بکار نمود، وتا یکحدی به نظم دوآبه نیز برداخت، انفا ناً بفرمان تیمورشاه، بهلاهور دعوت شد، آدینه بیگ راجع باین دعوت اعمال سابق خود را بخاطرآورده ازترس بجای اینکه بحضورشهزاده تیمورمشرف گردد بکوهستان پنجاب گریخت (۱).

بعداز فرارآدینه بیگ شهزاده تیمور بمصلحت سردارجانخان، مرادخان قلندرزائی بوپلزائی را بحکومت دوآبه، بجای آدینه بیگ مقرر کرد. (۲)

بنابران آدینه بیگ بحس انتقام درکوهستان پنجاب مصدر شورش گردید، وبهمراهی فوجی ازمردم سکهه علیه مرادخان بردوآبه، ایلغار نمود، جنگ شدید بین طرفین درگرفت درنتیجه بلندخان نامی معاون مرادخان بقتل رسیدومرادخان بهلاهور نزد شهزاده تیمور گریخت. (۳)

بعد ازفرار حاکم دوآبه لشکر سکهه باشارهٔ آدینه بیگ تمام دوآبه بخصوص (جالندر) راغارت کردند (٤) ازآنجا که ازورود قوای شهزاده بهدوآبه آدینه بیگ مخوف بود، لذا ازسرداران مرہته که ازدکن خروج کرد ازاطراف دهلی روبسند داشتند، دعوت به پنجاب بعمل آورد تاباقوای خود بهلاهور بیایند این دعوتنامهٔ آدینه بیگ درنزدیکی شاهجهان آباد بهسرداران مرہته توصل نمود، بنابران آنهنگامه طلبان ازسند برگشته باحشر عظیم بسرهند آمدند. وعبدالصمدخان حاکم افغان سرهند را بادونفر سردار دیگر بعد ازیك جنگ شدید اسیر گرفتند. (٥)

ازجانب دیگر سردار جانخان که انبوه خصم را ازدوطرف مشاهده کرد

۱ـ تاریخ تیمورشاه درانی ص۲۲ـ۲۳ـ وسراج التواریخ جلداول ص۲۰ـ سلطان محمدراجع به آدینه بیگ نوشته است که از سرداران مهم پنجاب بود ص۱۳۲ تاریخ سلطانی.

۲ـ بعقیدهٔ مخلص این وضع اساساً سهو سیاسی بود که سردار جانخان آنرا ارتکاب نمود.

۳ـ سراج التواریخ جلد اول ص۲۱ بحواله خزانهٔ عامره وتاریخ احدی.

٤ـ سراج التواریخ جلداول ص۲۰ـ تاریخ تیمورشاه درانی ص۲۲ـ۲۳ وغیره مورخین.

چون قوای محدودی با خود داشت چنین لازم دید که شهزاده را با خود گرفته با قوای قلیل خویش از لاهور برآمده در موضع (چهار محل و زیرآباد) موقع گرفت و بدور خود سنگر افراشت، اما در نتیجه نظر بمحاکمهٔ حوادث، سردار جانخان در آنجا هم توقف نکرده از خوف اذیت رسیدن بشهزاده، شبانگاه بمعیت شهزاده تیمور بنام شبخون زدن برخصم سوار شده تا عبور از سند عنان باز نکشیدند و جلوریز پشاور آمدند.

از آنجا بعقیدهٔ مورخ سراج التواریخ و خزانهٔ عامره و تاریخ سلطانی اوضاع شورش پنجاب و تجاوز مرہټه را به لاهور بحضور اعلیحضرت احمد شاه بقندهار معروض داشتند. (۱)

ولی بتصریح «تاریخ تیمورشاه درانی» بغرض اخذ انتقام راه مراجعت را پیش گرفته در شعبان سال ۱۱۷۱ هجری از پشاور بعجله وارد کابل و از آنجا بقندهار مواصلت نمودند و حوادث را بحضور همایونی بعرض رسانیدند. (۲)

بعقیدهٔ نگارنده روایت اخیر اصح است، زیرا قرار نوشته خود مورخ سراج التواریخ در سفر ششم احمد شاه که بسال ۱۱۷۳ هجری جانب هند صورت گرفت، شهزاده تیمور، از قندهار با موکب همایون همراه بلکه مقدمة الجیش اردوی شاهی بودند.

از طرف دیگر از سال (۱۱۷۱ تا ۱۱۷۳) دوسال توقف شهزاده در انتظار ورود موکب پدر، به پشاور، بعید بنظر میرسد.

عزیمت شهزاده تیمور از قندهار جانب هند: در سنه ۷۳ هجری شهزاده تیمور با سردار جانخان بعمر ۱۸ سالگی بر کاب پدر حضور داشت، و این سفر دوم شهزاده است که بهند مینمایند ـ درین سفر مقدمة الجیش اردوی همایونی بود. و اعلیحضرت احمدشاه تصمیم گرفته بود که نظر بعرایض منورین هندی و بسرداران پښتون، این دفعه فتنه آدینه بیگ وسرداران ماجرا جوی مرہټه را باید بشمشیر حل و فصل نمایند. چنانکه مدت دوسال درهند مصروف حل و فصل عزایم بزرگ بودند، و در نتیجه فصل امور و فتح دوباره دهلی، و فتح علیه مرہټه درپانی پت حاصل نمودند، و درهمین سفر اعلیحضرت بود که بهاو، سردار کل مرہټه، و رتا وسا با و دیگر سرداران متجاوز دکنی و ابراهیم کاردی بکلی از صحنه برآمدند

۱ـ سیر المتأخرین ص۹۰۸ جلد ۳

۲ـ تاریخ تیمورشاه درانی، تالیف وکیلی.

درین سفر سردار شاه ولیخان اشرف الوزرا، وسردار جانخان، شخص شهزاده تیمور وسرداران پښتون هندی خدمات شاندار ی انجام دادند، که آنهمه فداکار یهارا تاریخ نظامی افغان تاابدفراموش کرده نمی تواند .

دراثنای این مسافرت، شخصیت ممتاز دیگری مانند نواب شجاع الدوله نیز شرف خدمت موکب شاهنشاهی را حاصل نمود، درجملهٔ قوای شجاع پښتون شمو لیت وافتخار یافت .

والحاصل درهنگامیکه اعلیحضرت احمدشاه تا اوائل سال ۱۱۷٤ هجری به تنبیه اشرار و برکندن ریشهٔ امپراطوری مربته درهند مصروفیت داشتند شهزاده تیمور که درآنوقت جوان (۱۹) ساله بودند، بخدمت پدر حاضر وبعد ازانجام آن حوادث معاً باشاه بقندهار مراجعت کردند . (۱)

تقرر شهزاده تیمور بولایت هرات : بناغلی و کیلی در تاریخ تیمور شاه درانی نوشته است :

درسال ۱۱۷٤ هجری بعد از بازگشت از هند، اعلیحضرت احمدشاه بتعمیر شهر احمدشاهی قندهار شروع کردند، درعین زمان شهزاده تیمور را که سن (۱۹) پوره کرده بودند بسمت ولایت هرات عزتقرر وافتخار بخشیدند (۲)

شهزاده حسب الارشاد ازقندهار بهرات عزیمت کرده، وازسال (۱۱۷٤ تاسال ۱۱۸۳ هجری) مطابق سال ۱۷۵۹ تا ۱۷٦۸ میلادی والی هرات بودند درعین زمان بسال ۱۱٦۸ هجری که نصرالله میرزای ایرانی درمشهد بغاوت ورزید، ودرصدد برآمد که حکومت خراسان را ازحمایهٔ تاج شاهنشاهی افغان بیرون بیاورد ، واعلان استقلال نماید، تیمورشاه، بمعیت اعلیحضرت احمدشاه که با اردوی شاهی ازقندهار، بهرات آمدند ازهرات عازم خراسان گردید، درین سفر بری شهزاده تیمور سردارجانخان ، و نصیرخان بلوچ، بادیگر سرداران افغان به تنبیه شهزادهٔ ایرانی بصوب مشهد رفتند ، ودر حدود مشهد بین فئتین جنگ عظیمی درگرفت درنتیجه قشون باغی ازمیدان گریخته درشهر مشهد تحصن گزیدند، محاصره بهشش ماه طول کشید، اخیراً نصرالله میرزا، ازدرصلح ومعذرت پیش آمد ، وشاهرخ میرزا نوهٔ نادرشاه افشار، گوهر شادبیگم، دختر خودرا بعقد نکاح تیمورشاه درآورد، علاوتاً بدادن یکفرقه ازقشون درارد وی همایون احمدشاهی

---

۱ - سیرالمتاخرین ص ۹۰۸ جلد ۳

۲- تاریخ تیمورشاه درانی ، تالیف بناغلی وکیلی .

نیز حاضر گردید، ودرین دفعه است که نصرالله میرزا اسپ مشهور خودراموسوم به (غریب) که درآنوقت مبلغ یازده هزارروپیه بها داشت بحضور اعلیحضرت احمدشاه تحفه کرد، وپذیرفته شد، مورخ مذکور می نویسد: باوصف اینکه سانحه به صلح انجام گردید اما اختیارات وآزادی حکومت شارخ میرزا محدود کرده شد، وخراسان بصورت مستحکمی تحت حمایه افغانستان قرار داده شد.(۱)

وقتی قشون شاهی ازخراسان بهرات معاودت کرد، شاهزاده تیمور کمافی-السابق والی هرات واعلیحضرت احمدشاه بقندهار نهضت بردند. ازان تاریخ به بعد شهزاده تیمور تاسال وفات اعلیحضرت احمدشاه (۱۱۸۶ هجری یعنی) از ۱۱۷۴ تا ۱۱۸۳ هجری ودوباره ازسال ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۶ ه مدت سیزده سال والی هرات بودند.

بناغلی وکیلی راجع بحیات تیمورشاه معلومات بیشتری میدهند، اما مجبوراً تذکر باید داد، اوصفحات (۱۰-۱۳-۱۴-۱۵) سراج التواریخ را مآخذ معلومات خود نشان داده است، به صفحات مذکور رجوع شد درصفحات مذکور اسم شهزاده تیمور برده نشده تنها درصفحهٔ ۱۹ سراج التواریخ همینقدر بمطالعه رسید که شهزاده (تیمور) ازحضور پدروالا گهرش بحکومت لاهور، پنجاب، ملتان، عز تقرر حاصل کرد، دیگر چیزی بنظر نرسید، چون بکتاب دیگری نیز بقید صفحه حواله نداده اند، فهمیده نشد که معلومات بناغلی وکیلی ازکدام مآخذ اقتباس شده است؟ والحاصل زمانیکه شهزاده تیمور درهرات ازوفات پدرمطلع گردید، ودریافت که باترسعی اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزایی شهزاده سلیمان برتخت پادشاهی جلوس نموده است، سخت باهم برآمد، حادثه را برملا دریك جلسه بزرگی که ازعلماء، روحانیون، وسران ملکی ونظامی هرات ترکیب وتشکیل داده بود اعلان کرد، ودرتامین حقوق ولیعهدی خویش ازعموم یاری طلب کرد-شاملین جلسه بیك آواز ازوفاداری ویاری خویش بعرض رسانیدند، سپس در مزار حضرت خواجهٔ انصاری، جمع بزرگی گردآمده شیخ میرهروی مرد روحانی آندیار، شمشیر پادشاهی را درکمر تیمورشا تعلیق نمود حاضرین بپادشاهی باوی بیعت نمودند (۲)

---

۱ - تاریخ تیمورشاه درانی ص ۳۴ - ۲۱۷ تتمة البیان تالیف سیدجمال الدین افغان ص۶۹-ومجمل التواریخ زندیه ص۱۱۵-وتاریخ سلطانی ص۱۴۱وغیره ....

فردایی آن با قوای عسکری و اعیان و سران هرات، راه قندهار پیش گرفت در حین زمان شهزاده سلیمان بمصلحت وزیر شاه ولیخان، درصدد جلب قوا وطرفداران اقدام کرد، اما چون اعیان و امرای قندهار بموجب وصیت احمدشاه درانی طرفدار پادشاهی شهزاده تیمور بودند از نزد شهزاده سلیمان پراگنده شدند و کوشش سلیمان نیز در جلب اهالی قلات و کلات بلوچستان بجائی نرسید، بخصوص زمانیکه خبر قتل وزیر شاه ولیخان خسرش از طرف شهزاده تیمور، در دشت بکوا بسلیمان رسید از شکوه سلیمانی فرود آمده و استقلال فکری خود را از دست داد. اخیراً در صدد برآمد که شخصاً بپذیرائی برادر برآمده عذر جسارت خود را از تیمور طلب کند و اطاعت خود را بعرض رساند.

بنابران سلیمان کلام مجید را در گردن حمائل نمود باستقبال برادر شتافته، در دو فرسخی قندهار شهزاده تیمور را دریافت و بروی قرآن پاك عفو جسارت خود را خواستار شد.

تیمور بمتانت پیش آمده بقرآن بوسه زد، و برادر را در کنار گرفت و باو تسلی ها داد سپس تیمور از پیش و سلیمان از عقب او بقندهار معاً وارد گردیدند (۱)

شهزاده تیمور در سال ۱۱۸۶ هجری مطابق ۱۷۷۳ میلادی بر حسب وصیت احمدشاه درانی و بیعت امراء، اعیان و خوانین قندهار و هرات و عساکر، مردو ولایت بپادشاهی افغانستان برداشته شد، و باسم (تیمور شاه درانی) براریکه سلطنت افغانستان جلوس نمود.

تیمور شاه بعد از اعلیحضرت احمد شاه درانی دومین شهنشاه افغان و افغانستان هستند که در پایتخت همان زمان (شهر احمد شاهی قندهار) بسریر پادشاهی مملکت نشستند. شکل مهر تیمور شاه مانند شکل مهر احمد شاه صراحی نما تهیه گردید در بالای مهر (الملك لله) و در متن آن بیت ذیل نقر شده است:

علم شد از عنایات الهی بعالم دولت تیمور شاهی

روی مسکوکات طلا و نقره این بیت را منقور کردند:

چرخ میارد طلا و نقره از خورشید و ماه تا زند بر چهره نقش سکهٔ تیمور شاه

باقی حوادث دورهٔ سلطنت این پادشاه از موضوع این شرح حال که بزمان شهزادگی‌های ایشان محدود است، خارج میباشد.

۱- مجمل تاریخ زند یه ص ۱۱۶

(۹) راجع بچگونگی قبایل بزرگ هندی که

در نامهٔ احمد شاهی ذکر رفته است

قبائل هندی و مرزهای بودوباش آنان در کشور پهناور هند در اساس مشخص و معلوم است برای تشریح مطالب، این عنوان و گرد آوردن مضمون مختصری از کتب کیمبرج هستری آف اندیا - مکتوبات شاه ولی الله دهلوی و تحقیقات اسا تید یونیورستی علی گد، وخطابهای تاریخی آنان - تاریخ هند جلد اول دورهٔ افغانیه - تاریخ فرشته، و تاریخ هند تالیف ت، ف دولا فوز - افغانستان تالیف ملیسون ودیگر آثاریکه در حال بدسترس است

از قبیل کتاب ریکسان پنجاب تالیف سر الچ کریفن - افغانستان تالیف باکل، تاریخ سلطانی، حیات افغانی - خورشید جهان وغیره انتخاب و اقتباس وگرد آورده ذیلا طور تعلیقی بر اثر تحریر خویش می نگارد:

اول قبیله راجپوت:

محل سکنای قبیلهٔ راجپوت بنا بر غالب سرزمین راجپوتانه در هند شمال مغربی واقع آمده است، این نام از دو جزء ترکیب شده راج بمعنی پادشاه وپوت، بمعنی پسر یااولاد پادشاه، لذا بادعای آنان راجپوت بمعنی اولاد پادشاه میباشد.

مرز سکونت قبیله راجپوت ازحدود (تته)سند تا بنگاله و بهار بطول چهل منزل واز نزدیك دهلی واکبرآباد تا گجرات واچین بیست منزل عرض دارد، این سرزمین وسیع از عهد سلاطین افغانی هند تقریباً مدت(۶۰۰ سال) در اکثر اوقات بتصرف راجه ها یا شهزادگان هندو بوده نهایتا لامر بسلاطین وامپراطوران مسلمان هندی مبلغی بنام (باج) میدادند وبس!

دوم جات: سواد اعظم قبیله جاتها در سرزمین واقع در بین دهلی واکبرآباد، بودوباش دارند.

این دو شهر، بعقیدهٔ مورخین هندی بمنزلهٔ دو حویلی سکونت امپراطوران تیموریه هند بوده است، زیرا امپراطور گاهی در اکبرآباد می زیست تا شکوه او برقوم راجپوت افتاده در اداره آنها موثر باشد، وگاهی در شهر دهلی می بود تا بر سرهند واطراف آن ومواضع سکونت جاتها مستولی و دیدبان باشد.

زارعین اراضی واقع در بین دهلی و اکبر آباد، از قوم جات بوده و سلاطین مقتدر کورگانی بالای دهاقین این طائفه بعضی قیودی گذاشته بودند از قبیل اینکه اسلحه باخود نگردانند - قلعه ها آباد نکنند، حتی با مر شاه جهان بر اسپها نیز سوار نشوند - اما زمانیکه عالمگیر اورنگزیب بفتح بیجاپور، و حیدرآباد مصروف بود، جاتها از فرصت استفاده نموده خودرا مسلح گردانیدند، و بنام حفاظت خود قلعه ها نیز آباد نمودند.

چون مسلح شدند و حصارها نیز ساختند، براه زنی و شرارتها آغاز نمودند. اورنگزیب بسر کوبی آنها فوج فرستاد، اما راجه گان راجپوت ها مانع شده با سردار اردوی امپراطوری پرخاش کردند، بالاخر چون خود اورنگزیب بحوادث دکن سخت مصروف بود، سخن مصالحه بمیان آمد، در نتیجه باندك تنزل جاتها، قوای امپراطوری از سر کوبی جاتها منصرف گردیدند.

در عهد محمد فرخ سیر، جاتها علیه حکومت کورگانی اسلحه گرفتند، بنا بران قطب الملك که وزیر بود، برای تنبیه جاتهای متمرد یکدسته فوج قوی اعزام نمود، ولی بعد از يك سلسله زدو خوردها، وخونریزیها، چورامن رئیس قبیله جاتها بمصالحه مجبور شده خودرا بحکومت تسلیم کرد، او را نزد امپراطور آوردند، از حضور شاه بتصریح شاه ولی الله دهلوی در مکتوب دوم سیاسی خود، بدون ملاحظه مصلحت عامه عفوه گردید.

بعد از چورامن، وقتی سورجمل جات ابن عم اول الذکر بریاست جاتها تعیین شد، نامبرده نظر بسلف خود یکقدم جلوتر گذاشته وطریق فساد پیش گرفت، وشهر (بیانه) را که مرکز ووطن هفتصد سالـۀ مسلمانان بود قهراً تصرف کرد ومسلمانان را ازان شهر بخواری وجبر اخراج کردند - بالمقابل شاهان کورگانی بسبب نفاق امرای دربار شاهی به تنبیه سورجمل جات بموقع لازم اقدام نکردند، بلکه اوضاع چنین بود، اگر شاه یاکدام سردار نظامی قوای مغل، قصد سرکوبی سورجمل جات را می نمود، یا بدفع فتنۀ رئیس جاتها می پرداخت، امرای دیگر بنا برغرض از باغی طرفداری میکردند، تا اینکه صفدر جنگ یکی از امرای مقتدر حکومت تیموریه هند با سورجمل جات اتحاد بسته با قوای خودشان بردهلی حمله نموده رعایای شهر کهن دهلی را غارت کردند - شهزادۀ کورگانی دروازه های شهر جدید دهلی را بروی خود و پدر خود بسته، علیه حمله آوران جنگ توپخانه را سر دادند - این زدو خورد مدت دوماه دوام کرد، بالاخر صفدر جنگ وسورجمل جات بصلح حاضر شدند، چون فوج امپراطوری

شهزادهٔ از جنگ خسته شده بودند، باباغی صلح کردند، اما بعدازهمان مصالحه اقتدار سورجمل جات وقوم او بیشتر شده، بتوضیح مولف کتاب لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علی گد، ازدوکروهی دهلی گرفته تاانتهای اکبرآباد طولا، وازسرحد میوات تا فیروز آباد وشکوه آباد عرضاً بتصرف سورجمل وجاتها در آمد.

او بامسلمانان اینحدود رویهٔ شدیدی را شعار خودساخته ازطرف دربار دهلی تعرض علیه او بعمل نیامد.

مردم هند مثل میزنند: «حکومت شاه عالم از دهلی تا پالم» موضع اخیرالذکر بفاصله دوکروهی دهلی واقع آمده است.

درعین زمان سعادت علیخان صوبدار (اوده) وبعد ازو داماد ش صفدر جنگ مذکور ایالت (اوده) راتصرف مالکانه نموده بحکومت مرکزی دهلی ازمالیات آنصوبه چیزی نمیدادند.

ازطرف دیگر سورجمل جات اززارعین هندو ومسلمان بنام چوتهه (چهاریك) محصولات اراضی را مالیه میگرفتند - این مطلب را شاه ولی الله در نامهٔ دوم خود برای اعلیحضرت احمد شاه درانی وضاحت داده است،

سوم قبیله سکهه: این قبیله نیز از طوائف هندی میباشند سکهها در پنجاب و شعب کوهستان سوالك (از شعب همالیا) متوطن هستند - جمعیت قبیله سکهها قرار احصائیه زمان قبل از تقسیم هندو پاکستان در جغرافیای سیاسی هند، از شش تا هفت ملیون نفر بالغ میشود، وبطوریکه تعداد نفوس سکهه نظر بدیگر قبیله های هندی ازقبیل راجپوت وجاتها کمتر است اما ادعای سکهها ازهیچ قبیلهٔ بزرگ هنود، کمی ندارد.

سکهها هر فرصتیکه قبائل راجپوت، جات یا مرهته درهندوستان بنای سرکشی میگذاردند - اینها برعلاقه جات دوآبه، جالندر، و پنجاب بدست اندازی شروع نموده زارعین را غارت می کردند.

قبیلهٔ سکهه با وصف اینکه درتعداد نفوس از قبیلهٔ راجپوت بعدرجات کمتر است اما در دلاوری و شمشیر ازقوم راجپوت، کمتر پا نمی گذارند.

در قرن (۱۷ - و۱۸ و ۱۹) میلادی سکهها یك سلسله نهضتها نمودند، ودر پنجاب بسرداری رنجیت سنگهه وجانشینان او حکومتی تشکیل دادند، چنانکه پنجاب، ملتان وبعضی حصص دیگر هندرا تحت سیطرهٔ خود، درآورده چندی برای همسایگان خود، دردسری ایجاد نمودند، تاگورنمنت انگلیسی هند، با قتدار سکهه خاتمه داد.

چهارم قبیلهٔ مریته: قوم مریته درهند جنوبی بعلاقه (مها راشتر) تا انتهای دکن سکونت گزیده اند.

از سلاطین مسلمان وافغان هندی سلطان علاءالدین بطرف هند جنوبی متوجه گردیده بسوقیات نظامی پرداخت گرچه مریته در عهد سلطان فیروز شاه و سلطان جلال الدین عم علاءالدین فتح گردیده بود، اما سلطان علاءالدین بشکل مستحکمتری برمریته حکومت کرده وخزاین راجه گان مریته را ضبط نمود.

چون از کوه بندهاچل، تاراس کماری آخرین نقطهٔ هند جنوبی یك قوت مقتدر هند وآباد است بنابران تسخیر وتنبیه سرکشان این سرزمین وسیع برای شاهان دهلی کار آسانی نبوده است.

سلطان علاءالدین بعد از طرد حمله آوران مغولهای چنگیزی در ربع اول ودوم قرن هفتم هجری بزرگترین جنرال خودرا (ملك کافورنام) با فوج گرانی برای فتح هند جنوبی مقرر واعزام نمود، گرچه دیو گده ومهاراشتر، درعهد سلطان جلال الدین خلجی فتح شده بود، اما در عهد سلطان علاءالدین، راجه رام دیو، والی دیو گده از تادیهٔ خراج سرباززد، وبجنگ اردوی سلطانی مانند علاءالدین تهیه گرفت، لذا ملك کافور با اردوی سلطانی ازطریق (مالوه) به ایالت دیو گده تعرض نمود، وبه پیشرفت خود ادامه داد - بالمقابل راجه رام دیو بدفاع پرداخت اما در اثر محاربات منظم قشون شاهی رام دیو عقب نشسته، بتادیهٔ پس وپیش خراج کشور خود، وتاوان جنگ با ملك کافور صلح کرد، وخود راجه با پسران خود بمعیت جنرال فاتح بدهلی آمد، وبا سلطان علاءالدین بدادن میثاق فرمانبرداری در آینده اطمنان داده ازحضور سلطان علاءالدین بعفو وبخطاب (رای رایان) سرافراز گردیده بصوبداری دیوگده، نیز ابقا شد. (۱)

سلطان علاءالدین دراثر حسن انتظام وتشکیل سه صد هزار نیروی منظم نظامی درعهد سلطنت خویش اخیراً، مهاراشتر، ودیگر اطراف دکن را فتح نمود، دران سرزمین بعید امنیت تامه را تامین کرد.

بنابران است که مولف تاریخ هند اسلامی عهد افغانیه جلد اول، سلطان محمود زابلی را فاتح هند شمالی، وسلطان علاءالدین افغان را فاتح هندوستان جنوبی خوانده است. (۲)

۱- کتاب لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علی گد ص۴۷-۴۸

۲- تاریخ اسلامی هند عهد افغانیه جلد اول- صفحه (۴۰۳- ۴۰٤)

در قرون ما بعد قبیلهٔ مریته بزمان ملوك ما بعد از هر حیث اهمیت پیدا کرد ،
ودر عهد سلاطین متاخر کورگانی از اقصای دکن برخاسته با اردوی گرانی
بغرض تشکیل امپراطوری مریته برهند شمالی ریختند و اکثر ایالات آن مملکت را
احاطه واشغال نمودند، باین منظور مولف کتاب « K-Histry of India »
خروج مریته را بنام امپراطوری مریته خوانده است «Rise of the morata empire"
شاه ناتوان مغولی دهلی از ضعف اداره وسیاست صوبهٔ « گجرات » را نیز
بمریته داد ، باین حیث نفوذ این قبیله ور ایان مقتدر آن در اکثر ایالات
هندوستان بخش شد، مریته از زارعین مسلمان وهندو بنام چوتهـ (چهاریك) محصول
زمین ما لیه میگرفتند ، علاوتاً طوریکه قبلا نوشتیم از قتل، چور و تاراج رعایای
بیدفاع هندی نیز خودداری نمیکردند (۱)
ر ایان مریته درظاهر دهلی واطراف قریب آنرا بنام مروت با شاهان
کورگانی هند، وبخشی از دکن را از قبیل برهان پور، اورنگ آباد و بیجا پور
را بسبب مرافقت انگلیس ها، باولاد نظام الملك گذاشته براطراف و نواحی این
مواضع نیز سلطهٔ مطلقه خودرا قایم کردند .
بنا بر همین علل بود که شیخ الاسلام هند شاه ولی الله دهلوی ودیگر منورین
مسلمان هند وبعضی ازراجه های هند ونیز برای نجات هندوستان از سیطرهٔ
مریته بحضور اعلیحضرت احمد شاه درانی عرایض دعوت ارسال کردند،
واعلیحضرت موصوف نیز بملاحظه اشتراك مقدرات جمعیت هشت میلیونی پښتونهای
اطراف سیند یا هند بهاوجهاد با کفار متجاوز و متجاسر دعوت منورین هندی را
اجابت نمود با اردوی نسبتاً گرانی بهندوستان مسافرت نمودند ، و فتنه مریته
را که شاه ولی الله آنرا درنامهٔ خود اعظم فتنه ها خوانده برای همیشه استیصال
نمود گویا نگذاشت مجری تاریخ هند ذریعهٔ فساد قوم خود خواهی مانند مریته
بسمت نا معلومی تغییر وتحول نماید.
در ینجا لازم آمد ازابتدای تاسیس امپراطوری مغولیهٔ هند، ماجراجوئی
قوم مریته رامرور نموده، واز برخی حوادث آن یادآوری نمائیم تاموضوع
قدری روشن تر عرض اندام کند.
مریته: مریته از اقوامی اند که از آغاز تشکیل امپراطوری کورگانی هند،
دردکن می زیستند، واز بدو تبارز خویش دسته های ماجراجو و بیباکی بشمار

۱- کیمبرج هستری آف اندیا ص۴۰۶-۴۴۹ (۱۷۶۱-۱۷۰۷)

میرفتند، چیزیکه تاریخ هند را از نقطهٔ نگاه قبیله مریته بموضوع علاقمند میگرداند، کشمکش‌ها و زد و خورد ها و یکسلسله گیرو دارهائی است که درطول تاریخ کورگانی هند، از جانب رایان مریته ایجاد گردیده بود، و اخیراً پس از وفات اورنگزیب، نهضت مریته شکل تاسیس یك امپراطوری را بنام مریته در مقابل شاهان کورگانی بوجود آوردند، تا اینکه دامن این فتنه از جانب اعلیحضرت احمدشاه ابدالی، از صحنه پهن آورهند قهراً برچیده شد.

درعهد امپراطوری جهانگیر شخصی بنام ملك عنبر (امبر) (۱) در دکن برخلاف امپراطور قیام کرد.

ملك عنبر بغرض حصول موفقیت علیه امپراطور هند قوم مریته را که یك نیروی غیر منظم داشته و ماجراجو و بی باکی بودند، درعسکر خود استخدام نمود، و بمحاربات غیر منظم و گوریلائی برخلاف قوای امپراطوری ادامه داد ـ قبیله مریته طوریکه مورخین انگلیس عقیده دارند (۲) درمواضعیکه استخدام شده سکنا گزیده بتدریج نیرو گرفتند.

درسال ۱۶۱۱ میلادی مریته بنفع ملك عنبر بقشون مان‌سنگه سردار قشون مغل صدماتی وارد آوردند.

درسال ۱۶۲۹ میلادی شاه جهان خود بدکن رفت، و بسال ما بعد آن خواست احمدنگر، گجرات و کولگنده را نیز به امپراطوری دهلی ضمیمه سازد و درعین زمان مریته ها را بکلی ازمیان بردارد.

درآن هنگام، سردار ورهنمای قوم مریته جادورای نام داشت که در ابتدا به شاهنشاه مغل اطاعت داشت ولی متعاقباً سر از اطاعت شاهجهان باز زده به پادشاه احمد نگر متحد گردید، و مومی الیه بالاخر او را بکشت. (۳)

بعد شاجی بهونسل (Shahjibhansle) داماد، جادورای با طائفهٔ خویش درخدمت شاهجهان داخل شد. ولی دیری نگذشت که از خدمت شاهجهان برگشته با حکومت بیجاپور، متحد شد، وعلیه امپراطوری مغولیه بطرفداری عمال «دولت آباد» نیزاقداماتی نمود، سپس شاهجی بهونسل مذکور با حکومت بیجاپور مخالفت ورزیده بدان باعث دوباره بخدمت امپراطور پیوست، و همدران عهد،

---

(۱) ملك عنبر از اولاد همان عربها بود که در زمان قدیم برای تجارت بهند آمده در دکن توطن گزیدند واصلاً عرب هندی دکن بود. (۲) کیمبرج هستری آف اندیا مجلد ٤ ص ۱۵۹ ـ (۳) ـ کیمبرج هستری آف اندیا جلد ٤ ص ۱۸٤

زمان شاهجهان مریته بردونه و کونکال نیز دست یافتند، و پس از چندی شاهجهان مجبور شد، برای جلوگیری از نیرو، و پیشرفت مریته ها بقوه متشبث گردد .

در اثنای سال ۱۶۳۶ میلادی که وضعیت قبائل مریته جدی تر گردید امپراطور یك قوه را بسردار خان زمان برای اشغال مرزهای جنوب و جنوب شرقی احمد نگر، که بقبضهٔ شاجی بود اعزام نمود .

دستهٔ دیگری را تحت قوماندهٔ شایسته خان جانب علاقهٔ های شمال وغرب احمد نگر سوق داد ازین دو نفر شایسته خان درحرکات خود موفق گردید، ولی خانزمان خان باشاجی طرف و اقع شده اخیر الذکر را بطرف پرنده (Parenda)) کشید تا با قوای بیجاپور ملحق شود .

خانزمان شاجی را تعقیب کرد اما همین که شاجی بهیما (Bhima) عبور نموده بحدود بیجاپور رسید بخانزمان امر داده شد که از تعقیب خصم منصرف شود باین صورت سردار قوای مغولی متوقف گردید .

ولی در ثانی نظر به دستوری که حاصل کرد کولهاپور Kalhapur را اشغال نمود، مقامات میراج «"Miraj"» وریباك "Raybaq" را غارت کرد .

درمابعد قوای مغولیه توانست باهمدستی قوای بیجاپور، شاجی را مجبور به تسلیم نماید، و نامبرده حاضر شد، بخدمت بیجاپور آید، امانامبرده بعداز چندی قدرت یافته واقطاعی درکارماتیك Carmatic، حاصل کند ودر آنجا حکومت کوچکی تاسیس کرد .

دراثنای زمان شیواجی پسر شاجی که پسانتر در قبائل خود اقتدار، زیادی حاصل کرد، وقدرتی باهم رسانده وروز بروز درقبائل مریته به نفوذ خود افزود .

درینوقت حکمران بخاپور عادل شاه شاجی را بجرم پسرش گرفتار نمود، اما بعداز چندی اورا دوباره رها کرد تا اینکه در جنوری ۱۶۶٤ میلادی فوت کرد . (۱)

پس از شمولیت شاجی درخدمت بیجاپور ، تا چند سال دیگر خطرات مریته درمورد امپراطوری مغول موقةً متوقف گردید - اما همینکه اورنگزیب گولکنده وبیجاپور را اشغال کرد ،شیواجی Shivaji' پسر شاجی در راس قبائل مریته مقابل امپراطوری اورنگزیب قدعلم کرد، وصدمات مهمی بقوای امپراطوری رسانید . شیواجی بدواً خدمت خود را به اورنگزیب وانمود کرد، اما جواب درستی نیافت . وهنگامیکه اورنگزیب مصروف فتوحات خود بود ،دفعةً شیواجی بصورت

---

(۱) کیمبرج هسٹری آف اندیا جلد ٤ ص ۲۷۳

ناگهانی، برجونر (Junner) ودرغرب احمد نگر برخاك امپراطوری مغول به تجاوز آغاز کرد.

اورنگزیب که ازنتیجهٔ تماس باپدرش شاجی از پیش باین خطر ملتفت بود درهردفعه مقابل شیواجی، تدابیر لازمی گرفت-شاهجی پایگاه کوچك خودرا در(پونه) به پسرش شیواجی گذاشت، ولی شیواجی درسن بیستسالگی (تولد۱۶۲۷ میلادی) راساً ادارهٔ قبائل مربته رابردوش گرفت، وروز بروز براقتدارخودافزود اولین تصادم شیواجی بانیروی امپراطوری مغول، طوریکه قبلاً ذکر رفت درسال ۱۶۵۷ میلادی صورت گرفت-پسانتر شیواجی کالیان وبیوانندیرااشغال نموده حوزهٔ اقتدارخودرا تاماهد Mahad وسعت داد.

در۱۶۵۹ میلادی کونکان Kunkan جنوبی را بدست آورد، اورنگزیب

درسال ۱۶۶۵م، جیسنگ را به تنبیه شیواجی بدکن فرستاد، درنتیجه شیواجی مجبور شد بعض ازقلاع متصرفهٔ خودرا بهامپراطور گذاشته بصورت موقت مطیع شود باین وسیله شیواجی بدربار مغول چندی سربرد، ولی درسال ۱۶۶۶ میلادی ازآگره گریخته دوباره به پایگاه خود آمد، برای سه سال دیگرحرکتی نکرد، امادرسال ۱۶۷۰ میلادی باز علم مخالفت افراشته قلاع از دست رفتهٔ خودرا ازعمال امپراطوری دوباره اشغال ودرردکن، مقامات مربوط امپراطوری مغول راغارت کرد، وبرباکلان Baglan خاندیش Khandesh وبرار Berar حمله نمود، در بعض جاها افسران مغولی رامغلوب نموده چنانکه دلیر خان ومحبت خان بهمین سلسله دربرابر اومغلوب شدند-وبهادر خان نیز موفق نشد باوی طرف واقع شده پنجه نرم کند.

(۷۵-۱۶۷۳م) این تاریخ نقطهٔ ارتفاع اقتدار شیواجی راتشکیل میدهد.

باین حیث محاربا تیکه ازطرف افسران امپراطوری ازسال ۱۶۷۲ تا۱۶۷۸ میلادی باشیراجی بعمل آمد نتیجهٔ درستی نداد بلکه در طول همین مدت شیواجی درمدراس ومیسور برخلاف امپراتور فتوحاتی نمود، وبه تعقیب آن دکن رانیز غارت کرد، ولی درمیان جالنا Jalna واورنگ آباد در مقام ران Ran مست خان جنرال امپراطوری او را احاطه نموده تلفات مهمی بر شیواجی تحمیل نمود.

شیواجی ازان معرکه بصورت پنهانی فرار نمود وبا ثرخستگی های زیادیکه ناشی از همین سختی ها بود مریض شد و درسال ۱۶۸۰ میلادی وفات کرد.

پس از شیواجی پسرش شمبوجی در دکن سر اقتدار آمد و به تحت ادارهٔ او قبائل مریته همه ساله بغارت وقزاقی نواحی مختلف امپراطوری مغول می پرداختند، اما این فتنه قبائل مریته درسال ۱۶۸٤ میلادی باقتل شمبو جی و گرفتاری سر ان مریته برای چندی خاموش گردید واورنگزیب بصورت قطع بردکن قبضه کرد.
پسر خورد سال شمبو جی موسوم به شاهو(Shahu) در دربار امپراطور بسر می برد، ولی در میان قبائل مریته برادر شمبو جی را جارام(Raga ram) اقتدار را بدست گرفت و در سال ۱۶۷۹ میلادی در گنگی (Gengee) مرکزیت یافت ودرچنین وقتی سرداران مریته روی کار آمده دردسری برای امپراطوری مغول فراهم می آوردند. گنگی دو دفعه ازطرف قوای امپراطوری درمحاصره کشیده شد تا بالاخره درسال ۱۶۹۸ میلادی را جارام از آنجا بر آمد وقلعه گنگی بدست لشکریان امپراطوری افتاد، ولی همین موضوع همینقدر نتیجه بخشید که جنگ مریته بیك جای دیگری انتقال نمود. درطول مدت اینواقعات سرداران دیگر مریته بنام سانتا (Santa) و داهان (Dahan) درهند مغربی بدهشت افگنی مصروف بودند، وبرخی ازسرداران مغول را شکست داده اموال زیادی بدست آوردند اما پسانتر خانه جنگی های چندی باعث ضعف دولت آنها شده دانا(Dhana) بارا جارام متحد شده چندبار باسانتا جنگید تااینکه سانتا درسال ۱۶۹۷ کشته شد، وراجارام نیزدر ۱۷۰۰ میلادی بمرد، دو پسرش شمبوجی دوم، شیوا جی سوم نامزد سرداری شدند و بالاخر تارابهائی(Tara Bai) مادر شیوا جی سوم توانست پسر خود را جانشین پدر بسازد، درپایان سلطنت اورنگزیب، سال ۱۷۰۵ میلادی مریته ها بردکن و بخشی از هندمرکزی بکلی دست یافته وبرای ادارهٔ این خاکها تشکیلات منظمی رویکار آوردند ودرچنین وقتی لشکریان مغول تنها بمدافعه می پرداختند. تکتیك جنگ مریته درین عصر مانند سابق بقسم چپاول وغارتگری نبوده بلکه بااعتماد کامل بهرسو تاخت وتاز میکردند وتقریباً مانند لشکر امپراطوری دارای دسته های تفنگدار وفیل های جنگی و توپخانه بوده اند.(۱)
پس از مرگ اورنگزیب در سال ۱۷۰۷ میلادی پسرشمبوجی موسوم بشاهو که بدربار امپراطور بسر می برد، بوطن خود برگشته و بحیث راجای مریته درسال ۱۷۰۸ تاجپوشی کرد ودرطول امپراطوری بهادرشاه، گماشتگان

---

(۱) کیمبرج هستری آف اندیا ص۳۰۱ جلد ٤

شاهو باز هم در قلمرو امپراطوری فتنه های برپا میکردند، در سال ۱۷۲۶ مریته ها از طرف قشون مغول در گجرات مغلوب شده آنجا را تخلیه کردند، ولی درسال ۱۷۳۱ میلادی دوباره تحت اداره باجی راو (Bagi Rao) سردار مریته برگجرات حمله نموده دران داخل شدند، ودرسال ۱۷۳۷ قبائلی ازمریته بداخل (مالوه) (Malva) راه یافته آنرا غارت کردند، و محمد شاه گورگانی مجبور شد، باجی راو را حکمران مالوه بشناسد، باجی راو که مقام پیشوا را (یك چوکی اداری مریته ومعاون نزدیك راجای مریته) احراز داشته ودرسال ۱۷٤۰ مرد.

پس ازوی ادارهٔ قبائل مریته ضعیف شده ومغولها کمی قوت پیدا کردند، شاهو، راجای مریته هم مرد آرامی بودولی دربنوقت یك عده سرداران مریته بهرطرف سراقتدار آمدند، وازآنجمله ملهار راو هولکر (Malhar Raoholker) ادارهٔ حکومت را ازماهشوار (Maheshwar) بر خاکهای که تامدت زیادی اولاد آن بران حکومت میکردند، بدست گرفت، وحکومت گاند (Gand) بدست راکوجی بهوسل (Raghagi Bhosle) افتاد، و نامبرده در سال ۱۷٤۲ ذریعه یکدسته قوای اعزامی بنگال را نیز ازمتصرفات امپراطوری مغول بدست آورد.

شاهو (Shahu) در سال ۱۷٤۹ مرد، وپس از مرگ او اقتداررا جه گان مریته کمترشده رفت، وهمهٔ آنها بازیچهٔ دست پیشوا، که تمام امورراآزادانه خود اجرا میکرد، قرار گرفتند - پس از شاهو، رام راجا که او را به پسر بودن شاهو منسوب میکردند، به راجه گی رسید، در سال ۱۷۷۷ بمرد.

پس از وی پسر خوانده اش موسوم به شاهوی کوچك، راجهٔ مریته شد و تا سال ۱۸۱۰ بالای قبائل خودحکمرانی میکرد.

در طول این زد و خورد سرداران مریته، نادر شاه افشار، درسال ۱۷٤۷ وبعقیده مدون کتاب کیمبرج هستری آف اندیا، احمد شاه درانی با لیسی اشغال وتخریب قوای مخالف آئین اسلام را در هند پیش گرفت، اودر سال ۱۷٤۸ و ۱۷٤۹ مسافرتهای به پنجاب نمود.

در سال ۱۷۵۱ صفدر جنگ نواب اوده (Oudh) ملهار راو هولکررا ازمالوه، و جی سندهیا (Jay-Sindia) راازنارنول (Narnal) و سورجمل جات را (SaraJ mal) به کومك خود خواست تا در مقابل

افغانهای بنگښ که اوده را اشغال واله آباد ولکهنو را تاراج نموده بودند، تقویه نمایند.

اردوی مریټه افغانها را، از روهیلکند (Rohil khand) در سال ۱۷۵۱، اخراج نمودند، ودر پاداش این خدمت نصف قلمرو بنگښ را حاصل کردند، وآنرا تافتح پانی پت، در ۱۷۶۱ محافظه نمودند. این نخستین تجاوز مریټه بود که بخاکهای ماورای جمنا، نمودند.

در سال ۱۷۵۲، احمد شاه درانی برای مریتهٔ سوم به پنجاب مسافرت نمود، به تعقیب آن خانه جنگیهائی درداخل دهلی، مرکز امپراطوری مغول بعمل آمد که ملهار راو هولگر دران سهم داشت و در نتیجه آن عالمگیر ثانی روی کار آمد، ولی سهم مریته باز هم دروا قعات دهلی موجود بود، در نتیجه جی سینه هیا کشته شد، در اکتوبر، سال ۱۷۵۶، احمد شاه باز به پنجاب آمد و در ماه جنوری سال آینده آن بدهلی داخل شد، وآنرا فتح نمود.

دوماه بعد شهر مترا (Mattra) را فتح کرد، احمد شاه نجیب خان را در دهلی، وتیمور شاه پسر خودرا در لاهور گذاشته بوطن مراجعت کرد. ولی بمجرد عزیمت اعلیحضرت احمد شاه، غازی الدین باز از مریتـه ها استمداد جست و در سال ۱۷۵۸ لشکری از مریته بسرداری، راگونات راو (Raghunath Rao) پنجاب را جسورانه اشغال نموده، وتیمور شاه را ازلاهور کشیدند. قدرت مریته درین هنگام درعروج بود وسرحدات اشغال آنها در شمال تاسند، وکوهای همالیه، وسعت یافته بود ودرجنوب تقریباً تااقصای هند میرسید.

سرزمین های که درهند تحت سیطرهٔ مریته در آمده بود. اهالی آن مجبور بودند برای مریته خراج یاچوته بدهند ودر ینوقت تمام اقتدار مریته در دست پیشوا، در آمده راجای آن محض بازیچهٔ دستاو قرار داشت (۱) مسلمانان وسکها از مریته نفرت دارند، لذا اردوی ابدالی احمد شاه، اسباب اضمحلال مریته را فراهم آورد (این بعقیدهٔ مورخ انگلیس است).

درسال ۱۷۵۸ اردوی مریته ازلاهور مراجعت کرد، صرف درتحت ادارهٔ سبوجی سندهیا (Sabaji Sindia) ساخلوئی ازخود درلاهور گذاشتند.

احمدشاه ابدالی که ازتجاوزات واقدمات اخیر مریته نهایت غضبناک بود بیک سوق الجیشی بزرگ اقدام کرد ودر سال ۱۷۵۹ ازسند عبور نمود، سبوجی

۱- کیمبرج هستری آف اندیا مجلد ٤ ص ٤١٦ بحواله الفنستون.

سندهیا، را از لاهور پیش انداخته تا به دهلی تعقیب نمود، و کشته شدن غازی الدین (۱) سبب شد که حرکات خود را بسرعت دوام بدهد.

احمد شاه درانی درماه جنوری سال ۱۷۶۰ در موضع ده میلی شمال دهلی نیروی بزرگ مریته را مغلوب و داتاجی سندهیا را بقتل رسانید.

جنکوجی سندهیا (Jankoji Sindia) ابن عم بالاجی با بقیه قوا به را جپوتانه گریخت تا در آنجا با ملهار راوهو لکر متحد شود، ولی بتاریخ چهارم مارچ سال ۱۷۶۰ یکی از جنرالهای اردوی احمدشاه، سردار جانخان پس از یك حرکت سریع درجوار سکندره، با هولکر روبرو شده ودر یك محاربه کوتاه ضربهٔ سختی بر قدرت مریته وارد آورد. (۲)

(۱۰) درموضوع سفرششم احمدشاه بهند وحوادث آندیار

درنامه فرخندهٔ خویش اعلیحضرت احمد شاه چنین نوشته اند:

خبر رسید که کفار یعنی (مریته) باافواج بیکران بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد که پایتخت هندوستان است آمده اند ومسلمانان راازگاوکشی وبانگ نماز باز داشته وانواع اذیت واضرار میرسانند.. الخ درینجالازم می آید، راجع بهمان علل واسبابیکه به جهة آن احمد شاه به تهیهٔ سفر بری نسبهٔ مهم قشونی برای دفعه ششم جانب هند، اقدام کرده اند، یك تبصرهٔ مختصری تحت عنوان بالانگاشته آید تا بواعث سفر بری بزرگتر از بیشتر اعلیحضرت آشکار گردد- وهم بدفع بعضی ازهمان اعتراضات برخی از مورخین بیگانه ومغرض ضمناً جواب گفته آید که ازبی خبری یااسباب دیگر، حرکات اعلیحضرت احمدشاه را نوعی ازتعبیرات خلاف واقع کرده اند ویامی نمایند -اینك درین موضوع بتوضیح مطلب پرداخته آمده است:

مؤرخین بیگانه را رویهمرفته عقیده برین است که احمدشاه ابدالی قبل ازجلوس براریکهٔ پادشاهی افغانستان چندین دفعه بکشور هند مسافرت کرده واز اوضاع هند مخصوصاً بعد ازحملهٔ «نادرشاه افشار» اطلاعات کافی داشته ومیدانست که دراثر بی اعتنائی حکومت مرکزی دهلی ورقابت امرا؛ دولت

---

۱ - غازی الدین مورخ انگلیس شاید مراد از (عزیز الدین) شاه کورگانی باشد، نه غازی الدین پسروزیردهلی، زیرا شاه کورگانی کشته شد، نه غازی الدین مدکور (۲)- کیمبرج هستری آف اندیا جلد ٤ ص ٤١٩

کورگانی که بنا بر غالب خلاف منافع عامه بساز شهادست میزنند ،چه نتائجی بحال توده و ادارهٔ مرکزی بار آورده ومیآرد؟و تجزیه طلبی را چه گان طوائف مریټه ،جات ،راجپوت وسکهـ ازچه قبیل ؟ و راجع بسلب اقتدار حکومت کورگانی هند ، ذریعهٔ راه انداختن چنین اوضاع چه رولی در آنمورد بازی میکنند ؟؟؟

بهرحال وقتی اعلیحضرت احمد شاه درانی، بسریرسلطنت افغانستان متمکن شدند، بتکرار به سمع شاهانه رسانیدند که درجوار افغانستان بمملکت پهن آورهند مغولیه امرای جاه طلب از داخل رژیم پادشاهی هندوستان، وروسای طوائف الملوکی از ضعف اداره شاه وامرای حکومت کورگانی استفادهٔ سوء نموده علاوه بر وسعت تشکیلات ایالتی وغصب اراضی و مربوطات یکدیگر، بهر گونه غارتگری حتی خونریزی دست میزنند۔اوضاع داخلی آنمملکت همسایه وهمدین وهم نژاد افغانستان روز بروز ازبد بدتر شده میرود ــ و بقسمیکه مورخین اروپائی نیز آن اوضاع را تائید نموده حتی در کتاب کیمبرج هستری آف اندیا ، آن حوادث را بنام امپراطوری مریټه : Rise of the Maratho Empire ضبط کرده اند(۱) که دراثر آن قبائل بزرگ ومهم پښتون از قبیل روهیله ــخټك، درانی، غلجائی، یوسف زائی، مهمند، غورغشتی ، گنده پور، لودی، بنوڅی وغیره (تقریباً ده ملیون نفوس) نیز با خطر استعمار اجنبی مواجه وآتش فتنه بمرزهای پښتون نشین نزدیك و نزد یکتر شده میرود.....دراینجا چند سطری ازفجائع مریټه علیه مردمان بیدفاع هندی، بیمورد نبوده ذیلاً تذکرداده آمد :

مریټه، بعد از اشغال صوبه «مالوه» (قرار تحریر منوربن هندی) که از حیث آبادی وکثرت محصولات زراعتی درتمام هند مقام بلندیدارد ،بحرص وغرور خود افزوده با نواع ظلم و تجاوزات خود اقدام میکنند ، و خود مورخین گویند : (مریټه نیتی دارند که بهرجا دست یابند، وجوه معاش تمام خلق خدا را جانب خود می کشند ، زمین داری مقصد می ، و عمل پټوار گری را هم باقدمین نگذاشته اساس کارداران اصلی را از بیخ و بن ــ بر کندند، و بنیاد دخل وملکیت خود را قایم مینمایند وعلاوه بر مولف

1- The Cambrige History of India-IV-P: ۳۹۶ (۱۷۰۷-۱۷۶۱)

۲ــسیرالمتاخرین طباطبائی ص۱٦۵ــ لکچرشعبهٔ تاریخ یونیورستی علی گد۱٦۷

3- Fall of the Mughol Empire-Vol I, P: 87

سیر المتاخرین که همیشه از ظلم مریټه مینالد گنگارام شاعر مشهور بنگال می نویسد:

«مریټه از قصبات بردهات و مردم آن می تازند، برخی را چشم می کشند، وعدهٔ را گوش وبینی ودستها می برند بخانه ها آتش میزنند، بعضی از رعایا را قتل میکنند، وزنان خوشگل را با خود بسته کرده بزور می برند، وبا آنها.. می نمایند، ازین رویهٔ ناروای آنان زنان شریف (از بربادی عصمت اوشان) فریاد می کشند، چور وغارت (مریټه) که بهر طرف جاری است. (۱)

از مورخین پرتگالی نیز اعمال چشم کشیدن گوش و بینی بریدن مردم مریټه رادر هند تائید کرده اند. (۲)

یکنفر بنډت مشهور بنگالی (د نی شور وریا پتی) درسال ۱۷۴۴ میلادی راجع بمظالم وهنگامه های مریټه بیانات داده و بلهجهٔ تند، از رویه های آنان صحبت می کند، توضیحات اوسخت دردانگیز ست. (۳)

از همه مهمتر، درخلال چنین احوال، فیصله مقدرات آیندهٔ قبائل بزرگ پښتون که عدهٔ بداخل هند (روهیلکند) وقسمتی در سواحل سند، از باشندگان قدیم آن کشورند، وهیرودوت مورخ یونانی قبل ازحملهٔ اسکندرمقدونی در اطراف رودبار سند، آنان رادیده واز اسلحه ولباس وشئون حیاتی ایشان صحبت کرده است ومستشرقین آنمردم را که هیرودوت ازآنها سخن میراند با پښتونهای امروز تطبیق داده اند. این همه افکار احمد شاه راهمیشه بخود جلب میکرد، وبچشم میدید، (و بعقیدهٔ مورخین از اوضاع هند، معلومات داشت) که حکومت مغولیه دهلی از تسلط براوضاع قاصر است وآیندهٔ همین قبائل ده میلیونی پښتونها با پیش آمد ادعای امپرا طوری مریټه مجهول وتاریك بوده است- وباید نا گفته نماند که فتنه وانرشی مریټه درهمان عهد بحرانی ازهمان نوع فتنه ها بود که اگر بدفع همان مظالم وحوادث جدا پرداخته نمی شد، امکان داشت جنگ خونین وبزرگتری در آسیا راه اندازد که عالمی درآن آتش در بگیرد- بملاحظه همان حوادث احمدشاه باخود فیصله کرد که مسئلهٔ هندوومسلمان هند بنظر سطحی نگریسته نشود چنانکه تاهمین مسافرت دفعهٔ شش اعلیحضرت موصوف از سال (۱۱۶۱ تا ۱۱۷۳ هجری) تقریباً شش دفعه ازقندهار جانب هند نهضت فرمودند ودر هر

---

(1) Fall of the Mughal Empire, Vol-I :'P: 87

2-Zissu Rlercur, partaguses, Maratas, P: 490

۳ ـ لکچرشعبه تاریخ مسلم یونیورستی علی گډ تالیف پروفیسر خلیق احمد نظامی ایم -ال- ال-بی. ص ۱۲۸

دفعه باصلاح اوضاع اجتماعی پښتونها و چاره جوئیها برای تعلیم و تربیه و تشکیلات ملی وقومی آنان، بخصوص تنبیه یکمشت تجزیه طلبان مغرض وجاه طلب وبرخی صوبداران نمك بحرام دولت کورگانی هند (که نسبت بشاهان واولیای نعمت خویش جسارتها ورزیده ومیورزیدند) اقداماتی مقدماتی هم نمودند، برای دفع الوقت بعداز سرانجام امور وقیام امن وتنبیه مغرضین هندی واپس ازهند به افغانستان مراجعت می نمودند.

اما بدلیل وقوع حوادث بزرگتر از آنچه ذکر شد از قبیل تجاوز مرېټه بجان ومال وسرزمین حکمرانی شهزاده تیمور، حکمرانی قانونی پنجاب، ملتان، کشمیر وسند وضبط مال، اسلحه قوای کوچك پښتونها در آن دیار وتاخت وتاز سرزمین پنجاب و جالندر تا حدود دیرهٔ غازیخان ومحاصرهٔ نواب نجیب الدوله سپاه سالار پښتون دهلی در (سکرتال) ومطلق العنانی وراه انداختن قتل وغارت رایان جاه طلب مرېټه وتشکیلات امپراطوری ایشان درهند وجمع آوری اردوها وتوپخانه بزرگ وتجاوزات آنها ازدکن بهندوستان شمال مغربی وغیره وغیره ازحوادثی نبود که احمدشاه آنهارا نادیده تلقی کرده وبدفع یا اصلاح آن فتنه عظیم اقدامات کافی نمیکردند. رویهم رفته این مسافرت احمدشاه بهند که مورخین هندی آنرا سفر ششم اوضبط وتلقی کرده اند از دیگر مسافرتهای اعلیحضرت بکلی مغایرت دارد و باید توضیح کرد که با صرف نظر از بعض علل وقتی وسیاسی دیگر این نهضت احمدشاه اساساً بنابر دو سبب مهم موقوع پیوست بدینقرار:

اول: رسیدن عرایض ودعوتنامه های منورین هندی وامراء افغان از قبیل نامه های شاه ولی الله دهلوی محدث مشهور که در آن مملکت حیثیت شیخ الاسلامی داشته ودارای هزاران نفر شاگرد مرید واخلاصمند بودند علاوتاً نجیب الدوله ودیگر اعیان افاغنه وقرار توضیح کتاب تاریخ لکچر مسلم یونیورستی علی گڈه، بحوالهٔ (فرحت الناظرین) عالمگیر ثانی نیز ذریعه نجیب الدوله خواهش کرده بود که بیاری رعایای هندی ودفع طغیان مرېټه قبول زحمت فرموده بهند تشریف بیاورند. (۱)

ثانیاً: بدفع همان وهن وجسارت نیروهای مرېټه که علیه شهزاده تیمور هنگام

---

(۱) این دعوتنامه ها جنساً موجود وبه کتاب لکچر شعبه تاریخ مسلم یونیورستی علی گڈ عبارت ضبط شده قبلاً ازان جسته جسته اقتباس رفته است.

نائب الحکومگی او در پنجاب کشمیر وملتان هجوم آورده وموجب خسارهٔ عظیم مالی شده بودند.(۱)

ازآنجمله اشارهٔ بمادهٔ اول منورین هندی درعرایض خویش پوست کنده چنین نوشته اند :

«حکومت مغولیه از تسلط براوضاع عاجزاست ورعایای مسلم وهندو برعلاوه برشیوع فقر وفاقه که ازغارتگریهای مرېټه عائد شده، بانواع فشار ومظالم روسای مغرور مرېټه دچارودرحال دمارو تباهی گیر آمده اند اوضاع روز بروز ازبدبدتر شده جانب تباهی میرود، چون آینده وطن خود را دگرگون می بینم لذا برای نجات آبرو، ثقافهٔ هزارساله وابقای موجودیت ملی خویش ازآنحضرت دادرسی وداوری میخواهیم.

این کیفیت را برهان خان شاعر ملی پښتون پشاور دریك قصیدهٔ شیوای خویش طورواقع رسم کرده است، ازنوشتن نشیدهٔ پښتوی برهان خان که درمجلهٔ کابل ۳۰ سال پیش ضبط شده بسبب ضیق مقام معذرت میخواهم.

شاه ولی الله درنامهٔ دوم خود باین جملات بحضور اعلیحضرت احمدشاه ابدالی بعرض میرساند :

«بران حضرت فرض است قصدهندوستان کردن ما بندگان الهی، رسول خدارا شفیع مییآریم وبنام خدای عزوجل سوال میکنیم: که همت والا نهمت را بغرض جهاد کفار این نواحی معطوف نمایند، زیرادرین زمان پادشاهی که قادر بدفع لشکر ظالم باشد غیرازملازمان آنحضرت موجود نیست وسلطنت دهلی لعب صبیان گشته است» هکذا نواب شجاع الدوله برسول بهاو ظلم لشکر مرېټه ودعوت احمدشاه را بنام مردم هندواضح ابرازداشته گوید :

خلق خدا شاه ابدالی را بمنت ازولایتش طلب کردوصدمات اورا ازمضرات مرېټه سهل انگاشته اند.(۲)

درچنین صورت هرگاه احمدشاه درمقابل عرض وداد وجواب نامه های روسای تودهٔ هندی اغماض میکرد نداً یا احوال (۸ تا ۱۰ ملیون) پښتون مقیم روهیلکند وسواحل اباسند، درکیف جریان مظالم مرېټه بکجا میکشید ؟

وا لحاصل احمدشاه ازمطالعهٔ عرائض منورین هندی که بدبختی تقریباً یکصد ملیون مسلمان آندیار را تمثیل میداد سخت متاثر گردیدند، و بعد

۱- ماهیت تعرض داتاجی سندهیا، وآدینه بیگ را ازروی یادداشتهای مورخین قبلاً نوشته ایم. (۲) لوی احمدشاه - تاریخ سلطانی- سیرالمتأخرین ج ۳ ص۹۰۹- خزانه عامره ص۱۰۱-۱۰۲ وکتاب لکچر شعبه تاریخ مسلم یونیورستی علی گد تالیف پروفیسر خلیق احمد نظامی ایم - ای ال، ال، بی.

از فکر ومداقة، به تدارکات سفربری وجمع آوری قوای ملی وعسکری پښتون فرمان دادند، احضارات مهم اردوی همایون بزودی تکمیل شد و با وائل سال ۱۱۷۲ هجری از قندهار جانب هند نهضت فرمودند- درین سفر نخست به تنبیه ناصر خان بلوچ همکار و صاحب منصب رشید خود که دم از استقلال میزد پرداختند و درنتیجهٔ دو جنگ خونین در مستونگ وقلات بلوچ، آن سردار نامی بهر بی خود تسلیم و عفو شد.

نهضت اعلیحضرت ابدالی هم بعقیدهٔ استاد حبیبی در کتاب لوی احمدشاه بابا (۱) ازراه درهٔ بولان بسند، وازانجا به پنجاب گذشتند، اما نویسندگان تاریخ سلطانی - سیرالمتاخرین وخزانه عامره هرسه نوشته اند که موکب اعلیحضرت احمد شاه از طریق کابل و پشاور حرکت فرموده ازرود بار ابا سندعبور نموده به پنجاب مواصلت نمودند (۲) حوادث مربوط باین سفربری لوی احمد شاه در تعلیقات این اثر قدر مفصلتر مطالعه شود در پنجاب اوضاع و شورش هند بعد از عزیمت شهزاده تیمور از پنجاب جانب قندهار، اشاره میرود:

شورش هند

وقتی شهزاده تیمور و سردار جانخان از لاهور بقندهار رفتند، آدینه بیگ سردار متمرد پنجاب بی واردوی بزرگ مرهته به معسکر شهزاده ریخته بقیه قوای افغان را بیرحمانه قتل وغارت نمودند وعدهٔ از افراد عسکری افغانرا رایان مرهته از آنجا به امرت سر بردند، در آنجا با فضیحت همان حوضی را که احمد شاه بالای متمردین پرکرده بود دوباره ذریعهٔ این اسیران بد بخت پاك کردند، سپس تا پتیل نامی را با چند هزار سوار مامور حفظ سواحل سیند ساخته بدون در نظر گرفتن نتیجهٔ عملی خویش از دیرهٔ غازیخان تا ملتان وآب جمنارا آدینه بیگ ورایان مرهته در قبضهٔ غاصبانهٔ خود در آوردند. رایان مرهته لاهوررا بآدینه بیگ دادند وسالانه هفتاد وپنج لك روپیه را بروی قلنگ گذاشتند که همه ساله پیشکش کنند، سران مرهته مثلیکه ازعاقبت عمل خود شان متحسس بودند، لذا خود را از پنجاب بشاهجهان آباد کشیدند و جنکوراورا که برای تسخیراجمیر مقرر

---

(۱) تاریخ لوی احمد شاه تالیف استاد حبیبی (مقدمه) (۲) تاریخ سلطانی ص ۱۴۵ - سیرالمتاخرین ج ۳ ص ۹۰۹ - خزانه عامره ص ۱۰۱-۱۰۲

کرده بودند، ازآنجا واپس کرده با قامهٔ دهلی گماشتند و دیگران با کرو فر جانب دکن رفتند - با این حرکات خویش آدینه بیگ وسرداران مریته شورش عظیمی درتمام مملکت شمال مغربی هندراه انداختند، وآدینه بیگ که یکتن از سران پنجاب بود، بوطن خود مرتکب خیانت گردید، زیرا دکن در کجا ولاهور وپنجاب بکجا ست - مریته دکن بجزیك دورهٔ مختصر اورنگزیب که بیکنوعی با هند سروکاری پیدا کردند، دیگراز مملکت شمال مغربی جدا پنج سلطنت علیحده در دکن حکمرانی میکردند، وقتی قلم در دست اغیار با شد لابد می نویسند : (Rise of the maratha Empire) (۱) این بعقیدهٔ مولف کیمبرج هستری آفاند یاست، که شورش وغارتگری یکمشت مردم غوغا را بنام امپراطوری یاد میکنند، آیا چشم و گوش ودست و بینی برید ن رعایا ازسامان امپراطوریست؟ وامپراطور بر اصل که درده‌لی نشسته بود، چرا باین زودی ازحقوق خویش مسکوت عنه گذاشته است؟

بهر حال اگر برایان شورش طلب مریته اسم امپراطوری داده میشود، اعلیحضرت احمد شاه درانی که وارث بیست ونه نفر سلاطین بالاستقلال افغان درهندشناخته میشود، حق داشت بدفع غارتگری ونجات مسلمانان هندی وپښتونهای مادون وماوراى سیند اقدام جدی بنماید ودعوت منورین تودهٔ هندی را بی جواب نگذارند.

بهر حال بعداز مراجعت شهزاده تیمور وسردار جانخان ازپنجاب بقندهار در هند شورش عظیمی راه انداخته شد(۲) وداتاجی سندهیا باتفاق غازی الدینخان که قبلاً ازسر دارجانخان گریخته بود باقصد سوئی که بشاه «محمد عالمگیر» ووزیرش نظام الدوله نمودند، نجیب الدوله رادر (سکرتال) محاصره کردند وآدینه بیگ به نمایندگی مریته در پنجاب مصروف فساد بود وبعداز مرگ آدینه بیگ جنگور اولاهور ودوآبه وسرهند رامیان سرداران مریته وبیوهٔ آدینه بیگ قسمت کرد - وسابا نام سردارمریته که والی لاهور بودخود درلاهورحکمرانی میکرد وبر سواحل سند فوج قوی گماشت تاازعبور اردوی احمدشاه جداً ممانعت کنند، در حالیکه در تمام هند هنگامهٔ فساد بر پا و قتل وغارت جریان داشت (۳)

---

(۱) تاریخ هندمدونه یونیورستی کیمبرج .

(۲) سراج التواریخ جلداول ص۱۹-۲۰ (۳) تاریخ سلطانی وتاریخ یونیورستی علی گد، موسوم به لکچر شعبهٔ تاریخ .

عبور اعلیحضرت احمد شاه از سند و، بدو، بدو مریټه وسرعت حرکات ابدالی

معرکهٔ بانی پت را از سه نقطه نگاه باید سنجید :

اول-مورخین انگلیس می نویسند(۱) چون احمد شاه ابدالی از تجاوزات اخیر مریټه نهایت غضبناك بود، لذا بغرض تنبیه خصم بی باك بیك سوق الجیشی بزرگتری اقدام نموده درسال ۱۷۵۹ میلادی از سند عبور نمود وشیواجی سندهیا (سا باجی) را از لاهور پیش انداخته بشدت تعقیب نمود .

شاه ابدالی تیمورشاه وسردار جانخان را مقدمة الجیش ساخته وخود ازعقب باسپاه داخل لاهور گردید، درلاهور سرداران افغان امثال حافظ رحمت خان، عنایت خان و پسرش، ودوندی خان روهیله، ودیگراعیان شرفیاب حضور گردیده بخدمت شهزاده تیمور راهنمونی شدند-اینها با لشکر روهیلگند، بسنگرهای مریټه که درنزدیك (گنجپوره) واقع بود خودرارسانیده درکنار جمنا جنگ سختی را راه انداختند، چون قوای این سرداران عبارت از قوای پیاده روهیله بودند، ازصدمات سواره نظام مریټه بزودی بتنگ آمدند، اما ازغیرت اظهار نمیکردند احمدشاه ازاحوال آگاه شد، فوراً یکمفرزهٔ سوار را بامداد آنان سوق داد وخود نیز بسرعت ازعقب رسیده اوضاع خصم را بخود مدلل ساخته از یکطرف بجنگ شهنگ فرمان داد، وازطرف دیگر چهار هزار نفر از دستهٔ غلامان را امر کرد که ازجمنا عبور کرده ازعقب سنگر خصم بآتشباری پرداختند .

بقول نویسندهٔ تاریخ سلطانی درا ثنای اشتداد محاربه تا پتیل کشته شد وجنگو را زخم برداشته با بقیة السیف قوای مریټه از میدان فرار کردند(۲) عماد الملك غازی الدینخان که ازشیوهٔ نمك بحرامی عالمگیرثانی وانتظام-الملك وزیراو راکشته بود، از دهلی فرار نمود نزد سورجمل جات در(کمپور) پناه برد-طباطبائی مولف سیرالمتاخرین نوشته است:

وقتی خبرحرکت احمدشاه ازلاهور، دردهلی رسید، دتا بافوج خود که درآنوقت هشت هزارسوار با او بود مقابل احمدشاه حرکت کرد، احمدشاه بعد ازحرکت ازلاهور فهمید که بسبب تردد افواج مریټه آذوقه درراه کمتر است لذا ازجمنا گذشته در(انتربید) داخل شد(۳) «این سرزمین عبارت ازحوزهٔ بین جمنا و گنگا میباشد»

۱- کیمبرج هستری آف اندیا مجلد ٤ ص ٤١٦ و دیگر صفحات

۲-تاریخ سلطانی ص ۱۳٦

۳-سیرالمتاخرین تالیف منشی غلام حسین طباطبائی جلد ۳ ص ۱۱۰

سعد الله خان و نجیب الدوله، واحمدخان بنگش، وحافظ رحمت خان و دوندی خان که ملك آنها در مبداء (انتر بید) واقع شده بحضور احمدشاه رسیده، بنوازش شاهانه نائل آمدند، احمدشاه ازراه انتر بید و باقی اردوی همایون را امر کرد ازراه متعارف حرکت نموده برای جنگ دتا تعبیه بگیرند دتا چون بحوالی سرهند رسید با مفرزه قراولی ابدالی مقابل آمد، ودرانیان بحرکات سریع قوای مربته را عقب زد، ودتا جنگ کرده بجانب شاهجهان آباد، رجعت قهقرائی نمود، چون بمیدان باولی رسید (جوار شاهجهان آباد) احمدشاه دوباره ازرود جمنا عبور نمود با قشون قراولی خود ملحق و بجنگ دتا فرمان داد، اردوی درانی اطراف قوای خصم را گرفته احاطه نمود، جنگ عظیمی درگرفت. چون دتا درا ثنای جنگ از فتح خود مایوس شد، جنگورا و برادرزادۀ خود را جانب دکن فرستاد تا خبرحادثه را بقوم برسانند، وخود با سائر قوای مربته از اسپها پیاده شده بجنگ ادامه دادند سپاه افغان باحملات متوالی دمار ازنهاد خصم برآورده تا نفر اخیر بقتل رسیدند.

این فتح چون درجمادی الثانی ۱۱۷۳ هجری حاصل آمد آزاد بلگرامی تاریخ آنرا چنین یافته است:

کرد سلطان عصر درانی	قتل دتا، به تیغ دشمن گاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد	«نصرت پادشاه عالیجاه» (۱۱۷۳ ه)

احمدشاه بعدازفیصله دتا، بتعقیب جنگو، پرداخت ودرآن روز (۱۵) کروه راه پاشنه کوب رفته متصل سرای (علی وردی) دم گرفت بازسوار شده تا (نارنول) عنان باز نکشید.

چون هولکر از قتل دتا خبر شد، ازسکندره نزد سورجمل جات رفته معاونت خواست، او جواب داد که من در جنگ میدان با فوج درانی بر نمی آیم، هولکر ناکام برگشت ودرآن ایام قشون افغان خزانه وآذوقه را جمع کرده ازانتر بید به اسکندره (۲۰) کروهی دهلی رسیدند، هولکر برخزانه وآذوقه آنان حمله کرد وکمی ازآن بدست هولکر افتاد، مابقی را افغانها بماورای گنگا برده حفظ نمودند، احمدشاه ازین جسارت هولکر سخت برافروخته شده، شاه پسندخان وقلندرخان درانی را با پانزده هزارسوار برسر هولکر فرستاد این فوج ازموضع نارنول، تا شاهجهان آباد، هفتاد کروه فاصله را دریکشبانه روز پیموده، روز دردهلی و نیم شب ازآنجا نهرجمنا را عبور نمود سپیده دم به (اسکندره) رسیده برقوای هولکر ریختند، هولکر باسه صدنفر پشت اسپان برهنه پریده گریخت واردوی او باتمام اموال واثقال ازجانب سپاه ابدالی غارت شد (۱) احمدشاه ازنارنول بشاهجهان آباد حرکت نمود دراسکندره (چهاونی) کرد (ییلاق را

(۱)- خزانۀ عامره تالیف بلگرامی ص ۱۰۴-۱۰۵

باصطلاح هندی چهاونی گویند)(۱) چون خبر قتل دتا، وشکست های با خسارهٔ فوج هولکر بدکن مربته واصل شد، پیشوا عمزادهٔ بالاجی راو، با سردار ان نامی واردوی آزموده و توپخانهٔ سنگین (فرنگ) بعزم استدراك اوضاع از دکن عازم هندگردیده باطراف اکبرآباد واصل شدند، سورجمل ذریعهٔ هولکر وجنگو نزد بهاو آمد وغازالدین نیز باردوی بهاو پیوست بهاو برین قرار داد که فعلا بسبب طغیان عبوراز جمنا میسر نیست به تسخیر شاهجهان آباد همت گماشت و محافظین قلعهٔ یعقوب علیخان با میزائی بایکمفرزه کوچك افغان ومغل بودند که باسختر ین وجهی از قلعه مدافعه کردند و چندین دفعه هجوم فوج بهاو را ازدرو دیوار و برجها عقب زده خسارهٔ خجالت آوری بردگنیان تحمیل نمودند ، اخیراً چون رسیدن امداد شاه بسبب حائل بودن جمنا امکان نداشت ، یعقوب علیخان با شروط مناسب ، قلعه را به بهاو ، سپرده خود با نفر قلیل خویش ذریعهٔ کشتی ها از جمنا گذشته ، به اردوی احمد شاه پیوست ، و بهاو به ۱۹ ذیحجه سال ۱۱۷۳ هجری برقلعه شاهجهان آباد دست یافته حرم سرای شاهی با تمام سامان سلطنت مغولیه بتصرف بهاو درآمد ، او قلعه را بناز و شنکر بر همن سپرده ، سامان قلعه وظروف وادوات مزارات مسلمین را بغارت برد.

طبا طبائی نوشته است : چون بهاو از غارت مزارات و قلعه شاهجهان آباد فارغ شد ، بقلت خوراکه انسانی و حیوانی دچار آمده بغارت اموال رعایای اطراف اقدام کرد ، ودر اثنای چور و تاراج دهات از هیچگونه قساوتها دریغ نکرد ، درعین زمان «محی السنه کورگانی» را از پادشاهی معزول نموده میرزا جوان بخت پسر شاه عالم که احمد شاه کورگانی پدرش در بنگاله و عظیم آباد در ستیز و آویز بود ، در شاهجهان آباد برتخت نشاند وشجاع الدوله را باین سیاست بوزارت او انتخاب کرد ، که شاه ابدالی بروی بدگمان شود ، وسنگ تفرقه رادر میان ایشان انداخته باشد. (۲)

بهاو اردوی خویش را به ۲۹ صفر ۱۱۷٤ هجری حرکت داده بکنجپوره که در آنجا عبد الصمد خان محمدزایی ، وقطب خان روهیله ونجابت خان حکمرانی داشتند وبماورای جمنا بعسکر احمد شاه درانی آذوقه میرسانیدند

---

(۱) ییلاق وقشلاق دو اصطلاح ترکی است که بمعنی صیفیه وشتائیه باشد وچهاونی که اصطلاح هندی است بمعنی گذشتاندن موسم بارانی به شگال باشد.

(۲) سیر المتاخرین جلد ۳ ص - ۹۱۲ - ۹۱۳

وارد و گنجپوره را در محاصره گرفت، چون توپخانه قوی باخود داشت گنجپوره را فتح نموده، امرای افغان دراثنای دفاع بدرجهٔ شهادت رسیدند.

اعلیحضرت احمدشاه، ازاستماع این خبر سخت متأثر گردید وبا وجود اینکه جمنا گذر نمیداد ولی اردوی منصور شاهی براهنمونی شجاع الدوله به ۱۸ ربیع الاول سال ۱۱۷٤ هجری از گذرتاك با اموال واثقال، عبور نمودند، بهاو ازاستماع این خبر بهراس افتاد واز گنجپوره که عازم سرهند بود، باچهل هزارسوار رخت ادبار به (پانی پت) کشید، ملهار هولکر، شمشیر را وبهادر، برادر بالاجی و بسواس پسر بالاجی که رئیس کل بود وابراهیم خان گاردی، هرسردار بسا اردوی خویش بمیدان پانی پت محاذ گرفتند، اما باتمام این ازدحام و لشکر ها وتوپخانهٔ سنگین باز هم مرہټه خودرا حریف میدان قشون احمدشاهی نمیدید، لذا در شمال پانی پت، ازتوپخانه خود سنگری ازخاك وریگ بدوراداوری خویش حصار آهنین وآتشین ساخته، منتظر ورود احمدشاه نشستند.

اردوی پښتون نیز به ۲۱ ربیع الاول سال ۱۱۷٤ هجری سه روز بعد از مرہټه بمیدان پانی پت، مقابل سنگر مرہټه فرود آمد.

متصل ورود، اردوی احمد شاه جنگهای قراولی به توپ و تفنگ شمشیر ونیزه، بان و تیر وکمان دربین دو حریف آغاز گردید وهرروز خلق زیادی از مرہټه رهسپار وادی عدم میگردیدند. (۱)

اعلیحضرت احمدشاه بقراول سواره نظام همایون فرمان دادند که راه ها واطراف سنگر خصم رامحاصره کنند تاغله وآذوقه‌از هیچ سمتی بقشون دشمن رسیده نتوانند، باینحیث رابطهٔ قشون بی‌شمار مرہټه باخارج قطع گردید.

اعلیحضرت موصوف بازهم دید که قوای مرہټه باوصف اینکه آذوقه از آنها قطع شده ولی ازسنگر نمی برآیند لابد بتاریخ ۲۷ ربیع الاخر ۱۱۷٤ هجری برسنگر آهنین خصم فرمان یورش دادند، تعبیهٔ این حمله چنین بود که سردارجانخان شاه پسندخان ونجیب الدوله پیش و بعقب فوج اول شجاع الدوله، حافظ رحمت خان، احمدخان بنگښ و دیگر سرداران روهیله و بعقب هرد و قوه متقدم شخص احمد شاه وشاه ولیخان بحرکت افتادند.

---

(۱) تاریخ سلطانی تالیف حاجی سلطانمحمد بارکزائی وخزانه عامره

قبل ازآغاز این ترتیب احمد شاه شخصاً از یك بلندی تمام نقاط میدان را معاینه نموده نقشه یورش را خاکه ساخت.

بامقابل اردوی دشمن بفاصله یك (بان انداز) ازسنگر خود برآمده صف آرائی کردند. جنگ عظیمی درگرفت و بعداز کشش و کوشش طرفین بقدر یکساعت از روز مانده بود که فوج پیادهٔ روهیله که بتعداد ده هزار جوان با نجیب الدوله آمده بودند، درسنگر خصم نزدیك شده بالای مکزین ایراق مریته ریختند وچنان تهور ازخود نشان دادند که اگر ظلمت شب مانع نمی شد سانحه یکطرفه شده بود، چون شب آمد وامتیاز دوست ودشمن دشوار گردید، لذا قشون روهیله از سنگر خصم دراثنای بان اندازی خارج شدند وبمعسکرخویش مراجعت نمودند. درعین زمان خبر رسید که گوبند پندت عامل ضلع (اتاوه) باده هزار سوار آنطرف جمنا قصد کرده اند که رفته متعلقین سرداران افغان هندی راغارت کنند.

سرداران مذکور سانحه را به احمدشاه عرض کردند اعلیحضرت بعجله حاجی عطائی خان (۱) درانی وپسر عبد الصمد خان را با پنجهزار سوار جرار به سرکوبی گوبند پندت سوق داد، مفرزه مذکور، از گذر اگره وبا کپت عبور نمود، بعد ازتباهی فوج نازوشنگر که قوای او درشهدره بودند، و قتل وغارت قوای مریته درغازالدین نگر شش کروهی «شاهجهان آباد» در جلال آباد بر قشون گوبند پندت مانند بلای آسمانی ریختند و پندت مذکور را با فوج پرغلگر او از دم تیغ گذرانیده بتاریخ ۲۹ جمادی الاول ۱۱۷۴ هجری با سر منحوس گوبند پندت وغنائم بسیار بمعسکر شاهی مراجعت نمودند. (۲)

دراثنای این حوادث بتاریخ ۶ جمادی الثانی ۱۱۷۴ قشوق مریته ازمحاصر بتنگ آمده با ترتیب حرب ازسنگر برآمده بر معسکر شاهی یورش نمودند توپخانهٔ فرنگی بزیر امر ابراهیم خان گاردی پیش آمده بآتش شدید گلوله باری پرداخت ـ بهاو بقوای خود امر پیشرفت داد وقطعات سوارهٔ نظام مریته جلوتر آمده برقوای ابدالی نزدیك شدند، بامقابل قشون شاهی نیز با افسران خویش بایك حس فوق العادهٔ فداکاری بعون خداوندی اتکا ورزیده بمقابله بالمثل

---

(۱) سیرالمتاخرین مجلد ۳ ص ۹۱۳ ـ ۹۱٤ (۲) تاریخ سلطانی ص ۱۳۹ نامهای این صاحب منصبان را که بدفع گوبند پندت مقرر شده اندحاجی عطاء محمد خان وحاجی کریمداد خان با میرزائی نوشته اند که بهمان روز ازقندهار رسیده بودند.

پرداختند، نخست قراول مرہتھ را از پرآتش جزائر گرفتند، بعد از کشش و کوشش جدی قوای پیشدار مرہتھ بعقب نشینی مجبور وعدۂ کثیری از آنها کشته شدند مابقی دوان‌دوان خودرا بازدحام بنه زدند که آنرا با صطلاح هندی (بهیر) خوانند، قوای بهیر رانیز باخودشکست دادند.

سرداران مرہتھ که وضع رانازك دیدند بتعداد سی هزار سوارۂ نظام، شمشیرها آهسته نیزه‌ها برابر گوش اسپها خوابانیده برقلب سپاه ابدالی زدند، قشون شاهی بحملۂ مقابل پرداختند و با دشمن کلاویز گردیده خون یکدیگر را بیرحمانه میریختند، ساعتی هوای معرکه تیره و تار وغبار عرصه گاه خونبار بود در نتیجه آشکار شد که بسواس راو پسر بالاجی، شهزاده مرہتھ باخلقی از سپاه متجاسرخصم، وسداشیوا، سپه‌سالار مرہتھ‌عمزاده بالاجی بقتل رسیده‌اند، جنکوراو باعدۂ کثیری از سرداران مرہتھ، نیز جاده‌سپاروادی عدم گردیدند، ابراهیم گاردی اسیرشد، وتاجائیکه چشم کار میکرد میدان (پانی پت) از خون کشته گان انبوه لاله گون است.

از آنجمله بیست هزار دکنی نژاد که اکثر آنان اولاد سرداران بودند دربین اردوی همایون تقسیم شدند، غنائم بی حصراز قبیل جواهر، طلاو نقره واجناس نفیس، باتوپخانه سنگین و پنجاه هزار اسپ ودو صد هزار گاو وچندین هزار اشتر و پنجهزار فیل بغنیمت اردوی شاهی درآمدند. (۱)

میرغلام علی آزاد بلگرامی درتاریخ این فتح عظیم چنین سروده است:

شاه بهاو راپس از (دتا) بکشت کرد، در آغاز ود را نجام فتح
صور نای خامه تاریخش نهاد شاه درانی نموده باز فتح

(۱۱۳٤هجری)

از سرداران نامی مرہتھ جز ملهار هولکر و مهاجی سندهیا، که بهزارزحمت خود را بمالوه رسانیدند، دیگراحدی نجات نیافت وبالاجی راو، نیزاز خجالت این شکست عظیم بعداز پنجماه وسیزده روز بمرد. (۲)

حاجی سلطان محمد این فتح رامحض از قدرت نمائی حضرت قادر توانا دانسته ودلائل میآرد که از ملاحظه اسباب ابداً ممکن نبود که سپاه پښتون با کمی تعداد و ملك بیگانه، درسر زمین ناآشنا، واسلحۂ دون از سپاه خصم بچنین فتح فوق العاده توفیق حاصل کند، جزاینکه از روی مشاهده اسباب وعلل باین اعتراف

---

(۱) تاریخ سلطانی ص ۱٤۰-۱٤۲ (۲) تاریخ سلطانی ص ۱٤۱-خزانه عامره تألیف بلگرامی وغیره.

نمائیم که تنها اقتضای حکمت الهی جل شانه چنین بود و بس! او می نویسد چطور ممکن شده میتوانند که سواران قلیل قراول پښتون، اردوی سخت مسلح و مجهز وسرداران فداکار را درسنگر محاصره کنند؛ سنگری که در دشت بی در و دروازه ودیوار میدان وسیع بانهایت از زنجیر توپخانه استحکام یافته وشمار اردوی خصم نیز باتمام قطعات از یکملیون نفر بیشتر باشد؟؟؟

مولف تاریخ سلطانی گوید: چون سپاه بزرگ مرهته را سواران ابدالی درسنگر محاصره کرد، وآذوقه بآنها نمی رسید لذا در داخل معسکر دشمن قحط شدیدی بوقوع پیوست که استخوان حیوانات را سائیده میخوردند، دواب آنان از بی علفی کاهیدند وروی زندگی را ندیدند، تمام قوای دشمن پیش از حرب دل بهلاك نهادند، گفتند از اینکه درسنگر کشته شویم بهتر است در میدان بمیریم، لذا ازسنگر برآمده برسپاه احمدشاه هجوم بردند، اما چنان مقابله دیدند که آنها را نابود گردانیدند.

نخستین سرداری که برقوای مرهته حمله کرد عنایت خان پسر دوندی خان روهیله بود، قوای انبوه خصم عنایت خان را شکاروار در بین گرفته خواستند کار اورا بسازند، احمد شاه حاجی عطائی خان قندهاری را باسوارانش بامداد فرستاد او جلوریز پیش رفت و بگلوله اجل کشته شد؛ بعد بسرعت تمام سه فوج دیگر را بغرض نجات عنایت خان بمحاربه سوق داد این ها مرتبه بمرتبه پیش رفته بردشمن آتش تفنگ کشادند و بسواس راو، با ترگلوله باری آنها کشته شد.

فیلان جنگی خصم نیز از شلیك سریع ومتوالی تفنگ زخمها برداشته بعقب گریختند، چون فیروزی بتائید باری مربوط است نه بکثرت قوه بنابران سواره نظام درانی درلشکر بی سروپای مرهته ریختند، وسپاه افغان هندی نیز درجانستانی خصم کوتاهی نکردند، همان روز تاشام هنگامه قتال گرم بود، از سرداران دشمن جز همان دو نفر که فوقاً نام برده شد، دیگر احدی جان بسلامت نبرد کشته گان مرهته را دربن محاربه یکصدهزار نفر نوشته اند، دشت بانهایت از اجساد مقتولین آگنده بود، در جملهٔ اسیران ابراهیم خان گاردی با مر احمد شاه کشته شد ابراهیم چندین بار دعوت همدیمی شاه را رد کرده بود.

احمدشاه از طریق عنایت به عنایت خان فرمودند: این فتح بزرگ بتو مبارك باشد، آفرین بر پدر دانسگیهای که از تو سرزد و علاوه کرد: فتح باین بزرگی بزور پنجهٔ این مشت خاك میسر نشده بلکه از مرحمتهای ایزد توانا بود که اهل اسلام را از ظلم کفار سفاك نجات داد، اکنون

شکر خدای متعال بر تمام اسلام بلکه بر کافهٔ آنام فرض است، چون هندوستان از اهل طغیان پرداخته شد، باید که بآرامی و آسودگی در آن زیست نمایند و بدعای ازدیاد عمر و دولت خداداد او و بندگان ما مشغول باشند، که من عزم مراجعت افغانستان دارم.

احمد شاه تاج و تخت دهلی را بشهزاده عالی گهر، عزیز الدین محمد ملقب به (شاه عالم) داد، مگر چون او در بنگاله بود، میرزا جوان بخت پسر او را به نیابتش در دهلی نشاندند، و وزارتش را بشجاع الدوله و امارت اردوی او را به نجیب الدوله سپرد وخود شاه ابدالی درسال ۱۱۷٤ هجری یکهزار و صد و هفتاد و چهار هجری علم مراجعت بسمت قندهار افراشت و دیگر بدهلی نیامد گرچه دو دفعهٔ دیگر هم داخل هند گردیدند اما از انباله و سرهند نگذشتند. (۱)

تبصرهٔ ثانی بر جنگ پانی پت از نقطهٔ نگار مورخین انگلیس:

در کتاب خطابه های شعبه تاریخ یونیورستی علی گد، نگاشته آمده است:

احمد شاه ابدالی به اول نوامبر سال (۱۷۶۰) میلادی جهة ملاقات مرهته بمیدان (پانی پت) وارد گردید، و در آنجا تا دو نیم ماه در میان سپاه ابدالی و قشون مرهته جنگهای متوالی قراولی جریان داشت.

بالاخر بتاریخ ۱٤ جنوری سال ۱۷۶۱ میلادی در اثر جنگ فتتین بر قوای مرهته شکست فاحش تحمیل گردید.

سدا شیوا راو بهاو، و پسر پیشوا (بسواس راو) بمیدان جنگ وارد شدند، بقول یك مورخ طاقت مرهته بسان کافور گداخته شد ـ سر کار نویسندهٔ کتاب (سقوط امپراطوری مغول) نوشته است: در مهاراشتر (وطن مرهته) خانهٔ موجود نبود که اهل آن در ان بمرگ عزیزی سوگوار نشده باشد ـ لیدرها برای یك از میان رفتند ـ هرگاه در سلطنت مغولیهٔ دهلی کم از کم رمقی هم از حیات باقی می بود، میتوانست از نتائج این جنگ بنفع خویش طوری استفاده برند که برای چندین صد سال بر هندوستان سلطهٔ حکمرانی خود را دوام داده با مپراطوری بردازند، ولی حقیقت این است که: در آنوقت سلطنت مغولیه هند بجسم بی روح زیاد تر شباهت داشت، و از جنگ پانی پت تنها فاتحین فائده بردند.

---

(۱) استاد حبیبی در مقدمهٔ کتاب تاریخ لوی احمد شاه نوشته است: که اعلیحضرت احمد شاه درسفر هشتم و نهم خویش که به پنجاب و سرهند نمودند، ریشهٔ فساد سکهای متمرد و غارتگر را از بیخ و بن بر کندند.

درمحل دیگرتذکرداده است دربارهٔ همان اوضاع خیره کننده که در آن شاه صاحب(ولی الله دهلوی)احمد شاه ابدالی را بهند وستان دعوت کرد، ما نمیدانیم که او تا کدام اندازه درمقاصد خود کامیاب شد؛ لیکن در ین هیچ شبه موجود نیست واحدی هم انکار کرده نمیتواند که:(جنگ پانی پت) مجرای تاریخ هند را برای همیشه تغییرداده است (۱)

(۱۱) مسافرتهای احمدشاه بداخل وخارج ازکشور وپایان حیات او

طوریکه ازشرح حیات شخصی اعلیحضرت احمد شاه بر میآید، او بعمر بیست و پنج سالگی درسال ۱۱۶۰هجری درقریهٔ شیرسرخ قندهار، با همان مراسمیکه نگاشته آمد، بپادشاهی افغانستان انتخاب و بسریر سلطنت جلوس نمودند.

وی بعد از ربط وضبط اداری و تنظیم قشون ملی درانی، در همان آغاز کار، اولتر درصدد این بر آمدند که جولانهای شاهانهٔ خودرا بطرف غرب و شمال مملکت بموقع دیگر گذاشته، نخست مناسب دیدند که عنان عزایم شاهانه را بجانب غزنی، کابل، ننگرهار، پشاور وسواحل اباسیند، معطوف گردانند، تا بوسیلهٔ شمولیت و توحید ایالات شرقی مملکت، وحدت خاك اصلی افغانستان مستقل را که ازپیش درنظر داشتند، تامین و تکمیل کرده باشند.

چون احمدشاه مرد دوراندیش، شجاع و اولوالعزمی بودند، او لتر تصمیم گرفت که چون هستهٔ مرکزی و روح جمعیت و ملت مردم افغانستان اساساً پښتونها است، حال آنکه پښتونها علاوه برهرات، قندهار، فراه، نیمروز، غزنی، پکتیا، تقریباً نیمی ازجمعیت پښتون در ایالت کابل، ننگرهار، پشاور واطراف اباسیند (اندوس) سکونت دارند، پس باید بغرض تامین وحدت ملی مردم افغانستان، قبل ازهرچیز مردم ولایات فوق بزودی جمع و بامرکزملی و قومی خویش(قندهار) الحاق داده شوند، این مرام درنزد اعلیحضرت احمدشاه مثل الاعلای سیاست اداری مملکت افغانستان احمد شاهی را تشکیل میداده است-وحق نیز بجانب اوست، زیرا بدون آن ممکن نبود ازهرنقطه نظر یك افغانستان نیرومند مستقل و متحد را تامین کرد- بخصوص که تقاضای وقت وزمان هم درنظر باشد.

احمدشاه آرزوهای خوشحال خان ختك، مرد شجاع و دانشمند پښتون را خوانده و بانظریات ملی او موافقت داشت. وازاینکه این مطلب در نزد آن اعلیحضرت

۱- کتاب، مشتمل برمکتوبات سیاسی وخطابه های شعبهٔ تاریخ یونیورستی علی گد تالیف پرفیسر خلیق احمد نظامی ایم، ای، ال، بی.

فوق العاده مهم تلقی شده بود، در نامهٔ خویش بدو نقطه مهم وحساس اشاره کرده اند:

«اول- رول تاریخ سلاطین سابق واسبق پښتون در ماوراء وما دون اباسیند را ذکر کرده ودر آنباره چنین نگاشته اند: بیست ونه نفر از ان ایل جلیل (پښتون) مثل بهلول واسکندر، و فیروز شاه وابراهیم شاه و شیر شاه وغیره فرمانروایان افغان (در هند) بکمال عظمت واقتدار پادشاهی رانده، و نقش نیکنامی واشتهار بر صفحهٔ روزگار گذاشته اند. پس اول بمملکت مورونث باید پرداخت علاوه از جانب مملکت هند نیز اخبار متواتر میرسید که وهن کلی درحال سلاطین آنجا راه یافته وکفار فجار از هر گوشه وکنار سر استکبار برافراخته محیط ومسلط بر تمامی محالات گشته پادشاه وقت را کالمحصور وامراء وارکان دولت را مجبور ومعذور ساخته اند.» (۱)

«دوم: بتعداد خانه واری پښتون ونفوس آنان در آن دیار اشاره نموده ذریعهٔ جملات آتی آنرا تذکر داده اند: وقریب دوهزار، هزار و چهار صد هزار خانه وار سر بندی؛ وهمچنان دوهزار، هزار ودوویست هزار از طائفه دیگر افغان که هزار، هزار آن در اصل قندهار، وما بقی در حدود کابل وغزنین وپشاور وغیره سکنا دارند» (۲)

بنا سی از بن عزم واراده وملاحظه احوال پښتو نهای آنو لا، اعلیحضرت احمد شاه ابدالی از سال ۱۷٤۸-۱۷۸۳ میلادی نه دفعه جانب پشاور وما وراء سیند مسافرت نمودند که ما ذیلا بشرح سفرهای شاهانه ایشان شروع میکنیم:

سفر اول اعلیحضرت: احمد شاه در سال ۱۱٦۱ هجری مطابق ۱۷٤۸ میلادی از قندهار با سی هزار سوار و پیاده قشون ملی درانی به دفع تمرد ناصر خان جانب کابل وپشاور حرکت کردند، عند الورود بشهر کابل حاکم جانشین ناصرخان از کابل جانب پشاور گریخته بود، وناصر خان در پشاور به تهیه قشون وسامان جنگ احمد شاه مصروف بود، درحین زمان ناصر خان بر صمد خان محمدزائی که بزرگترین روسای اشنغر بود، چپاول برده وصمد خان مذکور از اشنغر جانب کابل پیشو از حضور اعلیحضرت احمد شاه آمده درموضع لال پوره شرف ملازمت رکاب پادشاهی یافته در جملهٔ امراء عظام پښتون پذیرفته شد.

---

(۱) نقل از اصل نامه احمد شاه، عنوانی سلطان عثمانی که در فوق این تعلیقات بصورت متن این تحقیق نگاشته آمده است (۲) باز هم نقل فقرات نامهٔ احمدشاه عنوانی سلطان عثمانی است.

بروایت دیگر، احمد خان در حدود لالپوره با قشون قراول سردار جانخان که بپشاپیش طور هراول جانب پشاور در حرکت بود، ملاقی شده احمد شاه را ندیده ، با سردار جانخان جانب پشاور رفت .

بهرحال احمد شاه، سپاه کابل را نیز با خود گرفته جانب پشاور بحرکت افتادند.

چون سردار جانخان بحیث هراول به پشاور نزدیک شد، ناصر خان توان مقابله در خود ندیده ، از پشاور جانب چهچهٔ هزاره فرار کرد واحمد شاه متعاقب رسیده ، بسردار جانخان فرمان فرستاد که از تعقیب ناصر خان باز نگردد - وشاه باشکوه عظیم داخل پشاور گردیدند .

روسای پښتون قبائلی اطراف پشاور ، بحضور احمد شاه باریاب گردیده بنوازش شاهانه و خلعت های پادشاهی سرافراز شدند .(۱)

از جانب سردار جانخان در پشاور بحضور شاه احوال رسید که ناصرخان از علاقهٔ چهچه نیز فرار کرده است ، ارشاد همایونی چیست ؟ فرمان رفت اورا دنبال و گرفتار کنید ، سردار جانخان بازاورا تعقیب نمودا موال و اثقال اورا گرفتار کرد مگر خودش از اباسیند گذشته جانب لاهور گریخت ، از موضوع دوباره بشاه عرض کرد ، جواب رفت که تا رسیدن رایات منصور در آنجا همت بتوقف وفراهم آوری ضروریات سفر گماشته موکب ما نیز بسرعت میرسد .

بنابران احمد شاه روز دیگر صحن حشر قومی سرداران پښتون قبائلی را دیده ، فردای آن بمعیت خوانین قبایلی و حشر ملی توام جانب اباسند حرکت کردند ، وعندالورود مقابل قلعه اټک جسری از کشتی ها ساخته ، افواج درانی را از سند عبور داد .

در آنوقت والی لاهور از دربار دهلی حیاۃ الله خان ملقب بشهنواز خان پسر زکریا خان خواهرزاده نواب قمرالدین خان وزیر بود .

از نهضت احمد شاه و عبور او از سند اطلاع یافته بدربار دهلی راپور داد واستمداد طلب کرد - مگر هنوز کومك به امداد او ازشاه جهان آباد نرسیده بود که خود شهنواز خان با قشون زیاد از لاهور بجنگ احمد شاه برآمده ، برساحل چناب ، معسکر گرفت .(۲)

---

(۱) مقدمهٔ لوی احمد شاه - تألیف استاد حبیبی(۲) تاریخ سلطانی - سیر المتاخرین - سراج التواریخ، حیات افغانی وغیره همه حوادث را نوشته اند.

در عین زمان احمد شاه با ده هزار سوار منتخبه چند فرسخ بالاتر از معسکر خود گذر یافته ازچناب، عبور کرد و جلو ریز جانب لاهور رفت، شهنوازخان که از ایلغار احمد شاه شنید، استقلال خودرا باخته واردوی خودرا گذاشته جانب دهلی گریخت. فردا صبح که خبر فرار شهنو از خان با حمد شاه رسید ومعسکر شهنو از خان در فکر کندن بود که ناگاه احمدشاه رسید و بر تمامی اموال واثقال وافیال وتوپخانه و دیگر معدات قشونی قبضه نموده، روز دیگر مابقی فوج خود را از چناب عبور داده با شکوه عظیمی داخل لاهور گردیدند - چون توپخانه، شاهینها، وفیل های معسکر شهنواز خان نیز بدست قشون افغان افتاده بود، لذا شوکت موکب همایون احمد شاهی افزونتر شده راجه گان (جنو وبامو) با سائر رایان پنجاب بحضور اعلیحضرت احمد شاه با پیشکشها آمده بار یافتند، ومورد نوازش احمد شاهی واقع آمدند.

از آن طرف محمد شاه گورگانی بسرداری شهزاده احمد شاه پسر رشید خود و بسرپرستی نواب قمرالدینخان وزیر، وابومنصور صفدر جنگ وکسری سنگه راجه جیپور، وجمال خان تالپوری، وراي کلمه جگروانی، والهسنگ جات زمین دار بنیا له وعبد الله خان و فیض محمد خان پسران علی محمد خان روهیله بمقابل احمد شاه ابدالی سوق داده بود - درعرض راه باشهنوازخان صوبدار لاهور تصادف کرد.

والی لاهور برای آنکه اورا در امر گریز به بزدلی و حماقت متهم نسازند، از جنگ ورشادت قشون افغان بمبالغه تمام بشهزاده شرح داد و صاحب منصبان قشون دهلی‌را بخوف انداخت، تااینکه نواب قمرالدینخان عیال و احمال و اثقال خود را با پسران علی محمد خان روهیله بسرهند فرستاد وخود بعزم جنگ جانب (موچی‌واره) پیش آمد.

چون شاه افغان اطلاع یافت، یك مفرزه را بتعاقب احمال و اثقال قمرالدینخان وزیر سوق داد، قمرالدین خان از شنیدن این خبرسراسیمه‌وار جانب سرهند برگشت - احمد شاه نیز جانب سرهند پیش رفت و در موضع (مانوپوره) تلاقی فئتین بوقوع پیوست، چند روزجنگهای قراولی دوام داشت، بالاخر کسری سنگه راجهٔ جیپور، که از بزرگترین رایان بود، بجنگ پیش آمد، اماتاب پنجهٔ درانیان را آورده نتوانسته با بی نظمی تمام شکست کرد.

از جانب دیگر گلولهٔ توپی در اثنای محاربه بالای خیمه نواب قمرالدینخان وزیر که بقول مولف تاج التواریخ با دای نماز جمعه مشغول بود افتاده اورا بقتل رسانید و شهزاده کورگانی باوجود این واقعه که شکست قوای را چه جیپور کشته شدن نواب قمرالدینخان وزیر باشد بی اراده نشده در میدان برای فیصلهٔ اخری ثابت قدم باقیماند. در نتیجه وضع جنگ بین طرفین بصلح و معاهده انجامید و خط جریان اباسیند در بین افغانستان و حکومت دهلی سرحد و خط فاصلی تعیین ومنظور شد.

بعد از انعقاد معاهدهٔ صلح اعلیحضرت احمد شاه جانب افغانستان وشهزاده احمدشاه کورگانی باقشون خود بعزم دهلی عزیمت نمودند. (۱)

سفر دوم احمد شاه:

احمدشاه درسال ۱۱۶۳هجری مطابق ۱۷۵۰میلادی که سال سوم پادشاهی او بود، جانب خراسان عزیمت کرد درین حرکت چون هرات دردست اجنبی بود نخست شهر هرات رازیر محاصره کشید، والی هرات که ازجانب شاهرخ نوهٔ نادرشاه امیرخان عرب بود درمقابل قشون احمدشاهی مقاومت شدیدی از خود نشان داد، اخیراً بعد ازچهارماه محاصره قشون شاهی از پهلوی برج خاکستر داخل شهر هرات شدند وامیرخان دراثنای مقاومت مزید کشته شد، باینوسیله هرات از اشغال اجنبی نجات حاصل کرد روز دیگر اعلیحضرت احمدشاه طوریکه درنامه خود نوشته اند داخل شهرهرات گردیدند وبه انتظامات لازمه فرمان دادند درهمین حال خبر آوردند که شهرخ حشرعام انگیخته وقشون او به تربت جام آمده است. از حضور شاه سردارجان خان با پنجهزار سوار انتخابی بعزم ایلغار قشون شاهرخ سوق داده شد مگر شاهرخ که از فتح هرات وکشته شدن امیرخان شنید بعقب برگشت، دراینوقت سردار جانخان بساقه قشون شاهرخ زد، درنتیجه عدهٔ زیادی ازقشون شاهرخ را باسارت گرفته وباغنائم فراوان واپس بهرات مراجعت نمود.

چون احمدشاه ازتنظیم امور هرات فارغ شده درویش علیخان هزاره را والی هرات مقرر نمود خود باالاردوی منصور بقصد شاهرخ جانب خراسان نهضت کردند، عندالورود بمشهد، شاهرخ تاب جنگ میدان درخود ندیده لابد

---

(۱) تاریخ سلطانی ص۱۲۴ تا ۱۲۷

دراندرون شهر مشهد حصاری شد، چون مدت محاصره بطول انجامید، درشهر قحط وسختی روی داد ـ شاهرخ جز تسلیم چاره ندیده ازاحمد شاه استرحام وصلح طلب کرد .

چون اعلیحضرت، بعادتیکه داشتند، هیچ دست آشتی جوئی را عقب نمی زد استدعای شاهرخ را پذیرفته باو صلح کردو شاهرخ مال فراوانی بنام نعل بها بخزینه سفری احمد شاه تقدیم وتحویل داد .

سپس شهزاده تیمور پسر خودرا که ازعهد نادرشاه درمشهد میزیسته باخود گرفته ازمشهد به تسخیر نیشاپور عزیمت کردند .

چون آن بلده دردست عباس قلیخان بیات بود، برسیدن اردوی همایون مدون نیشاپور راکه بغرض جنگ برآمده بودند، از میدان بعقب رانده بشهر درآمده و متحصن گردیدند، چون زمستان رسیده احمدشاه چنین مناسب دید که فتح نیشاپور را بوقت دیگر معطل کنند وازآنجا جانب هرات آمدند البته درعرض راه از شدت سرما چشم زخمی نیز به بعضی افرادقشون رسیده تقریباً ۸ صد نفر از سرما تلف گردید.
در هرات چون از ناصیهٔ حال درویش علیخان هزاره والی هرات آثارفتنه مشاهده نمود، لهذااورا عزل و بجای اوشهزاده تیمور را والی هرات تعیین کرد

این عقیده مولف تاریخ سلطانی است(۱) که ما درصحت آن باو اتفاق نداریم زیرا مورخ مذکور یك صفحه قبل درص ۱۲۸ همین کتاب خود تذکر داده است که عزیمت احمدشاه بسمت خراسان بسال سوم جلوس ایشان اتفاق افتادو شهزاده تیمور را نیز درهمین سفر ازمشهد باخود گرفته جانب قندهار آورد (۲)
چون احمدشاه درهنگام جلوس خویش بسریر پادشاهی بتصریح مورخین ۲۵ـ۲۲ ساله بودند وشهزاده تیمور رادران هنگام پنجساله نوشته اند .

پس درصورتیکه فتح نخستین مشهد درسال سوم جلوس احمد شاه صحت داشته باشد؟ گویا سن تیمور درآنوقت(۸) ساله وهنوز ازدورهٔ طفلی نه برآمده و در خور نائب الحکومگی هرات نبودند.

در ینصورت همان روایت بیاغلی وکیلی که درتاریخ تیمور شاه درانی نوشته اند (۳) صحت دارد که مقرری تیمور شاه را بسن ۱۹ سالگی بعدازفتح ثانی بت

---

(۱) تاریخ سلطانی ص ۱۲۸ـ ۱۲۹ ـ۱۳۰ (۲) تاریخ تیمور شاه درانی ص ۱۷ـ ۲٤

بنائب الحکومگی هرات میدانند، که از قندهار بعد از معاودت سفرهند بهرات رفت. وروایت مندرج تاریخ سلطانی بدلیل فوق از درجهٔ اعتبار قطع است - این تردید را در شرح حیات شهزادگی تیمور شاه مفصل نوشته ایم عند الحاجت بآن مراجعه شود.

سفر سوم اعلیحضرت باردوم جهة تصفیهٔ امور خراسان:

در سال یکهزار صد و شصت و پنج هجری اردوی همایونی بار ثانی جهة تنبیه سرکشان نیشاپور بحرکت آمد، چون توپ قلعه کوب بزرگ با اردو نبود، لذا در ابتدای حرکت بهر سپاهی سوارهٔ نظام بوزن یکمن تبریز چودن سپردند تا به نیشاپور بازدهد و پس از ورود بجلگهٔ نیشاپور همان چودن و غیره ذریعه استادان پرنگی وهندی قالب ساخته توپ عظیمی ریختند که بوزن بیست من تبریز گلوله میخورد، وهمان توپرا ببارهٔ نیشاپور بستند، گلوله نخستینی که پرتاب کردند بقول علی قلی میرزا ملقب باعتضاد السلطنه از دیوار قلعه وآنطرف بارهٔ شهر گذشته ربع فرسنگ دیگر پیش رفت و بقدر سه زرع در خاک نشست. (۱)

نیشاپوریان، باعباس قلیخان بیات بحضور احمد شاه آمدند و بخشیده شدند، ضمناً مردانگی مردم بیات را ستوده جمعی از آنان را بملازمت گرفتند، وآنها را باعائله شان بکابل فرستاد که تا حال در غزنی و کابل سکونت دارند.

احمد شاه بعد از فتح نیشاپور متوجه مشهد مقدس شد، درعین حال سردار جهانخان ونصیر خان بلوچ را با یك فوج بدفع علی مردانخان حاکم تون و تبس مقرر و اعزام نمود، بالمقابل علی مردان نیز بجنگ پیش آمد، طرفین در اثنای محاربهٔ دست بدست داد مردانگی دادند تا بالاخر سردار جهانخان ونصیرخان غالب آمده وعلی مردان با جمعی مقتول وعدهٔ اسیر شدند.

سپس سردار جهانخان با چنان فتح، بمشهد مراجعه کرد و زمانی رسید که احمدشاه بمهم محاصره شهر مصروف بود. طول محاصره به شش ماه کشید، در نتیجه قحط و محاصره شاهرخ مقاومت کرده نتوانسته و پسران خود را با جمعی از سادات ومشایخ مشهد بعذر بحضور احمد شاه فرستادند.

---

(۱) ریختن چنان توپی که ۲۰ من گلوله میخورد، در آنوقت موجب تامل است - شاید توپی ساخته شده باشد که از وزن ذکر کرده مورخین کمتر وزن داشته و در کشودن محاصره نیشاپور موثر واقع شده باشد اما نه بوزن مذکور مورخین.

اعلیحضرت بحرمت روضهٔ امام هشتم از جرم شاهرخ صرف نظر نموده بشروطی صلح کرد که خطبه وسکه بنام احمد شاه ومحالات بین هرات و مشهد از قبیل باخرز، جام، تربت وخاف وترشیز با فغانستان داده شوند شاهرخ بطیب خاطر پذیرفت وسجع مهرخود را باین بیت آراست:

یافت از الطاف احمد پادشاه   شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه

بعد ازعقد معاهده احمدشاه ازطریق هرات بقندهار مراجعت نمود.

در آن آوان بسمع همایون رسید که میر منو، معین الملک والی لاهور پسر نواب قمرالدینخان دراثر استقلال طلبی، احمدشاه گورگانی ووالده اورادرچشم میل کشیده وخود هم بعد ازچندی بمرض وبا درگذشت، بجای او ملازم وزوجه او مغلانی بیگم حکمرانی میکنند، باین جهة اعلیحضرت بعزم لاهور به تعبیه و تجهیز اردوی همایون فرمان داد وباسپاه منصور ازطریق کابل وپشاور، به لاهور عزیمت فرمودند.

مسافرت چهارم اعلیحضرت به لاهور: احمدشاه بعجله داخل لاهور شدند، چون دید که معاملهٔ حکومت گورگانی بآخر رسیده، لذا بقصد دهلی حرکت کردند، ازراه دز بعد ازسال رسائل اکثرازامراء دهلی را بخود متفق ساخت، نجیب الدوله درنزدیك (کرنال) بحضور احمد شاه رسید، وعماد الملك غازی الدینخان و زیر همراه عالمگیر شاه بن جهاندارشاه بن بهادر شاه بن اورنگزیب امپراطور هند درقصبهٔ (نریله) ده کروهی دهلی بملاقات احمدشاه رسیدند، بالمقابل احمد شاه بتفقد لازمه پرداخته توام شاه داخل دهلی شدند، ودران سفر خود چهل روز دردهلی توقف نموده دراثنای زمان حضرت بیگم دخترمحمدشاه را برای خود ونواب گوهرنسا بیگم صبیه عالمگیررا برای شهزاده تیمور پسر خود برسم ورواج شاهانه خواستگاری وازدواج نمودند، بعدازانجام دو عروسی تخت دهلی را بعزیزالدین محمد بن محمدشاه تسلیم داده نظام الدوله پسر قمرالدینخان را رتبهٔ وزارت و نجیب الدوله راامارت قشون دهلی داده بعدازآنجا با قشون منصور بافغانستان مراجعت کردند ـ اما چون بسرهند رسیدند، عبدالصمدخان اشنغری را بحکومت آنجا مقرر کرد به لاهور آمدند ـ چون سکهای امرتسرسر ازخط فرمان برداشته بودند، آنهارا گوشمالی بواجب دادند، سپس شهزاده تیمور را والی لاهور مقرر نمود، سردار جانخان را به نیابت و مستشاریت شهزاده گماشت. کذا بلندخان سدوزائی را بحکومت کشمیر وجموعز تقرر بخشیده، ازطریق

پشاور و کابل بقندهار آمدند.

درضمن سفر پنجم وششم اعلیحضرت، که از موجبات آن شورش هند، ووقوع جنگهای مربته درمرزهای میان چناب و جمنا و بالاخر فتح میدان «پانی پت» است، بعد از سانحهٔ پانی پت، و فتح دوبارهٔ دهلی و تاج بخشی هند به (شاه عالم) گورگانی ومراجعت بوطن اعلیحضرت احمد شاه چندی درقندهار با ستراحت واصلاحات امور اجتماعی داخل کشور ایشان از قبیل آبادی شهر احمدشاهی ودیگر عمرانات وکندن نهرهای قندهار، وتعمیرات ایالات دیگر بسر برده اند.

ولی طوریکه در تعلیقات گذشته باعلل وموجبات تذکر رفت، بعد از آن هم دو سه باردیگر بهندوستان مجبور بمسافرت شدند، ولی درآن بار سوم بدهلی داخل نشده بلکه از انباله وسرهند نیز نگذشته محض در اثنای همان نهضتها مثلیکه استاد حبیبی هم در مقدمه کتاب «لوی احمد شاه» نوشته اند، ریشهٔ سکهای متمرد ودیگر آشوب انگیزان را ازبیخ وبن قطع وسپس از تامین امنیت در آن مرز وسیع هربار موفقانه بدارالقرار قندهار مراجعت فرموده اند.

بقسمیکه در تاریخ حیات آن پادشاه بزرگ مسجل گردیده است رو یهمرفته اعلیحضرت لوی احمد شاه نه بار بهندوستان وسه بار به ایران ویک کرت به بخارا مسافرتهای نموده وموفقانه بعداز انجام کارنامه های بزرگ هر دفعه از سفر خود کامیاب وفاتح بکرسی سلطنت افغانستان که مطلب از همان قندهار است معاودت کرده اند.

طورخلاصه راجع بافغانستان احمدشاه درانی درمدت چندسال ابتدای جلوس شاهانه خویش تمام حدود طبیعی کشور رااز مجری جیحون تادریای عمان* واز ایران تارود بارسند، پنجاب، ولایات شمالی (مزار، میمنه، قطغن، بدخشان) مرو هرات، خراسان، سیستان، بلوچستان، سیند، پنجاب، ملتان وکشمیر را داخل نقشهٔ سیاسی افغانستان نموده دولتی قائم وقاهر بساخت.

تشکیلات عسکری وادارات دولتی وساختن راها، شهرها، نهرها وغیره درعهد او تنظیم گردید_اوچون بفتوحات محیر العقولی نائل آمد اما اتحاد اسلام را

همیشه نصب العین خود داشته، ازان بود که بشاهان مسلمان گورگانی هند، خراسان و بخارا بعد از فتح و فیروزی تاج بخشی نموده اند.

در تعلیقات گذشته حوادث را با نتایج آن بدلائل نوشتیم باین حیث دولت درانی افغانستان ازظهور مغل به بعد نخستین دولت افغانی است که مجد وعظمت قدیم افغانستان را اعاده نمود و مملکت را از تجاوزات اجانب وطوائف-الملوکی ها نجات بخشیدند.

احمدشاه بعد از بیست وشش سال پادشاهی بعمر ۵۲ سالگی بمرض (آکله) در صیفیه کوه توبهٔ قندهار سال ۱۱۷۵ هـ ازحیات چشم پوشیده برحمت ایزدی شتافتند (خدای مهربان بروی رحمت کند...)

بناغلی عزیزالدین وکیلی در (کتاب تاریخ تیمورشاه درانی) نوشته است که مرض مذکور ازجراحی خال مشهور به (مشنگك) که در پهلوی انف ایشان بود حادث حال وی گردیده اخیراً بحدی و خامت پیدا کرد که مواد آن باعضای رئیسه ریخته باعث وفات آن پادشاه مجاهد گردید.

امیرعبدالرحمن خان در کتاب واقعات خود مرض احمدشاه را سرطان خوانده است. بهرحال جنازهٔ وی را ازصیفیه مذکور بقندهار نقل داده در قبهٔ که خود بزمان حیاتش تعمیر نموده بود در جوار خرقهٔ نبوی(ص) وقوع دارد، دفن گردید:

«آه ودردا ودریغا که چه محمود ملك همچو هر خار و خس زیر زمین گرد دزار» (فرخی)

شخصیت اعلیحضرت احمدشاه:

احمدشاه درانی ازهمان فرزندان ممتاز سرزمین مردخیز افغانستان تاریخی بشمار میآیند که گاه گاهی ازشکنج ایام ومرور قرون و دهور تاریخی ازمیان فرزندان رشیدخاندان آریائی ونژاد اصیل پښتون، در کانون فضل و دانش وما من مردان قلم وشمشیر وطن بعد از مدتهای طویل تبارز میکنند واحیاناً میتوان تبارز نمود.

احمدشاه ازنوابغ روزگار و فرزند نامدار افغان در برزخی پا بعرصهٔ وجود نهاد که وطن او ازدستبرد اجانب طوفانهای عظیمی دیده و باوضعی پارچه پارچه وبخاك خواری نشسته بود که باهمان وضع دلخراش تجزیهٔ بیگانگان نامهربان دروسط قارهٔ آسیا، چنان روزگار تاریکی سپری مینمودند که باهم جمع کردن همان قطعات ازهم جدا شده ورفع تمام بدبختی های طوائف-الملوکی فقرو بینوائی مردم ما، وباز تجاوز نیروهای بزرگ فاتحین که عضو-

غضو ملت عزیز ما را بطنابهای محکم استعمار بسته و بجانب خود میکشید کاری بود بس رقت انگیز وسخت دشوار .

نادرشاه ترکمان باهمه دها و نبوغ حربی خویش با بزرگترین اردوی بیرحم او که ازمردان دلاور وسط آسیا ترکیب شده بود بکرات ومرات بوطن ما تاخت وهستی و نیستی این ملك غریب را غارت نمود .

چون مردم ما بعادت فطری وخاصهٔ استقلال دوستی خویش درهر شهر و قصبه تاآخرین قطرهٔ خون پاك خویش مقابل عساکر متجاوز مقاومت ودفاع کردند اما چون دفاع ازوطن بصورت دسته جمعی نبود ، وازهرات گرفته تا زرنگ وسیستان ، نیم روز، ارا کوزی ، زابل و کابل و پشاور بشکل جدا جدا بدون کدام مفاهمه و تمرکز نیروهای ملی جنگیدند لذا بهرکس نتیجهٔ سرسختیهای متفرق معلوم است- اجداد ما از یکدیگر بی خبر درهر شهر، هرقصبه ، هرده، با اردوی بزرگ وسخت مسلح اجنبی روبرو شده وپنجه نرم کردند ، غالباً شرنگ مرگ وشهادت چشیدند وفاتح، گرچه دراثر کشش و کوشش متوالی و تحمل قربانیهای متمادی وکثیف درحال جنگ ازوسط افغانستان جانب هند ودوباره از هند جانب فارس گذشت ، ولی بدنبال خود جز شهرهای ویران، قصبات غارت شده ومردم بینوا و بی خانمان ودشتهای لم یزرع چیزی باقی نگذاشت، چون بیگانه بود بعقب ندید ودستی ازروی انسانیت وترحم برسر وروی یتمان بی پدرو ارامل بی شوهر نکشید یعنی متجاوز همان زخمها وخرابیهای دست ستم خود را اندمال و ترمیم نکرد ودر صدد ترمیم آن هم نبود .

شاهنشاه احمدشاه ، فرزند فداکار افغان بعد از گذشت دوطوفان بزرگ جهانکشایان حریص که جزو یرانی میراثی از خود نگذاشته بودند، خانهٔ را کدخداشد که اگر درداشت دیوار نداشت واگر دیوار داشت در سقف آن رخنهٔ مرمیهای توپهای ظالم موجود بود واگر سقف آن هم بسلامت مانده بود متاع خانه بغارت رفته واهل خانه بتمام ضروریات حیاتی نیازمند وبا فقر و بیچارگی دچار بودند .

احمد شاه برسریر نیاکان وشاهنشاهان نامدار هندوافغانستان، در روزگاری تکیه زد که تمام دارائی خزینه آن عبارت ازهمان مبلغ ناچیز مالیه ولایت کابل وپشاور بود که حریفان آنرا نیز بخاطر خوشی دشمن ملت ما از داخل بخارج می بردند.

احمد شاه بمملکتی حکمران شد که بگفته یك مورخ قبل از جلوس وی افغانستان

بریاستهای خرد خرد ملوك الطوائفی واستعمار ازهم تجزیه شده بود پس مشاهده کنیم که احمد شاه نسبت بچنان اوضاع وطن خویش چه کرد ؟

احمدشاه ملت افغان را نخست بنقطهٔ وحدت ملی تمرکز داد و تمام نیروهای ملوك الطوائفی را در یکسانیچهٔ ملی درآورد، شکل افغانستان بزرگ و مستقل و نیرومندی را بآن بخشید (۱) و هم همان مورخ گوید: احمدشاه از بعضی جهات در عصر خود حکمرانی نهایت ممتازی بود مخالفین او نیز بکفایت اداری ولیاقت نظامی او اعتراف دارند.

فیریر مورخ انگلیسی نوشته است: احمدشاه مردی بود که ذرهٔ دوروئی نداشت، وی با وصف اینکه بمذهب تسنن سخت پابند بود، ولی متعصب نبود در کشور او پیروان مذاهب مختلفه بحیث رعایای او بآرامی زیست میکردند و تمام آنان از نعمت آزادی مذهبی برخوردار بودند - در عین اقتدار وضع سادهٔ داشت امادر عین حال باوقار، متین ومهذب بوده است. او در میان ملت باندازهٔ محبوبیت داشت که بفیصلهٔ او هر کس قانع و احدی از ان شکایت نمیکرد و آنرا فیصله اخری میدانستند. (۲)

خاصهٔ صلح دوستی و تاج بخشی احمد شاه:

مولف سراج التواریخ بحواله خزانه عامره و تاریخ احمدی مینگارد:

اعلیحضرت احمد شاه ابدالی بعد از تسخیر مشهد مقدس با شاهرخ میرزا نوهٔ نادر شاه افشار از در مدارا پیش آمد و با شرایطی بوی صلح کرد که سکه و خطبه بنام احمد شاه ضرب زده وخوانده شود - مهرفرامین واحکام بنام شاهرخ باشد او شاهرخ را ابقا کرد تنها محالات جام باخرز، تربت حیدریه و خواف وترشیز که در بین هرات و مشهد واقع آمده اند. ازولایت شاهرخ جدا و با فغانستان مربوط شدند.

مورخ علاوتاً نوشته است: عین عبارت سراج التواریخ:

دراینوقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتوانست

---

(۱) لکچر شعبه تاریخ یونیورستی علیگد- سراج التواریخ جلد ۱ ص ۱۱- تاریخ سلطانی وخزانهٔ عامره.

(۲) مربوط بپاورقی صفحه فوق: History of the Afghans

همت به تسخیر تمام ایران گمارد ؛ اما بملاحظهٔ لحاظات چندازین موضوع صرف نظر کردند :

۱ ـ خرابی و پریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته ومردم آنمملکت افاغنه را منشأ و مصدر تمام صدماتیکه بدیشان وارد آمده بود میدانستند .

۲ ـ سعی که باعث تغییر مذهب ایشان شد (یعنی کوشش نادرشاه برای سنی شدن مردم) این کار دوباره کینهٔ دیرینه را در سینه ها نسبت این طائفه تازه تر کرده بود .

۳ ـ علاوه بر همه چون خود نادرشاه تقلباً بر بلاد استیلا یافته بود وپادشاهی را غصب کرده بود ، بعداز فوتش طوائف الملوکی بشکلی در ان مملکت روی کار آمده بود که هر کس در بازوی خود نیروئی میدید یا هرجا میرطائفه یا حاکم قصبهٔ بود سودای سلطنت می پخت ، بنا بران احمد شاه بخود اندیشیده بهتر دید که عجالةً همت مصروف استحکام سلطنت و آبادی مملکت خود افغانستان نماید ، چنانکه کار خراسان را بمصالحه انجام داد .(۱)

نظر بمطالعه تاریخ وتدقیق درحوادث زمان اعلیحضرت موصوف چنین بنظر میرسد که وی با وصف اینکه از نوابغ حربی وسیاسی واداری وقت خود بودند در عین حال شخص صاف دل ، یکروی ودارای اخلاق حمیده بودند او عادت داشت هروقت دستی از در صلح ودوستی از جانب خصم بسوی او دراز شود گرچه در حین مغلوبیت خصم وبعداز رسانیدن خسارات هم باشد آن دست را برخلاف رویهٔ فاتحین دیگر، بنا برغرور وعقب نمی زد بلکه آنرا بصمیمیت فشار میداد وبخواهشات خاطر خصم تا جائیکه امکان داشت لبیک میگفته است .

اعلیحضرت احمدشاه بتأسی ازهمین خاصه صلح دوستی او بود که تاج وتخت دهلی را دودفعه بشاه مغلوب ودرمانده گورگانی هند بخشیدند وباردوی فاتح خود مجال ندادند که بخانه احدی از رعایای لاهور ودهلی بنظر خاصمانه نظر ویا بمال واعراض مغلوبین تجاوز کنند ـ او باوجود پابندی شدید بآداب دینی وصحبت باعلما ومتصوفین اسلامی متعصب خشك نبود، مورخین انگلیسی گویند

---

(۱) ـ سراج التواریخ جلد۱ ص۱۶ تحت عنوان (توجه اعلیحضرت احمدشاه بار دوم بجانب خراسان در سال ۱۱۶۴ هجری)

درعهد او تجارت افغانستان بدست اهل هنود بود و تبعید شدگان یهود را از ایران در کابل جای بود و باش دادند .

ما ایجنابی او از تحمل رویهٔ شاهرخ میرزای ایرانی و طغیان و جنگهای بی جهة او با اردوی درانی خوب معلوم میشود .

وقتی شاهرخ از رویه خاصمانه و آشوب طلبی خود نادم گردید و نصایح پدرانه اعلیحضرت انامل قبول بر دیده گذاشت، فوراً از تمام کرده های نا هنجار او در گذشته بشاهی خراسان ابقا و مورد احسان و نوازش اعلیحضرت نیز واقع گردید، حتی استقلال خراسان را تضمین هم فرمودند .

بهمین منوال هم وقتی جنگ سرهند را احمدشاه پسر محمدشاه گورگانی راه انداخت و محاربهٔ او باعث خساره بقشون درانی گردید و بعد از همان محاربه اعلیحضرت درانی دو دفعه فاتحانه داخل دهلی پایتخت گورگانی شدند، گذشته را فراموش کرد تاج و تخت هند را نیز به شاه گورگانی پیشکش نمود او پولی هم بنام تاوان جنگ یا مصارف قشون پیشتون از کسی طلب نکردند .

علاوةً برای استحکام دوستی و حوصله افزائی خاندان تیمور یهٔ هند دو دختر ازان خاندان شاهی را یکی سلطان بیگم صاحبه صبیهٔ محمد شاه برای شخص احمدشاه و دیگری نواب گوهر نسا بیگم بنت عزیزالدین محمد (شاه عالم) برای شهزاده تیمور برسم و رواج شاهانه خواستگاری نمود با آن خاندان وصلت کردند .

اعلیحضرت احمدشاه درانی از سفر بخارا باآوردن خرقهٔ مبارکهٔ رسول کریم (صلعم) قانع شده و باشاه مراد بی صلح کردند .

همکذا موضوع سرکشی نصیرخان بلوچ و رهاندن اختن جنگ های خونین در مستونگ و قلات همینکه خان شجاع و همکار بلوچ او از رویه خود اظهار ندامت نمود و خود را باحمدشاه تسلیم کرد، اعلیحضرت از تمام جرایم و خونریزی او در گذشته او را با خلعت و اعزاز دوباره بخانی بلوچستان منظور و مقرر کردند. (۱)

بهمین طور علی مردانخان والی طون و تبس، و عباس قلیخان والی نیشابور که مدتی مراکز خویش را متجاسرانه در تحت محاصره قشون شاهی دادند و در پایان کشش و کوشش زیاد چارهٔ جز تسلیم ندیدند و هر دو نفر بحضور اعلیحضرت حاضر و شرف دست بوسی حاصل کردند - از حضور شاهنشاه افغانستان

---

(۱) سراج التواریخ - سیر المتاخرین تالیف طباطبائی - لوی احمد شاه بابا و خزانه عامرهٔ تالیف آزاد و کتاب لکچر شعبهٔ تاریخ مسلم یونیورستی علی گړه .

فرمان عفو جرایم بنامهای ایشان صادرومردانگیهای آنان را که در اثنای محاصره بر خلاف قشون شاهی ابراز داده بودند ستودند.
همچنان میر منو پسر قمرالدینخان وزیر، که وزیر مذکور درجریان جنگ سرهند بگلولهٔ توپ قشون شاهی کشته شده بود وخود میر منو هنگامیکه از طرف دربار دهلی والی لاهور بود درحین وصول رایات قشون شاهی به اطراف لاهور تمرد ورزیده بجنگ بزرگی اقدام کرد و بعد از چهار ماه محاربه وستیزه ازحضور اعلیحضرت امان خواست، شاهنشاه افغانستان فوراً از تمام جرایم او گذشته، علاوهٔ بولایت پنجاب وملتان نیزابقا گردید پروفیسر خلیق احمد نظامی در کتاب لکچر شعبه تاریخ نوشته است:
همهٔ مورخین معاصر اعلیحضرت ابدالی از اخلاق ستوده اوتذکرات داده اند، ازآنجمله جارج فوستر مورخ انگلیس که بسال ۱۷۸۳ میلادی از افغانستان دیدن کرد ومدتی درآنمملکت بسر برد، در کتاب «سفری از بنگال تا انگلند» خود چنین نوشته است:
«احمدشاه ابدالی با تمام همان علاقهٔ که با امور مذهبی دارد، یك پادشاه مسلمان بی تعصب است، او با وسعت نظری که دارد در مملکت او هندو، عیسائی و غیره بآزادی تام امور مذهبی خودرا بجا میآرند، علاوهٔ تجارت افغانستان در دست اهل هنود است و نادرشاه افشار همان عده عیسویها را که از شمال ایران تبعید کرد و جلای وطن شان نمود، حالا در کابل حیات بسر می برند- هندو وعیسائی در افغانستان زندگی مرفه دارند.»
فیریر، نوشته است:
احمدشاه ازتمام همان عاداتیکه درممالك مشرق زمین رواج دارد ازقبیل شراب نوشی وافیون کشی وغیره مواد مخدره بکلی اجتناب میکند-واز حرکات وافعال منافقانه بدمی برد، وضع ساده دارد، اما متانت اخلاق او را درمیان رعایای خودش محبوب ساخته، مردم بآسانی بحضور او رسیده میتوانند، برای انصاف وعدالت با همیت خاصی قائل است هیچگاه از فیصله او کسی شکایت نمیکند. (۱)
مولف خزانه عامره ومآثر الامراء هردو می نویسند:
درسال ۱۷۳۷ میلادی هنگام فتح قندهار بدست نادر شاه افشار، احمد خان نامی در جمله اسرای جنگ بدست نادر شاه افتاد- این جوان در اثر استعداد

---

(۱) افغانستان تالیف فیریر مورخ معروف انگلیس،

خداداد‌ش بزودی تاحدی ترقی کرد که در جملهٔ کلانترین صاحب منصبان اردوی نادر جا گرفته، نادرشاه دربارهٔ احمدخان میگفت:

« من در ایران و توران و هندوستان در اخلاق عالی مانند احمد خان احدی را نیافتم» (۱) خلیق احمد نظامی ایم، ای ال-ال، بی نوشته است:

نظام الملك آصف جاه وقتی بتاریخ ۹ ذی الحجه سال ۱۱۵۱ هجری مطابق ۹ مارچ ۱۷۳۹ میلادی هنگام ورود نادرشا افشار، بدیوانخانه عام دهلی با احمد خان ملاقات کرد، اما بعد از ملاقات دربارهٔ آیندهٔ احمد خان چنین پیشگوئی کرد: از چهره و فهم این جوان آثار بزرگی پید است، وی غالباً پادشاه خواهد شد (۲)

مولف تاریخ حسین‌شاهی را عقیده بر ینست که احمد شاه قبل از آنکه بر تخت سلطنت افغانستان نشیند، چندین دفعه بهندوستان آمد، و از ضعف حکومت مغولی وسازشهای امراء دهلی معلومات کافی داشته است.

احمدشاه از سال ۱۷٤۷ تا ۱۷٦۹ میلادی نه کرت بهند مسافرتها نمود- علل مسافرتها مختلف بود ند. بعضاً باراده‌ٔ خودش و گاهی بد عوت منورین هندی بآن مملکت سفر نموده اند-چنانکه مسافرت دفعهٔ ششم او که در سال ۱۷٦۰ میلادی اتفاق افتاد بکلی از حیث نوعیت با دیگر سفرهای او مغایرت داشت.

چون اوضاع هندوستان بهم خورد و مریته با تفاق عماد الملك در صدد تامین اقتدار خود و امپراطوری مریته بر آمد ند، علمای بالغ نظر و امرای افغان احمد شاه ابدالی را بغرض دفع بلای مریته بهند دعوت داد ند و بنحویکه طبا طبائی نوشته است نجیب الدوله و بعضی را جگان هند و که آنها نیز در تسلط مریته زوال مملکت خود را نزد یك دید ند، لابد بخدمت شاه ابدالی عرایض دعوت نوشتند وخواستار شدند که هرچه زودتر برای رفع اوضاع بحرانی هند، وسرکوبی اقوام متجاوز مریته وهمکاران ایشان بهندوستان تشریف بیاورند. (۳)

بروایت سیر المتاخرین تمسك بهاو راجه‌های مریته بحدی رسیده بود که سقف دیوانخانه خاص پادشاهی هند را که از نقره مینا کار و نمونه هنر بود

---

(۱) خزانه عامره ص ۹۷- ماثر الامراء جلد ۲ ص ۷۱۹ گلستان رحمت (۲) تاریخ مسلم یونیورستی علی گد ص ۱۸۹- تاریخ حسین شاهی نسخه خطی ص ٦- سیر المتاخرین تالیف طباطبائی جلد ۳ ص ۹۱۱-۹۱۲-و خزانه عامره تالیف آزاد.

(۳)-سیر المتاخرین تالیف طبا طبائی جلد ۳ صفحات ۹۱۱-۹۱۲.

آنرا بکنند- هکذا ظروف واوانی وعودسوزهای اماکن مقدسهٔ اسلامی را نیز بغارت گرفتند. (۱)

از مکتوبات سیاسی شاه ولی الله عالم بزرگ هند برمی آید، که اوهم مکتوبی بنام اعلیحضرت احمد شاه نوشته واو را برای نجات مسلمانان هند وسلطنت دهلی به آمدن هند دعوت نموده است. (۲)

بزرگترین کار اعلیحضرت احمدشاه در تاریخ وطن :

نویسندهٔ مضمون آرزومند است، به ابنای وطن خاطرنشان کند که:

بزرگترین کارنامه های اعلیحضری احمد شاه درانی نسبت به ملت ووطن عزیز ایشان «افغانستان» محبوب که مورخین ازان ستایش میکنند، ویا ازان سرسری گذشته اند، همانا عبارت ازدو خدمت بزرگتر و فراموش ناشدنی او است که در ذیل طور یاددهانی از آنها تذکر رفته است:

اول: تشکیل یك افغانستان متحد و حقیقی که مسلماً موجودیت واستقلال آنرا احمد شاه، بر چنان شالودهٔ متین و مستحکم ملی بی ریزی کردند، که دیگر نمیشود یك وجب خاك آنرا بیگانه دانست، یا اگر خدا ناخواسته مورد تعرض قرار گیرد، و تمام ملت بشکل دسته جمعی بدفع همان تعرض (هر چند بلباس حیله ها هم مستور باشد) بمقابله برنخیزد و بهر قیمت باشد آنرا عقب نزنند ممکن نیست:

دوم: موضوع وحدت ملی وتامین مصالح قومی ملت افغان است، که این مهم را نیز نخستین مرتبه احمد شاه براساس اشتراك منافع و طنیت، ملیت قومیت ودین حنیف بنیاد نهادند که حقیقةً بالنتیجه تزلزل ناپذیر است.

موضوع افغان ونام افغانستان، که تامین وتثبیت آن یك کتلهٔ بزرگ پښتونهای سواحل سیند امروزی را تا اطراف روهیلکند، همهٔ ایشان بمرکز ملی افغان، یعنی پای تخت همان زمان وکابل، بصورت محکمی مربوط و هم ازدل علاقمند و آرزومند گردانیدند وازتمام نژاد پښتون (افغان) یك وجود واحد با احیای عنعنات ملی تشکیل دادند.

۱- خزانه عامره تالیف آزاد بلگرامی.

۲- مکاتیب سیاسی شاه ولی الله طبع علی گره.

احمد شاه قسمت اعظم خراسان ایرانی را فتح و گرفتند ، اما نه دفعه با تحمل مصارف سنگین وزحمات فوق العاده طاقت فرسا بهند مسافرت نمودند ، هدف وی تنها وتنها همین وحدت (۸) ملیون فرزندان پښتون با بابود نه که آنان را نیز بزیر بر چم افغان وافغانیت درآوردند و از افغانها در هربرخ زیست میکردند ، یك افغانستان وسیع ومقتدر تشکیل داد که گاهی در تاریخ بعد از حضرت محمود زابلی وغیاث الدین و محمد سام غوری بوجود نیامده بود ، خوشحال خان ختك تقریباً یك قرن قبل از احمد شاه این حقیقت را در اشعار خویش همیشه چنین زمزمه میکرد :

« درست پښتون له قندهاره تر اټکه سره یود ننګ په کار پټ وآ شکار »

اما خوابهای خوشحال را ، احمد شاه نیکوتعبیر کرد و با ثبات رسانید.

احمد شاه از فتح بخارا ودهلی بآسانی منصرف شد، اما از خط جیحون و سند بهیچ وجه خودرا کنار نکشید وتمام عمر برای حفظ و تامین سعادت افغانها ئیکه درمیان این دو فاصل طبیعی (یعنی اکسوس و اندوس) زیست میکردند فداکاری کرد واز یك وجب آن حتی به تحمل هزارها ولك ها قربانی هم صرف نظر نکردند .

کسانیکه از اصالت فکر بهره وبا شکنجهای حوادث آشنایی دارند خوب میدانند که این حکیم فرزانه احمد شاه بود که دردهای قوم را دانسته آنرا بوسیله وحدت قوم وعوامل زندهٔ تحکیم ملیت خوب مداوا کرد وجامعهٔ افغان را باستدلال احیای عنعنات ملی به نقطهٔ مرکزی تمرکز داد.

او در اوقات مسافرتهای خویش این مرام مقدس ملی را بهمگان فهماند که تشکیل مملکتی بنام افغانستان نیرومند و مستقل حقیقت ثابت است و باید اول باول تاسیس وتامین گردد. او برای تامین این حقیقت می فرمودند : هر افغان باید بهر نوع فداکاری همیشه حاضر باشد تامعنی زندگی را دانسته باشد .

بدون شبهه این حقیقت درسایهٔ کفایت عقل و تحمل زحمات پیهم و فداکاریهای بزرگ وازخودگذریهای لوی احمد شاه ثابت وازقوه بفعل برآمده است زیرا قبل ازوی این کشور تاریخی خلاف واقع بسبب داشتن همان نامهای عجیب وغریبی که اجانب براعضاو اجزای آن گذاشته بودند ، حقیقت وحدت خودرا از دست داده ودر سرحوادث روزگار بحدی پریشان گردیده بود که توحید آن بادرنظر گرفتن عوامل ومقتضیات زمان خیلی دشوار بلکه

مستحیل بنظر میرسید - از مطالعهٔ تاریخ بر میاید که تمامیت ارضی ووحدت ملی افغانستان بعد از سلطنت خاندانهای آل ناصر-و آل شنسب، بوضعی دستخوش پراگندگی شده بود که بزیر اسم خراسان هم نمی شد تمام همان موانع خشن که دراه تامین و حدت ملی این قوم نجیب سد میکشید، از میان برداشته آید.

احمد شاه واقعاً همان شخصیت ممتازی را مالك بود که نادرشاه افشار یا آصف جاه وزیرداناى دهلی در بارهٔ او بدربار هام پیشگوئی میکردند ومی گفتند: «مانند احمد خان مرد کاملی را درایران وتوران وهندوستان ندیدم» اعلیحضرت احمد شاه بدواً دریك ولایت افغانستان باریکهٔ شهریاری رسیدند، چون پادشاهی بدون عسکروخزینه ومعدات جنگی وداشتن رجال صادق وفداکار پایدار نمی ماند، حال آنکه احمدشاه جز همان نقدینهٔ که از مالیات دوولایت افغانستان (کابل وپشاور) تقی خان اختربیگی و ناصرخان بوی حواله کرد، وبجز همان دسته سوار نظامی که ازمشهد باوی بقندهار آمدند، دیگر نه اندوخته ای درکف ونه قشونی بتحت فرمان داشتند.

اما چون درراس یك ملت اصیل وشجاعی چون ملت افغان بامر خطیر سلطنت انتخاب گردیدند، بمانند یك قهرمان مقتدر و مستعد باعزایم عظیم، شروع بکار نمودند وبه یمن طالع بلند واقبال ارجمند، پیهم عقده های لاینحلی یکی بعد از دیگری کشودن گرفت-واحمدشاه بزودی از یك گوشهٔ افغانستان (ولایت قندهار) چنان یك اردوئی تشکیل وتحت دسپلین آورد که ازقائد دانا ودلیرخویش همین یك قوماندهٔ راخوب آموختند: درهرجا که هستی به پیش برو، احمدشاه هم باشما همراه است.

گویا احمد شاه اسکندری بودند که خود ارسطوی حرکات خود شده وبزیر تاثیر همین یك قوماندهٔ مختصرا ماجدی وقطعی افغانستان تاریخی (آریانای کهن) را ازطرف شمال تارود بارا کسوس واز سمت جنوب تا بحرعمان، واز مغرب تا فارس واز طرف شرق تاماورای اندوس (اباسیند) وسعت داد، احمدشاه دهلی پایتخت سلطان علاء الدین، سلطان فیروزشاه، وسلطان بهلول وسکندرلودی وشیرشاه سوری رادو کرت فتح وتصرف نمود وماننده محمود زابلی در ماوراء جیحون چوگان باخت ودرایران وخراسان رول مهمی بازی نمود، اما هدف او تنها تحکیم استقلال ووحدت ملی افغانستان حقیقی بود، وبس.

مطلب ثانی: کـه عـبـارت از تامین وحدت ملی نژاد نجیب افغان بوده است.

استاد رینولد نیکلسون خاور شناس وفیلسوف انگلیس گوید: مردان بزرگ

تاریخ دنیای کهن و نو در برابر این پرابلم درمانده اند، وطوریکه خواسته اند به تطبیق این غایهٔ عالی کمتر موفق شده اند.

در تامین این غایهٔ عالی در پیشروی لوی احمدشاه نیز بدواً چند ین عقدهٔ لاینحلی عرض اندام نمود که در آنباره ذیلا مختصر تذکر میدهد:

نخست: احمد شاه در آغاز جلوس خویش با چنان قبائل و جمعیت ها رو برو گردید که در عین تشتت و بی خبری که: (شاید تسلط بیگانگان یگانه علت آن بود) از هر قید آزاد، و با عصبیتها، و تباین آرا و مطالب، اگر موقع می یافتند به نهب وغارت یکدیگر اقدام میکردند. واین تفرقه چیزی بود که بقرنها ازاجانب فرا گرفته بودند، اساساً بیگانگان عادت داشتند که بیاری یك کتله، کتله دیگری را نیز زیر میگرفتند، چون هر دسته با جمعیت خود ارتباط نا گسستنی داشت، پس هرگاه آنان را قهر مانی قهراً در کانون واحد ملیت در میاورد تو هین عصبیتها و اصلاح تقالید نا ملایم قرون و دهور ایشان حتمی بود، تا بتوان به آن کتله های مختلف واحیاناً متخاصم شعور برادری، وسعت نظر و فضیلت گذشت و تحمل آموخت.

البته همه میدانند که این کار در همانوقت امری بود نهایت دشوار که بزودی امکان پذیر نبود از طرف دیگر نظام قومی قبائل را ذریعهٔ سر داران خود قوم حفظ کردن امرعجیبی بود مگر این کار برای احمد شاه در امر تشکیل افغانستان وافغان بزرگ (که از اهداف سیاسی ایشان بود) ظاهراً مفید ثابت شد.

دوم: اعلیحضرت احمدشاه فکر میکرد که وی چطور میتواند قبائل بی قید و بی علم اما نیرومند را با تقالید بسیط و تاریك ایشان یکدام وسائل با هم نزدیك ساخته و باهم بیامیزند و بعد همان آمیخته را در قالب جدید اجتماعی ریخته یك تودهٔ متحد وجوان و دارای روح اجتماعی ازان بوجود آرند و بعد آنرا برای تحول مفید و بزرگ اجتماعی (که اساس همین بود) حاضر و آماده گردانند.

پس اعلیحضرت موصوف برای تامین این غایه از فارمولهای اجتماعیات استفاده کرد و بدواً همان عناصر متباین را باشتراك منافع باهم جمع و در مقابل دشمن مشترك بیك صحنه و یك صف استاده کرد، چون همه افغان و اولاد یك پدر شناخته میشدند وهمه دارای مرام مشترك، مذهب مشترك و یك وطن داشتند، و به یکزبان هم

حرف میزدند، بنابران مخالفتهای حزبی و تقالید و عصبیتهای ذات البینی در مقابل دشمن مشترک تعدیل شد و بهیأت مجموعی و دسته جمعی مقاومتهای نیروهای خطرناک اجنبی را در هر میدان بآسانی ازهم خرد کردند، و از طرفی سطح حیات همه بلا امتیاز بلند رفت، از آنجا که دست زمامدار عبقری چون احمد شاه در تمام صحنه های حیاة مشغول تفهیم، تأدیب و رهنمائی ایشان بود لذا دیری نگذشت که بند و بار عصبیتها و تقالید ناملایم تفرقه ازهم بگسست و از تالیف و توحید کتله های مختلفه و تاثیر عنعنات افغانیت و پاک باطنی (عقیده) و زبان و فرهنگ و دین همه علت شدند تا ملت جوان و نیرومند و هوشیاری از افغانان تشکل نماید.

این وحدت ملی افغان نه تنها در قطعات خاکهای باهم متصل افغانستان احمدشاهی حاصل آمد، بلکه تا ماوراء اباسیند و روهیلکند نیز وسعت پیدا کرد و ۸ ملیون پښتو نهای حوزهٔ سند و روهیلکند نیز درین وحدت مسعود عملاً حصه گرفتند و خوابهای خوشحال خان ختك، شکسپیر پښتون، حقیقت پیدا کرد.

فهارس اعلام

که در متن و حواشی نامهٔ فرخندهٔ

احمدشاه ذکر شده است

نامهای مردان

نامهای کتابها

'|||||||||||||||||||||||||||||

نامهای جاها

-ج-

155

اقوام وقبائل

فهارس اعلام تعلیقات نامهٔ اعلیحضرت احمدشاه بابا

(۱) اسمای رجال

-ى-

(۲) نامهای اقوام وملل

(۳) اسمای اماکن

- ن -

ـسـ

-ف-

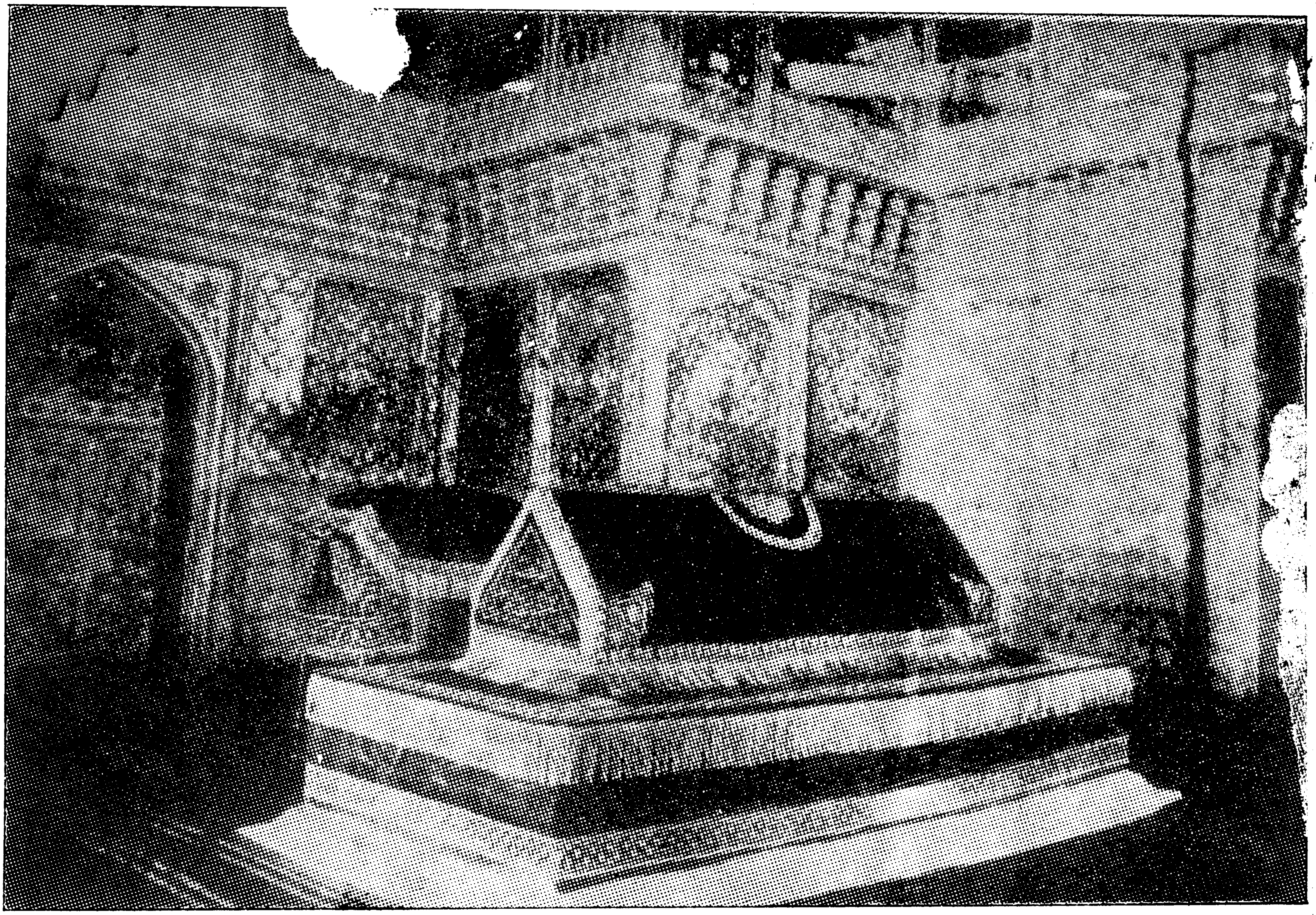
(۴) اسمای کتب

ـ ص ـ

-ق-

تصحیح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧	٤	التراام	التزام
١٣	١١	تقدیم	تقویم
٤١	١٨	آعاز	آغاز
٣٢	٤	ازحام	ازدحام
٣٣	٢	جاد	جاده
٣٥	١٢	یز	نیز
٤٢	١٢	نضارت	نظارت
٥٤	١	خ د	خود
٥٨	٢٢	مگیردد	میگردد
٥٩	١٨	ریزیده	ریزنده
٦١	١	اسوار	سوار
٦٨	٦	شهات	شهاب
٧٠	١٦	مهله	مهمله
٧٣	١	میانچی	میانجی
٧٦	١٥	ازآن	ازآب
٧٧	١٢	پروشور	پرشور
٨١	١٥	جنسید	جنید
٨١	١٩	شروانشاه	شیروانشاه
٨٣	٦	کلیمه	کلمه
٨٤	٥	وبا	وبه
٨٤	٢٣	یاخرز	باخرز.
٨٥	٧	وقوع	(تکرار است)
٨٧	٥	ذلت	منزلت
٨٧	٧	منزلت	مذلت
٨٨	١٤	گروهی	کروهی
٨٩	٣	کابل	کامل
٨٩	١٤	نشین	نشینی
٩٣	١٤	علی گهط	علی گده
٩٤	٧	باموو	بامور
٩٤	اخیر	علی گهط	علی گده
٩٥	٢	خندان	خاندان
٩٥	١٥	ابراعیم	ابراهیم
٩٦	٩	موورث	موروث
٩٦	١٧	نمیدانند	نمیدادند
٩٨	١٦	ازارض	درعرض
١٠٠	٢٦	احدی	احمدی
١٠٣	٤	شارخ	شاهرخ
١٠٣	٢٥	تیمور شا	تیمور شاه
١٠٣	٢٧	٢١٧	١٧(٢)
١٠٧	٨	شاعالم	شاه عالم
١٠٧	٢٣	دوآیه	دوآبه
١١٠	٢٠	یازز ده	باززده
١١١	٨	پرده	پرنده
١١١	١١	بیجاپور	بیجاپور
١١١	٢١	بخاپور	بیجاپور
١١٢	١٣	سربرد	بسربرد
١١٢	٢٣	شیراجی	شیواجی
١١٥	٧	مریتهٔ سوم	مرتبهٔ سوم
١٢٠	١٤	حملات	جملات
١٢٠	اخیر	نطامی	نظامی
١٢٣	١٩	جنگورا	جنگوراو
١٢٤	١٣	بلگراوی	بلگرامی
١٢٧	٢٠	قشوق	قشون
١٣٢	١٤	غرنین	غزنین
١٣٤	١١	—	اعلیحضرت
١٤١	١٧	تیمان	یتیمان
١٤٥	١٢	بنکال	تابنگال
١٤٧	٨	اعلیحضری	اعلیحضرت
١٤٩	١٣	بقندرهار	بقندهار



مزار اعلیحضرت احمد شاه بابادر قندهار

ON THE OCCASION OF THE
MANUSCRIPTS SEMINAR 1967

AHMAD SHAH THE GREAT'S LETTER

TO

SULTAN MUSTAFA III USMANI

TAKEN FROM THE ONLY MANUSCRIPT PRESERVED IN THE IMPERIAL ARCHIVES AT ISTANBUL

COMMENTARY and NOTES BY
Ghulam Jailani Jalali

PUBLISHED BY
THE HISTORICAL SOCIETY OF AFGHANISTAN

Kabul, 1967